به نامِ نامیِ یزدان

دینْ‌کرد. کتابِ سوم

کتاب سوم دین‌کرد (درسْ‌نامه‌یِ دینِ مزدایی)

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه / مترجِم

فریدونِ فضیلت.ــ تهران: فرهنگِ دهخدا، ۱۳۸۱ -

ج.

[۲۶]، [۲۱۵ + 427] ص.

ISBN: 964-92161-9-7: ۶۵۰۰۰ ریال

فهرستْ‌نویسی بر اساسِ اطلاعاتِ فیپا.

مندرجات: دفترِ یکُم = ۱۱۲ - ۰

۱. ادبیاتِ پهلوی. ۲. زردشتی. الف. فضیلت،

فریدون، ۱۳۳۸ - ،مترجم. ب. عنوان.

۹د /PIR۲۰۶۵ ‏.۷ /.فا ۸

۱۳۸۱

کتابخانهٔ ملی ایران ۱۱۲۵۵ -۸۱م

کتاب سوم دین‌کرد

تدوین‌کنندگانِ پیشین: آذرفَرْنْبَغ پسرِ فرخزاد، آذرباد پسرِ امید.

دفترِ یکُم: 112 - 0

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه: فریدونِ فضیلت.

مدیرِ چاپ و تولید: امیرتیمورِ قاضی با همکاریِ علی‌اصغرِ کریمی	**رونمایِ جلد:** نادیا آقابیگی
لیتوگرافی: خاتَم	**چاپخانه:** خاتَم
صحافی: سیامک	**چاپ:** نخست / ۱۳۸۱
شمارگان (تیراژ): ۵۰۰۰	**بها:** ۶۵۰۰ تومان
آفرینشِ برگینه‌هایِ نِگاریکی (گرافیکی): نادیا آقابیگی	**ناشر:** انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا
شابک: ۹۶۴-۹۲۱۶۱-۹-۷	**ISBN:** 964-92161-9-7

پُلِ تجریش، ابتدایِ ولیِ عصر، پ: ۱۸۷۹، نشرِ فرهنگِ دهخدا، تلفن: ۲۷۳۹۸۰۷.

کتابِ سومِ دینْ کرد

متني به زبانِ پهلوی

سرسخناني چند در بارهٔ:

اخلاقْ آیینیک، تکوینِ جهان، پزشکی، اخترشناسی، دینْ دادشناسی، حکمتِ خسروانی، کلام، فلسفه، حقوقِ مدنی، کسانِ اسطوره‌ای و............

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه
بر اساسِ دینْ کردِ چاپِ مدن.

از
فریدون فضیلت

انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا

تهران: ۱۳۸۱



نگاره‌یِ خجسته‌یِ خورشیدِ دانش، دستورْ پشوتنْ بهرامِ سنجانا،
آغازگرِ ترجمه‌یِ دینْ کرد.

به شادیِ روانِ:

آذرفَرْنبَغْ پسرِ فرخزاد،
آذرباد پسرِ امید،
آذربد پسرِ مارْسْپَنْدْ،
ماهْوندیداد پسرِ نریمان پسرِ بهرام پسرِ مهربان،
مرزبان پسرِ اِسْپَنْداد پسرِ مرزبان پسرِ مهربان پسرِ اسپنداد،
شهریار پسرِ اردشیر پسرِ ایرج پسرِ رستم پسرِ قباد پسرِ ایرانْشاه،
ماهْوندیداد پسرِ بهرام پسرِ اردشیرِ تُرک‌آبادی،
بهرام پسرِ ماهْوندیداد پسرِ رستم پسرِ انوشیروان پسرِ رستمِ تُرک‌آبادی،
رستم پسرِ گُشْتاسْپْ پسرِ اردشیر،
دستورْپشوتنْ بهرامِ سنجانا.



فهرست



به نامِ خدا

سخنِ ناشر

چون حریمِ عزمِ ما نور افکَنَد　　　غـافلانِ خـفته را دور افکَـنَد

با آنکه انبوهي از اسناد، کتب، دست‌نوشته‌ها، نسخِ خطی، کتیبه‌ها، سنگ‌نگاره‌ها، سنگ‌نبشته‌ها و بطورِ کلی آثارِ علمی و هنريِ به جا مانده از تاريخِ کهنْ‌سالِ کشورِ ایرانْ‌زمین از دورانِ باستان تا قرنِ حاضر به دستِ امپراطورانِ یغماگرِ فرهنگ و تاریخ به غارت رفت و بخشِ عظیميِ نیز در شعله‌هايِ لشگرکشی و تنگ‌نظريِ بیگانگان سوخت و قسمتيِ دیگر نیز طعمه‌يِ ساده‌اندیشی و بی‌مایگی و خودپرستيِ داخلی گردید، و، قسمت‌هایي نیز از این خوانِ به یغما رفته در نـقاطِ مـختلفِ جـهان پراکنده است، اما می‌توان بازهم در پناهِ همتِ پژوهشگران و محققانِ خویش، عاشقانه و با کوشش، شیفتگانِ بشری را به دنیايِ پررمز و رازِ فرهنگِ غنی و پربار و زیبايِ این کشورِ کهنْ‌سال کشاند تا دانشي راکه نیاکان و اندیشمندانِ ما از خود به جای گذاشته‌اند در انحصار و انزوا قرار نگیرد؛ چراکه این منابعِ ارزشمند، کیستی و هويّتِ فرهنگی و، اصالت و گوهرینگيِ تبارِ گذشته‌يِ ایرانی راکه برايِ

خدمت به جامعه‌یِ بشری تجربه و فراهم کرده است، معرفی می‌کند؛ و این اشاعه خود می‌تواند سهم و بهره‌یِ بسزایی در پیشرفتِ علوم داشته باشد.

هستی و موجودیّتِ آثارِ باستانیِ به‌جا مانده و شناخته شده از «تپه‌یِ یحیی» در کرمان، «تپهْ‌حصار»، «سیَلَکِ کاشان»، «چغازَنبیل» و همچنین، کشفِ گنجینه‌یِ آثارِ مکتوب در «تورفان» چین، همه و همه گویایِ گستردگیِ جغرافیاییِ آفریده‌ها، پدیدآمده‌ها و ماندگارهایِ فرهنگ و تمدنِ ایرانیان از سده‌هایِ پیش از تاریخ است.

استرابو گفته است: «به چشمِ مردمِ یونان، ایرانیان، نامی‌ترینِ بیگانگان هستند».

باورهایِ ایرانی در پهنایِ یک تمدنِ بزرگ در قرونِ متمادی با تاریخیِ آشفته و پرماجرا دستخوشِ تغییراتی شده و دگرگونی‌هایِ فراوانی را پذیرفته است. تنها راهِ رسیدنِ به یک حقیقتِ تاریخی، راهِ بررسیِ متونِ کهن و مقایسه‌یِ آنها با نوشته‌هایِ دیگر است که هویّتِ راستینِ ایرانی را در راهِ خدمتِ به جامعه‌یِ بشری روشن می‌سازد.

بخشی از این مهم را، «بنیادِ فرهنگِ ایران»، از راهِ آکادمی‌هایِ علمی، آنهم با رای‌زنیِ فرهنگی، از کشورهایِ مختلف جمعْ‌آوری کرده است و با بهره‌گرفتنِ از توانمندیِ استادانِ برجسته‌یِ زبان و ادبِ فارسی، تصحیح، ترجمه و منتشر کرده است.

قبول داریم که توانِ «انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا» در این رسالتِ بزرگِ ایرانی-جهانی ناچیز است؛ اما در به عهده گرفتنِ این رسالت و پذیرفتنِ سهمی از این راه، ما را بر آن داشت که در انتشارِ متونِ کهنِ این مرز و بوم نیز گامی برداریم.

برانگیزاننده و مشوقِ ما در این راه «کتابِ سومِ دینْ‌کرد» است که به همتِ آقایِ فریدونِ فضیلت، نسخه‌ها و چاپ‌هایِ اندک و دشواریابِ آن تهیه، مقابله، تصحیح، آوانویسی و ترجمه شده است.

از آنجایی که کتاب‌هایِ اول و دومِ این دائرةالمعارفِ ۹ جلدیِ ادبِ فارسیِ میانه، دینْ‌کرد، را می‌باید برایِ همیشه از دست رفته تلقی کرد، ماکارِ خود را با چاپِ جلدِ سومِ این کتاب آغاز کرده‌ایم؛ و اکنون دفترِ نخستِ این چشمه‌یِ معرفت را به شما خوانندگانِ نکته‌سنج پیشکش می‌کنیم؛ به آن امید که مجلداتِ بعدی را نیز ــ که کارِ حروف‌چینیِ آن‌ها درشرفِ اتمام است ــ یکجا به شما تقدیم داریم.

با احترام: انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا.

به نامِ یزدانِ پاک

پیشْ‌گفتارِ مترجم

چوذره گرچه حقیرَم به‌بین به‌دولتِ عشق   که‌در هوایِ رُخَت چون به مهر پیوستم

در باره‌یِ دینْ‌کرد، دستْ‌نویس‌هایش، ترجمه‌ها، سترگی و بزرگیِ جایگاهَش در ادبِ پهلوی و نیز فرزانِشِ ایرانی، و، در باره‌یِ زمانِ نگارش و گردآوریِ آن، روانْ‌شاد دکتر محمدجوادِ مشکور پیش از این به رسایی و بسندگی سخنانيِ پژوهشگرانه آراسته‌اند و نیازي نمی‌بینم آن گفته‌ها و نوشته‌ها را در این مختصر دوباره‌ْنویسی کنم.

خواهنده‌یِ آن آگاهيِ‌ها خود می‌باید به آن کارنامه،(۱) ژرف و باریکْ‌بینانه نظر افکند.

ازاین‌روی، ما در این پیشْ‌درآمد، به آگاهی‌هایي از گونه‌اي دیگر نظر داریم که در پی می‌آید.

باید دانست که اندیشه و فرزانِشِ ایرانی، درکاوُش‌هایِ خِرَدوَرانه و نظروَرزانه‌یِ دیروز و امروزِ خود، گِردِ پایه و استوانه‌اي پابرجا چرخیده است و آن: «**تبیینِ جهان و زندگيِ مردمانِ جهان و نقشِ مردمانِ جهان بر پایه‌یِ ستیز و رو-در-رویی و رده‌بنديِ نیروهایِ خیر و شر**» بوده است. با آنکه پس از «نهضتِ ترجمه» شمارِ بسیاريِ از فرزانگان و فرهیختگانِ ایرانی در پهنه و گستره‌یِ فرزانِشِ یونانی سخنْ‌آرایی و پهلوانيِ فلسفی کرده‌اند،(۲) اما آنچه که نامِ اندیشه‌یِ نابِ ایرانی برخود دارد و دبستانِ رازْپژوهی و دلْ‌آگاهيِ (=عرفان) ایرانی یکسره بر آن راه رفته است — و پرچم‌دارِ بزرگِ آن شهاب‌الدین سهروردی است ونیز، بخشيِ جدایی‌ناپذیر از دستگاهِ هستی‌شناسيِ صدرایی — ریشه در حکمت و فرزانشِ خسرَوانی دارد.

کتابِ سومِ دینْ‌کرد، شاید تنهاکارنامه‌یِ مانده از پیشینیان است که «اشارات و تنبیهات»اي فشرده و گذرا به سرْبخش‌هایِ فرزانشِ خسروانی دارد.

دینْ‌کرد و دینْ‌کردشناسی، در جایگاهِ حلقه‌اي گرانْ‌پایه در زنجیره‌یِ شناختِ اندیشه‌یِ ایرانی، بویژه دبستانِ اِشراقی (=پرتوشناسيِ هستی / حکمتُ‌الْاِشراق / فرزانشِ فروغ)، شاید بر دیگران پوشیده مانده است؛ اما دَرآیه‌هایِ کتاب، آن همه هست که خواننده‌یِ نکته‌یاب و ژرف‌نگر را به ارجِ فلسفيِ کتاب راه بنمایاند؛ با این همه، این نامه، سخت در پوشه‌یِ خود رها شده است.

آن دسته از خاورشناسانِ پهلوی‌شناس که دینْ‌کرد را «دانشْ‌نامه‌یِ دینِ مزدایی» نام نهاده و

شناسانده‌اند، به جایگاهِ دینْ‌کرد در ادبِ فلسفی-اشراقیِ ایران زمین انگشتِ سخن ننهاده‌اند.(۳) این همان پایه و مایه‌ای ست که ما یکسره بر آنیم.

با این همه، با آنکه دینْ‌کرد، گرانْ‌سنگ‌ترین بُنْ‌نوشتِ پهلوی از دانایانِ پیشین است، بیگانه‌ترین سخنِ ادبِ پهلوی در میانِ خویشانِ خویش است. کم‌تر پژوهنده‌ای را می‌توان سراغ گرفت که خود، سرراستانه، به سنجش و خوانشِ این ماندهْ‌نوشته‌یِ فرزانشی-دانشی دست یازیده باشد؛ که این، برآمدِ چندین علت و انگیزه‌یِ بنیادین توانستی بود:

نخستینِ آن‌ها، گم شدنِ معنی و جانْ‌مایه‌یِ سخنِ پهلوی، زیرِ بارِ سنگینِ دستکاری‌هایِ رونویس‌کنندگانِ سپستر است؛ دستِ‌شان درد نکند.

دینْ‌کردِ کنونی و برجای‌مانده را می‌توان، درهم‌ریخته‌ترین، تُرنجیده‌ترین و کژنوشته‌ترین نوشتارِ ادبِ پهلوی و شاید سرتاسرِ دیرینه‌یِ ادبِ پارسی دانست. بر این ترنجیدگیِ بافتِ سخن، می‌باید زبانِ فلسفیِ مُغلق و بسر حدِّ ایجاز را افزود؛ و بر این نیز، کمْ‌آشناییِ رونویسْ‌کنندگانِ سپستر را با دستورِ زبانِ پهلوی —زبانی که برای آنان، روز-به-روز درنیافتنی‌تر می‌شده است و دُور از فهم.

به‌گونه‌ای که کم‌آشناییِ این دسته از رونویس‌کنندگان به دستورِ زبانِ پهلوی، در این کارگر افتاده است که هیچگاه چشمْ‌آگاهِ فراز و فرودها و آسیبْ‌دیدگی‌هایِ بافتِ سخن نشوند تا بلکه بتوانند بازدارنده‌یِ کژی‌هایِ برهم‌افزوده شوند. هر رونویسْ‌کننده‌ای، در هر دوره‌ای، به اندازه‌یِ توش-و-توانِ خود پرده‌ای و گَردی از کژْنویسی بر کژْنویسی‌هایِ پیشین درکشیده و برافشانده است.

پیشاپیش پیدا ست که فرآورده‌یِ کار در پایانْ سرگشتگیِ خواننده و خواهنده‌یِ دینْ‌کرد است؛ و این نیز که خواهندگان و خوانندگانِ این نامه، گام در این راهِ سختْ‌هراس‌انگیز ننهند؛ از خیرِ آموزه‌هایَش درگذرند؛ عطایَش را به لقایَش بخشند.

با این همه، گزارشگرِ کنونی، با ره‌سپردنی چندین ساله، گمانِ آن دارد که، تنها به اندازه‌یِ چینه‌یِ خود، روز-به-روز به معنی‌ها و جانْ‌مایه‌هایِ سخنِ دینْ‌کرد نزدیک‌تر گردیده‌است؛ و سرِ آن دارد شمایان را نیز، با ترجمه‌ای، از ره‌آوردِ این رَهْ‌سپاری آگاه کند.

اما، پیش از آنکه خواننده‌یِ پژوهنده خود رشته‌یِ سخن را در بسترِ سخنِ دینْ‌کرد پی‌گیرد، جا دارد در باره‌یِ سه ویژگیِ سرتاسرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد سخن بگوییم:

نخستین ویژگیِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، برنشان دادنِ دستگاهِ یزدانْ‌شناسیِ مزدایی، به گونه‌ای گسترده، در سنجشِ با دیگرِ کارنامه‌هایِ پهلوی که تا به امروز جان بدر برده‌اند، می‌باشد.

گفتنی ست در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، نزدیکِ ۶۰ بار از دسته‌اي از «کیشْ‌داران» نام برده شده است و نویسنده یا نویسندگان بر دستگاهِ یزدانْ‌شناسیکِ (=teological) آنان خرده گرفته‌اند.

خود پیدا ست که نویسندگانِ دینْ‌کرد، هر بار، هنگامِ خُرده‌گیری بر بُنْ‌باورهایِ کیشْ‌داران، در کارِ فرانمایاندنِ «پیشْ‌گذارده‌ها»، «آزْآغازه‌ها» و آکسیوم‌هایِ زیرینْ‌بنیادِ دبستانِ یزدانْ‌شناسیِ مزدایی‌اند.

نگریسته‌یِ نویسندگانِ دینْ‌کرد از «کیشْ‌داران»، دین‌هایِ سامی و در برخيِ روایت‌ها مانیاییان اند.

نکته‌اي که در هر گام و هر واژه و هر بند و هر روایتِ این کتاب، گریبانِ خواننده را رها نمی‌کند، دلباختگی، شوریدگی و تبداریِ فزون از اندازه‌یِ نویسندگان و دینْ‌پردازانِ مزدایی به خدا، و هر آنچه رنگ و سرشتِ خدایی دارد می‌باشد. این اندازه از نیکوانگاریِ خدا و خدا-شیدایی، بازدارنده‌یِ آنان است که در هَستانِ او حتّی ذرّه‌اي ریشه‌یِ کژی و بدی را ببینند.

باید فرا یاد آوریم که پُرسمانِ «شرّ» و «منشاءِ شرّ» از پُرگفت-و-گوترین و پُرسخن‌ترین پُرسمانْ‌هایِ دستگاه‌هایِ خداشناسانه‌یِ مسیحی و اسلامی بوده و هست.

گمان و باورِ ما این است که گردآورندگانِ دینْ‌کرد و نیز چَمْ‌پردازان و استدلالیون و یزدانْ‌شناسانِ دینِ مزدایی بِهْ‌تر از رقیبانِ دینْ‌پردازِ خود به فَراگُشایی و واکافتنِ این پُرسمانِ مهمِ یزدانْ‌شناسانه [مسئله‌یِ شرّ و منشاءِ شرّ] پرداخته و آن را وارسیده‌اند. بهر روی، دَرِ این گفت-و-گو باز است و خواننده‌یِ نکته‌شناسِ خِرَدوَرز خود به داوری خواهد نشست.

دومین ویژگیِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، پی‌گیری و جدّیت در بَرنشان دادنِ دستگاهِ اندیشگانیِ دیالکتیکال (=dialecticak) می‌باشد. از جِرمِ گِلِ سیاه تا اوجِ زحل، از جهانِ کِهین تا مِهین، از ریزترینِ ریزْپاره‌ها و ذرات تا اخترانِ آسمان، همه و همه، پوینده و رهروِ سرمنزلِ مقصوداند (frašagird).(۴) فرجامِ پیروزمندانه دست نمی‌دهد مگر از درونِ نبردي بی امان و گسست‌ناپذیر تا زمانِ برپاییِ جهانِ بازپسین.

نویسندگانِ نامه‌هایِ پهلوی، نیرویِ متضادِ ستیزنده‌اي را که قابِض و مانِعِ فرشگرد (=سرمنزلِ مقصود) است در این جهان بازشناخته‌اند و با این پرسش رو-به-رو بوده‌اند که آغازْگاهِ آن نیرویِ ستیهنده ریشه در کدام گوهر دارد؟

دلباختگیِ نویسندگان و پردازندگانِ این شیوه از دستگاهِ اندیشگانی به سرچشمه و بُنِ نیکی، بازدارنده‌یِ آنان است که خاستگاهِ آن نیرویِ ستیزنده را درانْدرونِ گوهرِ پاکی و روشنایی جُست-و-جو کنند. در نگاهِ آنان، دیوان و دروجان و پتیاره‌ها و هر آن ستیهنده‌یِ با راستی، از جهاني

دیگر، با گوهرِي جُداسان، دُور و یکسره بیگانه با روشنایی و پاکی و دانایی، بر جهانِ روشنایی تازش می‌آورند و تا برپاییِ جهانِ بازپسین (frašagird) با آن در ستیزش‌اند؛ حتی کالبدِ تنانی به خود می‌گیرند؛ با جهان درمی‌آمیزند؛ بازدارنده‌یِ (pādīrānēnāg) جهان و جهانیان در رسیدن به سرمنزلِ مقصود اَند.

در این میان، راستایِ خویشکاریِ مردمان روشن است.

در این جا، سرآمدترین شناختْ‌نشان و، زیربنیادی‌ترین معیارِ جداسانیِ دیالکتیکِ مزدایی با دیالکتیکِ هگِلی خود را فرامی‌نمایانَد: در دستگاهِ دیالکتیکالِ مزدایی، بَرنَهِش (=آنتی‌تز)، از بیرون، ازگوهر و سامانیِ جدا ازگوهرِ راستی و پاکی پرچمدارِ نبردِ ضدّین است.

باژگونه‌یِ آن، در دستگاهِ دیالکتیکالِ هگلی، بَرنَهِش (=آنتی‌تز)، از جوهره‌یِ درونِ نَهِش (=تز)، همگوهر و همسامانِ با آن است که سر برمی‌آورد و عهده‌دارِ نبردِ نیروهایِ ناسازگار و ستیهنده می‌گردد.

آیا می‌توان از علمیْ‌بودن یا فلسفیْ‌بودنِ این نحله‌یِ اندیشگانی (=دیالکتیکِ مزدایی) سخنی بمیان آورد؟

پاسخِ ما «نِی‌گویانه» (=منفی) است. این نحله‌یِ اندیشگانی، فلسفی نیست؛ زیرا بر چندین اَرزْآغازه‌یِ (=آکسیوم) بی‌نیاز از اثبات و بدیهی استوار نیست تا از رهگذارِ استدلال و چَمْ‌ورزی، بتوان گزاره‌ها و احکامِ دستِ دوم و سومیِ را از آن برکشید و برآهنجید.

علمی نیز نیست؛ زیرا هیچ بهره‌ایِ از دانش‌هایِ اثباتی-ابطالی ندارد.

می‌توان پرسید: این نحله‌یِ اندیشگانی را در گستره‌یِ کدام یک از حوزه‌هایِ دانشی می‌باید بررسید؟

از آنجاییِ که تعبیرهایِ عارفانه زیباترین تجلیِ خود را در شعر داشته است، و از آنجاییِ که شعر، لمعه‌ای عارفانه دربر دارد —و به‌گمانِ ما در فرازترین تجلیاتِ خود دو روی یک گوهراند— چنین تعبیرها و واگویی‌هاییِ، تنها می‌توانند تعبیریِ عارفانه-شاعرانه از جهان و جهانیان برنشان دهند.

آیا همه‌یِ دستگاه‌هایِ دیالکتیکی، در سرتاسرِ تاریخِ تفکر —و یا حتی دیالکتیکِ هگلی که دلکش‌ترین، نغزترین و زیباترینِ همه است— تنها واگویه‌ایِ عارفانه-شاعرانه و مطلقاً شخصی و یکّه‌واره از عالم و آدم را ارائه می‌دهند؟

اکنون و در این مختصر به این مهم نمی‌پردازم؛ ولی در باره‌یِ ساختارِ دیالکتیکیِ فکرِ نویسندگانِ

دینْ کرد، پاسخِ ما «آریْ گویانه» است.

سومین ویژگی و سرنشانه‌یِ کتابِ سومِ دینْ کرد، برنشان‌دادنِ آگاهی‌هایِ کهنْ‌باورشناسانه (=اسطوره‌شناسانه) در باره‌یِ کسانِ شناخته‌یِ جهانِ گم‌شده‌یِ ایرانی است.

در این کتاب (=کتابِ سومِ دینْ کرد)، بویژه در باره‌یِ جم و کیومرث و زرتشت و فریدون و دیگرِ مردانِ جهانِ بازْپس‌نشسته به داستان، به آگاهی‌هایِ نابی برمی‌خوریم که نمونه‌یِ آن را شاید در هیچ یک از ماندهْ‌نوشته‌هایِ ادبِ پهلوی نتوان جُست.

از این‌ها که بگذریم، بیش از پنجاه برگْ‌نوشتِ این کارنامه‌یِ چهارصد برگی، به سخن در باره‌یِ زینه‌ها، پایگان‌ها و مراتبِ هستی: از تکوین و تَکَوُّن (=شدن و شَوَنْدْ) و سامانه‌هایِ آغازینِ هستی گرفته تا مرتبه‌یِ شکلْ‌گیری و دیسه‌بندیِ فردِ واقعی و تفردِ تکْ‌تکِ هستومندان و چیزها — برابرِ جهان‌شناسیِ مزدایی — پرداخته است.

و این همه، همراهِ ده‌ها آگاهیِ دیگر در باره‌یِ اخترشناسی، اخلاقْ‌آیینیک، پزشکی، ریاضی، تدبیرِ مُدُن و چندین پُرسمان و جُستارِ فلسفی و کلامیِ دیگر، دینْ کرد را سرآمدِ دیگرِ کهنْ‌نوشته‌هایِ ادبِ پهلوی می‌کند.

جایِ آنست از یک ویژگیِ زیربنیادینْ در بافتارِ دینْ کرد نیز سخن بگوییم:

زیربنیادی‌ترین ویژگی در بافتِ سخنِ دینْ کرد، عرضه‌یِ ردهْ‌بندی‌شده‌یِ جستارها و درآیه‌هایِ کتاب است. این ویژگی، این نکته را بر ما آشکار کرد که تدوینْ‌کنندگانِ دینْ کرد، اندیشه‌ورزانیِ تیز و پویا بوده‌اند که نیز با مقوله‌ها و مفاهیمِ فرزانشِ ارسطویی و ساختارِ رده‌بندی‌شده‌یِ آن گفتمان‌ها آشناییِ ژرف و بسنده‌ای داشته‌اند.

همین ساختارِ رده‌بندی‌شده‌یِ جُستارها و درآمدهایِ کتاب است که به ما یاری می‌رساند تا، از راهِ همسنجی، بسیاریِ از آسیبْ‌دیدگی‌هایِ بافتِ سخن و نیز غفلت‌ها و فروهِشته‌هایِ خامه‌یِ رونویس‌کنندگانِ پیشین را نیک بازْشناسیم و بازسازیم.

این اندازه از روشمندی و باریکْ‌کاری، در برنشان‌دادنِ سخنِ رده‌بندی‌شده — که آشکارا ساختاریِ ارسطویی دارند — به گمانِ ما تنها یک توجیه دارد، و آن این است که: «دینْ کرد، درسْ‌نامه‌یِ دینِ مزدایی نیز بوده است».

درسْ‌نامه‌ایِ فراگیر که در آموزانِشِ دینْ‌یاران و دینْ‌آموزانِ جوان به کار می‌آمده است.

ای دریغ که آذرفَرْنْبَغ پسرِ فرخزاد، تدوینگرِ بزرگِ دینْ کرد، پیشوایِ بِهدینان، از کارنامه‌یِ فلسفیِ

خود ــ نامه‌یِ دینْ‌کرد ــ نیز گُمنام‌تر است.

بی هیچ گمانی، او از جدی‌ترین دیالکتیسین‌هایِ خداباورِ تاریخِ اندیشه‌یِ ایرانی است. درست در زمانه‌ای که همه چیزَش به تاراج رفته است، دست در کارِ گردآوری، بازسازی و بازپیرایی روایت‌هایِ دینِ مزدایی می‌بَرَد؛ و تا مرزِ توانستنْ خوشه‌ای از دانشنامه‌یِ دینِ مزدایی را ــ در سیمایِ مُشتی از خروار ــ برایِ آیندگان به یادگار می‌گذارد؛ و در این راهِ پُر سیج و گزند چه آفت‌ها که بر او نباریده است. بر او و بر پورَش درود؛ بزرگ مردا که اینانند.

سرِ آن ندارم در این پیشْ‌گفتار سخن را به درازا کشانم؛ دوست‌تر دارم که پژوهنده‌یِ خواهنده، خود، سر در پیِ گفتمان‌هایِ ساده‌نَمایِ دینْ‌کرد نهد.

پرماسیدن و خواندنِ دینْ‌کرد همیشه تن و جانِ مرا انگیخته و سودایی و تبدار و شوریده کرده است. همنشینیِ درازْسال با این نامه‌یِ باستان هیچ از آن شور و شیداییِ آغازین نکاسته است و از این روی، اگر توانسته باشم از رُخِ عروسِ حجلهْ‌نشینِ معناهایِ دینْ‌کرد پرده برگرفته باشم و جامی از آن دُردانه‌یِ سخن نوشیده باشم و شورِ دینْ‌کرد را در جانی دیگر زده باشم، به دلآهنگ و پایانگاهِ خود رسیده‌ام وَگر نه، باز اینکه سالیانی را به رنج در خواهشِ دینْ‌کرد گذرانیده‌ام شادمان و شادکامَم.

هر چند، برایِ رسیدن به یک ترجمه‌یِ فرساخته و بسی نزدیک به بافت و جانْ‌مایه‌یِ سخنِ آغازین از دینْ‌کرد، راهی سخت و دراز در پیش است و آن بیش از هر چیز بازْبسته‌یِ پی‌بُردن به خواست و کامِ درونی و راستینِ گردآورندگان و نویسندگانِ دینْ‌کرد است. ما نیز، آوازدهِ ترجمه‌ای پایانی نیستیم؛ زیرا دینْ‌کرد از آن دسته کتاب‌هایی نیست که یک‌بار و برایِ همیشه، با دستِ یک تن، ترجمه و خوانده شود.

فریدون فضیلت

اردی‌بهشت ۸۰

یادداشت‌هایِ پیشْ گفتار

۱-مشکور، محمدجواد، گفتاری دربارهٔ‌یِ دینکرد، مشتمل بر شرح بخش‌هایِ دینکرد، تهران، شهریور ۱۳۲۵.

۲-این نکته امروزه بر پژوهندگانِ تاریخِ فلسفه روشن است که: ایرانیان، بسي پیش از یورشِ تازیان و در هنگامه‌يِ سرافرازی و بالندگيِ خود، با اندیشه و فرزانشِ یونانی و هندی آشناییِ رسا و بسنده‌اي داشته‌اند؛ کتابِ چهارُمِ دینْ‌کرد دو نمونه از آن را بدست می‌دهد (م).

۳-برایِ نمونه، کرده‌يِ ۴۲۰اُم کتابِ سوم دینْ‌کرد (=روایتِ پایانی) را پیش می‌نهیم: با اینکه سنجانا، دومناش، وست، دکتر مشکور و مجتبی مینوی ترجمه‌يِ همه یا بندهایي روشنْ‌گر از آن را برنشان‌داده‌اند، هیچ کدام به این جستارِ گِران که: این روایت به آموزشِ طبقاتِ چهارگانه‌يِ نور —از نورالانوار (=rōšnīh ī bun-rōšn) گرفته تا مرتبه‌يِ نازل‌تر و چهار اُمِ نور (= bām)— پرداخته است، هیچ سخنْ‌گوشه‌اي نداشته‌اند.

در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، طبقاتِ چهارگانه‌يِ نور بی هیچ پسي و پیشي و تغییري، همیشه برابرِ آرایه‌يِ زیر آمده‌است:

1. rōšnīh ī bun-rōšn;
2. pērōk, V: frōg;
3. brāh;
4. bām.

تو گویی که موبدان و نیز تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد، پشت در پشت، در این جستار، آموزشِ جدی و روشنی را دیده‌اند.

اکنون، این آموزه‌ها را بسنجید با آموزه‌هایِ طبقاتِ نور در «حکمة‌الاشراق»:

۱.نورالانوار؛

۲.نورالاقرب (= نور بهمنی)؛

۳.نورالقاهر؛

۴.نور چهارم.

شگفت این که برابرِ آموزانش‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، نخستین تراویده و سانحِ نورالانوار

مرتبه‌یِ بهمنی است، و این، درست همان نامي است که شهاب‌الدینِ مقتول به نخستین تراویده و فیضِ مجردِ نورالانوار می‌دهد (م).

۴-فرشگرد: ساخته‌شده از fraš (به‌گمان ما هم‌معنی با fresh در زبان‌هایِ اروپایی) به‌اضافه‌یِ kard=gird (پسوندواره‌یِ فعلی) رویِ هم به معنایِ نوسازیِ جهان در آخرت.

با سیمایِ اوستاییِ واژه‌یِ فرشگرد در زام‌یادْیَشت، بندِ ۸۹ نیز رو-به-رو می‌شویم:

_ Zām,XIV,89): yat. kərənauuāt. frašəm. ahūm.

بدان هنگام که گیتی را نوکنند [برابرِ ترجمه‌یِ جلیلِ دوستخواه].

در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، نویسندگان، بگونه‌اي روشن و شناخته، در یک فراگسترشِ معنایی، این واژه را برابرِ «سرمنزلِ مقصود»، «پایانگاهِ فرساختِشِ جهانِ مادی»، «فرازترین سیمایِ پیشرفتِ جهانِ مادی تا مرزِ می‌شاید» و معناهایي همردیفِ با این‌ها به‌کار گرفته‌اند (م).



پیش از خواندن:

۱. کتابِ سومِ دینْ‌کرد با یک دیباچه آغاز می‌گردد که در آن بزرگداشت و فرّخداشتِ چهار طبقه‌یِ مردُمانه (=اجتماعی)، و فرّخداشتِ زرتشت و پافشاری در کاربَستِ کهنْ‌آیینِ «دوازده‌هُماست» به چشم می‌خورد.

از عبارتِ man hērbēd, dēn kunišn برمی‌آید که نویسنده پله-و-پایگاهِ هیربدی دارد.

پس از آن، ۱۲ ایرادِ یک آشموغ (=زرتشتیِ از دین برگشته و یا شاید مسیحی شده) به میان می‌آید و هیربد اشکالاتِ آن آشموغ را یک-به-یک پاسخ می‌دهد؛ پس از آن، ۱۶ پرسشِ یک دینْ‌آموزِ دینِ مزدایی در مسائلِ گوناگونِ فقهی (=دینْ‌دادشناسانه) و دینی طرح می‌شود و هیربد آن‌ها را نیز یک-به-یک پاسخِ درخور می‌دهد.

خود پیدا ست که ۱۲ ایرادِ یک آشموغ از سرِ شکّ و رفض در بُنْ‌باورهایِ دینِ مزدایی است؛ ولی پرسش‌هایِ یک دینْ‌آموزِ جوان از بهرِ آشناییِ بیش‌تر با آن باورهایِ بنیادین و زُدایِشِ شبهاتی ست که برایِ هر مریدی در هر مسلک و آیینی پیش می‌آید. پس از آن، ۳۹۷ روایتِ دیگر — برابرِ شمارشِ ما — هست که هر کدام دارایِ یک سرنامه (تیتر) و یک نوشتار (متن) است.

رویِ هم رفته کتابِ سومِ دینْ‌کرد می‌باید دارایِ ۴۲۶ کَرده‌یِ جداجدا باشد ولی شماره‌گذاری‌هایِ مرسومْ [سنجانا و دومناش] باکرده‌یِ شماره‌یِ ۴۲۰ پایان می‌پذیرد. روشنْ‌سازیِ آن بدین گونه است: نوشتارِ پهلویِ کتاب، از دیباچه‌یِ هیربد (با شماره‌ی 0) تا پایانِ روایتِ ششُم (=پرسشِ هفتُم)، در گذرِ زمان، آنچنان دچارِ آسیب شده است که خواندن و دریافتنِ آن با شک و گمان رو-به-رو ست چه رسد به ترجمه‌ایِ سرراست؛ بدتر اینکه پرسش‌ها و پاسخ‌هایِ یکم و دومِ آشموغ و هیربد یکسره از میان رفته‌اند.

کرده‌هایِ ۳۲اُم و ۲۶۳اُم نیز، ناگهان از میانه، به موضوعیِ دیگر و بی‌ربط با بخشِ نخستینِ آن روایت‌هایِ برشمرده می‌پردازند و این، به گمانِ ما، نشان می‌دهد که در این دو کَرده (=فصل)، با روایت‌هاییِ رو-به-رو هستیم که سرنامه و بخشِ نخستینِ آن‌ها از میان رفته‌اند و تنها بخشِ پایانی آن برجای مانده است. این نَهِش و وضعیت در باره‌یِ کرده‌یِ ۴۱۲ نیز راست است: در کرده‌یِ ۴۱۲، از میانه، با سرنامه و نوشتاریِ آسیب‌دیده از روایتیِ دیگر رو-به-رو ایم؛ که می‌نماید بخشِ پایانیِ روایتیِ دیگر باشد؛ دومناس، برای حفظِ یکدستیِ شماره‌گذاری‌هایِ خود با چاپِ سنجانا، آن را شماره‌یِ 412(b) نام نهاده است و ما نیز به پیروی از ایشان.

نیز پس از پایان گرفتنِ کرده‌یِ ۲۳۸ با دو سرنامه (=تیتر) رو-به-رو ایم که نخستینِ آن، نادارِ نوشتارِ ویژه‌یِ خود است؛ با آنکه موبدْنریوسنگ، ترجمه‌یِ سانسکریتِ این روایت ازدست‌رفته (=239(a)) را در فْرَگَردِ نهمِ کتابِ خود [ترجمه‌یِ سانسکریتِ «شکند گمانیک ویزار»] آورده‌اند؛(۱) ولی کتابِ سومِ دینْ‌کرد در سامانِ کنونی‌اش، نادارِ کرده‌های ۱ اُم، ۲ اُم و (الف)۲۳۹ است و نیز، دربردارنده‌یِ ۸ روایت نیمه‌تمام است.

پس، سامانِ کنونیِ کتاب، دارایِ **یک دیباچه** (شماره‌ی 0)، ۱۰ پرسش و پاسخِ یک آشموغ، ۱۶ پرسش و پاسخِ یک دینْ‌آموز و **۳۹۵** کرده‌یِ جداجدا ـــ که هر کدام دارایِ یک سرنامه و یک نوشتارِ توضیحی برایِ روشنْ‌کردِ سرنامه است ـــ در زمینه‌هایِ گوناگونِ دین و فلسفه می‌باشد.(۲)

سه روایتِ دوبارهْ‌نویسی‌شده نیز در دینْ‌کردِ کنونی برجای است، که با کمي دستکاريِ خطاپوشانه در جايي دیگر از کتابِ سوم نوشته آمده‌اند.

پس با ۶ روایتِ دیگر نیز رو-به-رو ایم که، در بُنْ، ۳ روایت‌اند.(۳)

این همه، تعیینِ درست-و-سرراستِ شمارگانِ روایت‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد را با بغرنجی‌هایِ ویژه‌یِ خود رو-به-رو می‌کند؛ از این روی، ما، در شماره‌گذاری‌هایِ خود از شماره‌گذاری‌هایِ مرسومِ سنجانا-دومناش پیروی کرده‌ایم؛ هرچند این از سرِ ناچاری است.

۲. دیباچه‌یِ موبد (=شماره‌یِ 0) و کرده‌هایِ دوم (=ایرادِ چهارُمِ آشموغ) و پنجُم (=ایرادِ هفتُمِ آشموغ) با آنکه در دینْ‌کردِ کنونی برجای اند ولی آسیبْ‌دیدگيِ بافتِ سخن در آن‌ها به اندازه‌اي ست که مشکل بتوان حتی پیوندِ خِرَدپسندانه‌اي میانِ پرسش و پاسخ یافت؛ چه رسد به یک ترجمه‌یِ درست-و-سرراست؛ از این روی:

سنجانا، ترجمه‌یِ انگلیسيِ خود را از کرده‌یِ هفتُم (=ایرادِ نُهُمِ آشموغ) آغاز کرده اند؛ دومناس، ترجمه‌یِ فرانسويِ خود را از کرده‌یِ ششُم (=پرسشِ هشتُمِ آشموغ) آغاز کرده است.

گفتني ست که، منصورِ شکی(۴) (خارج از ایران)، کرده‌یِ پنجُم (=پرسشِ هفتُمِ آشموغ) را بازسازی، آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است.

ما، آوانویسيِ خود را از دیباچه‌یِ هیربد آغاز کرده‌ایم و گمانِ آن داریم که توانسته‌ایم از روایت‌هایِ آغازینِ دینْ‌کرد برخي عبارت‌ها را ترجمه کنیم.

۳. سعدالدین مسعودِ بنِ عُمَرِ تفتازانی، صاحبِ کتابِ «تهذیبُ‌الْمنطق» در مقدمه‌یِ کتابِ خود می‌گوید: «این کتاب [=تهذیبُ‌الْمنطق] حدِّ اعلایِ تهذیبِ سخن است در باره‌یِ منطق».

از بیانِ خودِ تفتازانی که بگذریم، در میانِ دیگرِ خِرَدشناسان (=منطقیون) دانسته است که تفتازانی، در جایي گفته است:

«هرکس بتواند بدون اِخلالِ بمعنی، کلمه‌اي از این کتاب را حذف کند من در ازاءِ هرکلمه صد درهم خواهم پرداخت».

غرضِ ما از واگفت و بیانِ ادعا و فَراگفتِ درستِ این یزدانْشناس، خِرَدْشناس و چَمْشناسِ دانشمند این است: شاید تنها کتابي که در فشردهْنویسی (=ایجاز) می‌تواند همپایِ «تهذیبُ‌الْمنطقِ» تفتازانی به میدان آید «کتابِ‌سومِ دینْ‌کرد» است. براستی شدّتِ ایجازِ سخنِ دینْ‌کرد مُخّلِ به معنی است؛ ما برایِ کاستن از شدّتِ ایجازِ سخنِ دینْ‌کرد چاره‌اي نداشته‌ایم جز آنکه با افزودنِ واژه و یا حتی سخنواره‌اي در حّدِ یک جمله، کوشا در رساندنِ بِهْترِ معنی باشیم، که این، ترجمه‌يِ ما را به «شرح» و فراخْنویسی نزدیک می‌کند؛ ولی همه‌جا افزوده‌هايِ خود را با پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار *<.............> نشان داده‌ایم.

۴. در بخشِ آوانویسی، آوانویسيِ دیباچه و کرده‌هايِ یکُم تا پنجُم را برابرِ همان بافتِ آسیبْ‌دیده‌يِ سخنِ پهلوی که بر جای مانده است آورده‌ایم؛ هر جا برابرِ با روندِ سخن، و یا گمان و پسندِ خود، نویسه، واکه، واژه و یا حتی عبارتي را در آوانویسی بر نوشتارِ پهلوی افزوده‌ایم آن را نیز با پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار *<.............> نشان داده‌ایم.

۵. ادعا و فَراگفتِ آن را نداریم که توانسته باشیم از رازِ آن چند برگْ‌نوشتِ ترجمه‌ناپذیرِ آغازین پرده برگرفته باشیم؛ ازاین‌روی، آوانویسيِ خود را به منظورِ کوشش برای آغازِ رازْگُشایی در دسترسِ پژوهندگان می‌نهیم.

۶. خواستِ فرجامینِ ما این است که ترجمه‌يِ خود را تا پایانِ دینْ‌کرد پی‌گیریم؛ ولی آنچه که اکنون برايِ چاپ آماده می‌شود این است، بدین سامان:

دفترِ یکُم، کتابِ سوم، از دیباچه تا پایانِ کرده‌يِ ۱۱۲ [=(1-107) MD].

دفترِ دوم، کتابِ سوم، از کرده‌يِ ۱۱۲ تا پایانِ کرده‌يِ ۱۹۴ [=(107-207) MD].

دفترِ سوم، کتابِ سوم، از کرده‌يِ ۱۹۵ تا پایانِ کرده‌يِ ۲۹۹ [=(208-307) MD].

دفترِ چهارُم، کتابِ سوم، از کرده‌يِ ۳۰۰ تا پایانِ کرده‌يِ ۴۲۰ [=(307-407) MD].

دفترِ پنجُم، کتابِ چهارُم [= (409-431) MD].

ف.ف

یادداشت‌ها

۱-ما، گزارشِ سانسکریتِ موبدْنریوسنگ را از کرده‌یِ (a)239، همراهِ با آوانویسیِ بی‌تجوید (pada-pātha) و باتجوید (samhita-pātha) و فارسیْ‌کرده‌یِ آن گزارش، در دفترِ سومِ این کارنامه خواهیم آورد (م).

۲-نهادْمانِ روایت‌هایِ ۳۲، ۲۳۹، ۲۶۳ و ۴۱۲ نشان می‌دهند که ما، در واقع، با ۸ روایتِ درهمْ‌رفته و اِدغام شده رو-به-رو هستیم (م).

۳ـ روایت‌هایِ 39=53, 256=88, 397=266.

۴-مجله‌یِ آرشیو اورینتال، شماره‌یِ ۴۶، سالِ ۱۹۷۸، برگْ‌نوشت ۲۹۰تا۲۹۳.



[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

<به نام اورمزدِ جهانْ‌آفرین و به یاریِ امشاسپندان>(۱)
<به نامِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین؛ نیکو افزایا که او باد>(۱)

<دیباچه‌یِ هیربد>*

جهانِ مادی (=اندیشه‌یِ مینَویِ پا به هستیِ مادی گذاشته / axw ī astōmand)، استوار بر دستگاهِ دینْ‌یاری و آرتشتاری و کشاورزی و افزارپردازی است؛ و چارچوب‌ها<یِ این استواری،>* یگانگی با مراسمِ «دوازده‌هُماست» و بزرگداشتِ <زرتشت>* است.

من، هیربد، پایبند به کردارِ دین <می‌گویم>*: خود پیدا ست که این زمان نیز دینِ بهی <استوار بر>* کارْبستِ کهنْ‌آیینِ دوازده‌هُماست(؟) است؛ <همچنان که>* جهانِ مادی از راهِ پاسبانیِ آرتشتاران <و کشت-و-ورزِ>* کشاورزان و سُرایش‌ها و نیایش‌هایِ <دستگاهِ دینْ‌یاری>* و <دستکَردهایِ>* افزارمندان برایِ آسانِشِ <مردم به استواری می‌رسد>*.

و اینکه، هنگامِ کارْبستِ کهنْ‌آیینِ «دوازده‌هُماست» می‌باید <گاهان>* زمزمه شود، تا در یکتاییِ با قوایِ دین، نیایشِ همگانی رواج یابد و خجستگی (؟=? niwistan^x) و افزایندگیِ فرّه‌یِ ایزدی و افزایندگیِ آفریده‌ها باشد.

تباهیْ‌آور است آنچه تو ای آشموغ به هرزه درآییده‌ای که: [یا نیز: تباه بُاد آنچه تو ای آشموغ به هرزه می‌درایی که:] «آفریده‌ها <استوار نیستند بر دوامِ چهار طبقه‌یِ اجتماعی؛ بلکه، باژگونه‌یِ ادعایِ تو>*، جهانِ مادی استوار بر نپیوستنِ به <بداندیشی‌هایِ>* تو آشموغِ فریبکار است؛ تو آشموغِ فریبکاریِ که با رواجِ آیینِ بد درکارِ <تباهیْ‌گستری>* به همه‌یِ آفریده‌ها هستی.

<استواریِ>* داد <و آیینِ>* جهانِ مادی در، نه-<پیوستنِ به کژدینیِ آشموغی>* و، <پیوستنِ>* به نیرویِ دینِ مزدایی است که همه‌یِ آفریده‌ها در برابرِ تباهی<هایِ آشموغی و زَدارمینُوانه>* پاییده می‌شوند.

آنچه تو ای آشموغ! از راهِ داد و آیینِ بد رواج می‌دهی، پیوندانیدنِ <مردمان>* به اشتراکِ <اموال؟........>* می‌باشد.

من، هیربد، <پایبند به کردارِ دین>*، از راهِ کارْبستِ کهنْ‌آیینِ «دوازده‌هُماست» و از راهِ بزرگداشتِ زرتشت <است که می‌توانم>* به سرمنزلِ مقصود (=فرشگرد) <رهنمون شوم>*؛ و

<در آن زمان>* همه‌یِ آن‌چه که تو آشموغِ شگفت <به هرزه درآییده‌ای>* به نابودی کشیده خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱-بر اساسِ دست‌نویسِ ت ۶۶.



کرده‌یِ یکُم

ایرادِ سومِ اکوان(؟) [یا نیز: آناک(؟)]

پرسید آناکِ(؟) گریگوری(؟)، از سرِ شکّ و رفضِ در دین، که: چرا <شما مزدائیان، عناصرِ جهان را از آب>* و آتش و گیاه <تا به>* چکادِ کوه‌ها، و هر آنچه در ژرفایِ آب‌ها ست و <تا به آسمان>* و هر آنچه در دینِ اورمزد و هر آن آفریده‌یِ سترگ را، <همه و همه ....>* <...>*

ولی من، (=آشموغ)، <تنها>* ستایشگرِ اورمزدَم، و جز وی <................>* چرا <کردار و نیایشِ ما را>* نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

به سانِ گزیده، آشموغان، کارِشان تظاهر (=فرانمایی) به تبهْ‌خویی و نیاموختنِ <اصولِ دینِ اورمزد>* و کردارِ <همترازِ>* زَدارمینو و هرآنچه آشموغی <و تشکیک>* است می‌باشد.

آفریده‌هایِ جاندارِ گیتیاییِ اورمزد که <نیازمندِ شهریاریِ و>* سالاریِ مردم اَند، همان گونه که مردم بر تنِ خود سالاری دارند، ...... یاریِ <روانِ>* مردم، .... چونان چهارپایان .... ؛ <که>* اساسِ روان‌اند(؟) .... و نیکوْ <یاری دهنده‌یِ>* روان اَند .... و بنیادِ تجهیزِ تن‌اند .... بیش از هر چیز نیرو می‌گیرند.

سعادتِ (؟ / urwāzišnīg? / نیکْ‌بختی) روانِ مردم بیش از هر چیز استوار بر زدودنِ <گناه و تبهْ‌خویی>* از <روانِ>*شان است؛ و <درستْ‌مانیِ>* تنِ جانوران بیش از هر چیز بنیادشده بـر پـایستگیِ تـن (tan wazdwarīh) <از راهِ تَـرازشِ اَخـلاط>* و بـه تـباهی کشـاندنِ ریمنی است؛ همچون <زدودنِ>* آثارِ دروج.

زیرا که ریمنی به سببِ <دیو و>* دروج <در تنِ مردم>* لانه می‌کند و افزایشِ دروج در <تنِ>* مردم از راهِ نبرد با <...> روانِ <مردم>* می‌انجامد و در روانِ آنان جای می‌گیرد.

و اگر <........> روان، آلوده به دیو و دروج شود و <..........> در زندگیِ مردمان، پی‌آمدَش ناویراستنِ تن و <نارستگاریِ روان خواهد بود>*.

اگر کسي بمیرد و روانَش پارسا باشد، آنگاه است که روانَش به <سرایِ سرود (garōdmān=)>* بَر می‌شود.

و اگر باژگونه، کسي <روانَش تبهْخو باشد>* هرگاه بمیرد، تنِ آلوده بیش‌تر <آکنده از گند>* خواهد شد، و روانِ سرافکنده <رخت>* به دوزخ خواهد کشید [یا نیز: سرنگون خواهد شد].

روشن‌تر بگویم، اندر میانِ چهارپایان(؟) از راهِ مبارزه با دیوْپرستی <و............> و پایستگیِ <............> است که در جهانِ <پاکِ>* مینَوی جای می‌گیرند؛ <............> مردمِ پارسا به زندگی می‌رسند و دروج بی‌بهره از زندگی، و تن، تُهی از گند و تنِ مردم <تهی از ریمنی، و، پاک>* از لانهْ‌گزینیِ دروج، و همسفرِ با آن روانِ پارسا و < .... > < .... >.

[[و اگر زُوهرِ آلوده، چنان که آیینِ آشموغان است، در نیایشِ آب و آتش و چکادِ کوه‌ها و رودخانه‌ها بکار بَریم، کاري نادادگرانه(؟) (nē-ˣdādestānīhā?) خواهد بود؛ و بسي دور از دینِ اورمزدی است؛ این اندرزِ <دینِ بهی>* است.

ولی اگر زُوهرِ <پاکِ>* حیوانی <درکهنْ‌آیین‌ها و نیایش‌ها>* بکار بریم، هر آن نجاست به نابودی <و نیستی کشیده می‌شود>*؛ و دین نیرو خواهد گرفت؛ و چیزها از حتی کم‌ترین ریزه‌اي از پتیارگی که با آنان همراه است پاک و پالوده می‌شوند؛ و با <بکار بُردنِ زُوهرِ پاک>* هر آن پتیاره زدوده خواهد شد.

و تا آنجا که در جهانِ مادی می‌شاید، هر اندازه که پاکی، قرینِ (padišīh) فرآراستگی شود، <همان اندازه تطهیرِ آیینی>* بهره‌ی آتش‌ها و آب‌ها و پارسایان گردد و آفریده‌ها روبه‌فزونی گذارند و تحسینِ(؟) دستورهایِ دینِ اورمزدی خواهد شد؛ تودگان سرتاسر با آن (=دینِ مزدایی) به همْ‌آوایی می‌رسند]].(۱)

یادداشت‌ها

۱–سه بندِ پایانیِ این روایت (=کرده‌ی یکُم) را درونِ دوقلاب نهاده‌ایم؛ بی‌راه نیست اگر سه بندِ پایانیِ این روایت، بخشي از پاسخِ پرسشِ کرده‌ی چهارُم باشد.



کرده‌یِ دوم

ایرادِ چهارُم < آشموغ >

آشموغِ بی‌پوزبند (=بی‌پَدامی) پرسید:
نظر به اینکه، پاشیدنِ(؟) نجاست در آب گناه است و < تبهْ‌کاری > *، ......(؟) جنبنده، مردم، زمانِ سخنْ‌گفتن، نیز با <نزدیک > * آوردنِ دَمِ خود، <هوایِ > * ساکن را در عبور از دهان و بینی <نجس می‌کنند > *، و ما (=آشموغان) به انگیزه‌یِ <پیش‌گیریِ از نجاست است که > دَم و دهانِ خود را <نمی‌بندیم؛ زیرا هوایِ > *گذرنده که از دهان و بینی می‌گذرد، و از راهِ بادِ ساکن < ِ پشتِ پَدامی > * پلیدی (=نجاست / ریمنی) به هوایِ گذرنده‌یِ پیرامون می‌رسد و <آن را ریمن می‌کند و > * می‌آزارد؛ چرا <مردِ بی‌پَدامی را > * نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

همانا! <برابرِ بدآموزی‌هایِ آشموغان > *که نباید پوزه و بینی را با آن (=پَدامی) بست؛ <باید دانست با پدامیِ > * بینی و دهان، که هوایِ درجنبشِ پیرامون <از آن می‌گذرد > * نمِ بینی از راهِ بازِ دهان به فضایِ گذرنده‌یِ پیرامون نمی‌رسد و به یوبه‌یِ محکمیِ <آن پَدامی > * در برابرِ گشادگیِ فضایِ اطراف، <نجاست > * نمی‌تواند آبِ موجود در هوا را بیازارد؛ بلکه <........همین... > بستنِ دهان و بینی <با پدامی > *........ به سببِ قرارگرفتنِ ...... و به انگیزه‌یِ محکمیِ <پدامی > *........؛ و این پیدا ست، نجاستِ تن به همراهِ ریمنی‌اي که با آن همراه است، <................ > * دهان و بینی از <نجاستِ > * بیرون پاک و نیک می‌ماند؛ تا مبادا از راهِ هوا آزاری به آن برسد.

و این از خویِ آشموغان است که خُرده‌گیریهایِ کم‌ارزش و بی‌سودي را در باره‌یِ نگه‌داشتِ <دَم و دهان > * و درباره‌یِ خوش‌بویی (hu-bōyīh) و اهمیتِ <......بر زبان رانند > *.

و اندیشه‌یِ <بدِ > * شما آشموغان با بهرهْ‌گرفتن از فریبِ زبان این است که <بر دینِ بهی > * دروغ بندید؛ دهان و بینی بر هوایِ <پیرامون بگشایید > *(؟) و پَدامی نبندید.



کردهٔ سوم

ایرادِ پنجُمِ آشموغ

یک آشموغ می‌پرسد:

نظر به اینکه، برابرِ <فتوایِ>* دین، دربارهٔ آن کس که با مردارِ آدم یا سگ نجس شده است می‌باید <......>-بار با گُمیز یا آب شسته شود؛ گاه هست که می‌گویید: اَحوَط آن است (ast ī-š aγrē) که شسته شود، و گاه هست که می‌گویید: <با ....> مطهر است؛ چرا پانزده(؟) بار <عملِ تطهیر>* را برابرِ داد-و-آیینِ ما (=آشموغان) نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

همانا، برابرِ دینِ بهی، آن پانزده (؟) بار عملِ تطهیرِ شما، <مناسب نیست برایِ جاییِ>* دور از شهر و جاییِ بیابانی؛ و این که اَحوَط آن است که برشسته شود و آنگاه است که پاک می‌شود؛ زمانِ انجامِ کارهایِ شبانی و ورزی‌گری،...... و انجامِ پرهیزگاری و <تنها راهِ دُورْمانی از نجاست، شستن با گُمیز یا آب است>*، تا پاک ماند این جایگاهِ نخستینِ بی‌آسایش؛ که پاکْمانی تنها از راهِ کیش و مغ و دیگرِ <خویشْ‌کاری‌هایِ دینی>* که می‌باید آن‌ها را دانست و برزبان راند <بدست می‌آید>*.

....

[[<دعایِ>*گِوینَ.....اگر در کهنْ‌آیینِ یزشِ «دْرون»، بَرْسُمِ متعارف (=handāzag barsom) پیدا نشد..برابرِ کیش(؟) و <دعایِ>*گِوینَ و نیز کیش..(؟).

زمانِ <ناپاکی>* نمی‌توان دعایِ اَشِم‌ْوُهو و یا ایثایَزَمَئید را <بر زبان راند>*؛ و اَشِم‌ْوُهو سه بار اگر توان گفت زمانِ دعایِ اَشِم‌ْوُهو سه بار نمی‌توان گفت در پایانِ هر بند، مگر اینکه نذری <..........>* واجب باشد، و چنان که بَرْسُمِ متعارف پیدا نشد می‌باید بر کیش <......>*.

<دعایِ>*گِوینِ، <........>* و گِوینَ گفتن می‌توان وقتِ برزبان راندنِ ایثایَزَمَئید و اَشِم‌ْوُهو سه بار گفت <........، پس از آن>* می‌توان چهار بار اَشِم‌ْوُهو گفت؛ حتی می‌توان زمانِ برزبان راندنِ اَشِم‌ْوُهو <........>* و لازم(؟) نیست سه بار <.......>* را برزبان راند؛ بلکه می‌توان

سه بار <........>* را برزبان راند.

در پایانِ هر بند، سه بار می‌توان برزبان راند تنها از بهرِ نذری <..........>؛]][(۱)]

....

آنگونه که با مردارِ مردمی یا سگی نجس شده باشد؛ و از آنجایی که برابرِ <وظایفِ>* دین از راهِ کیش و مغ می‌باید و برایِ مطهر کردن با کیش و مغ و دیگرِ بایستگانی‌هایِ (=واجبات) دین، پانزده بار <بسنده است>*.

سی بار <انجامِ عملِ تطهیرِ..............>* بسی دور است و در جایی بیابانی است <نه جایی که....>* با کیش و مغ مطهر شوند.

و اگر که برایِ کاربستِ دستورهایِ دین مکانی مناسب پیدا نشد، برزبان راندنِ <اَشِمْ‌وُهو>* کاری دادگرانه (=عادلانه) نیست، و پانزده بار عملِ تطهیرِ شما (=آشموغان) <شاید در>* جایی بیابانی و دورافتاده <انجام دادنی باشد>*.

<و از خویِ>* آشموغان، یکی نیز این است که برابرِ وظیفه‌یِ دینیِ خود، بر مردمانِ بکمال رسیده (hangadwarān)، از آن میان یکی چون مُغ‌نرسه(؟) را <در تبلیغاتِ خود>* سبک کنند و خوار بدارند و خواهانِ مجازاتِ گناه شوند(؟)< .... >
< .... >(؟).

یادداشت‌ها

۱-پاره‌ای را که درونِ دو قلاب [[ ]] نهاده‌ایم، احتمالِ بسیار کمی دارد که مربوط به این روایت (کرده‌یِ سوم) باشد؛ پُربی‌راه نیست اگر پارهْ‌نوشته‌ای ناقص و کاسته از یکی از دو روایتِ از دستْ‌رفته‌یِ آغازینِ همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد باشد.



کرده‌یِ چهارُم

پرسشِ ششُم

همان آشموغ پرسید:

که چرا <نهادنِ>* زُوهر<ِ پاکِ حیوانی>* ـــ همان......ي(؟) را که به آتش‌ها و آب‌ها می‌برید ـــ گناه نمی‌دانید؟

<آنهم در ساماني که>* پارسایان <زمانِ>* خوراکْ‌خوردن، اندازه نگه‌داشتن را <سفارش می‌کنند؛ ولی شما>* با بهدر دادنِ خوراکِ مردمان و گوسپندان <زیرِ نامِ زُوهر، این کار را حتی>* سودمندترین و فریادرس‌ترین می‌دانید.(۱)

پاسخ

[[همچنان که، بیماریْ‌زُدایی از تنِ <مردم>* و فراافکندن آن <بیماری>* از ایشان خواستِ <همه>* است، و همان گونه که آسانی <و شادمانی>* بهره‌یِ شخص کردن خوب است، به همان گونه نیز <زخم>* و زیان را از مردمان بازْداشتن، و نیز درندگان و همه‌یِ دیوْپرستان و دینْ‌ستیزان را کشتن، کاريِ دادوَرانه (=قانونی) می‌باشد.

دور <راندنِ پلیدی>* و آن را از جان <ِ مردمان>* فراافکندن و از چیزِ پاک و هر آنچه که از آنِ <مزداییان است.......>* دور نگه داشتن <.......>* .

<به‌ویژه، لاشه‌یِ پلیدِ مردمِ بدْ>*-آیین(؟) و دیوپرستان و درندگان را در دخمه‌اي آنهم در جایيِ بیابانی به دار آویزان کنند تا پوسیده‌شود(؟).

سزاوار نیست که آن <لاشه>* در سَرای(؟) و کنارِ تن و جانِ پاکان و چیزهایِ پاک <نهاده شود>*]](?).

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-در ترجمه‌یِ این روایت (=کرده‌یِ چهارُم)، پاسخِ هیربد را درونِ دو قلاب [[ ]] نهاده‌ایم.

بیش‌تر احتمال می‌دهیم که در بخشِ پاسخ، با پاسخِ پرسشِ دیگري از روایتي دیگر رو-به-رو هستیم. شاید، بخشِ پاسخ، پارهْ‌نوشته‌اي کاسته و ناقص از یکي از دو پرسش‌ها و پاسخ‌هایِ روایت‌هایِ از دستْ‌رفته‌یِ آغازینِ همین کتابِ سوم دینْ‌کرد باشد.

پرسشِ این روایت، ایراد و خُردهْ‌گیریِ یک آشموغ به کهنْ‌آیینِ «زوهر نهادن» است. چنین می‌نماید که بکار بردنِ زُوهر، در مراسم، در چشمِ آن آشموغِ بهانه‌جو، چیزي جز تلف کردنِ خوراکی‌هایِ نیازِ مردمان و گوسپندان نبوده است؛ و نیز آن آشموغِ بهانه‌جو، کهنْ‌آیینِ زُوهرگساری را با سفارشِ پارسایان در بابِ صرفه‌جوییِ خوراک متناقض می‌دانسته است.

پاسخي که در پی می‌آید، به گمانِ ما، هماهنگی و پیوندِ خِرَدْوَرانه و منطقی‌اي با پرسش ندارد. اما اگر احتمالِ نا-به-جا نویسيِ رونویس‌کنندگان، و ناهماهنگيِ پرسش و پاسخ را نپذیریم، باید بگوییم که هیربد، هنگامِ پاسخ به پرسشِ بالا نگرشِ زیر را در دل داشته است:

«درست است که برونْ‌نَما و ظاهرِ زُوهر، هدر دادنِ خوراکِ نیازِ مردم و گوسپند است ولی، نَهاد، مغز و باطنِ آن دور راندن و بازداشتنِ آزارها و زخم و زیان‌هایِ دشمنانِ زمینيِ مزداییان است».

پاسخي که ما (=گزارش‌گرِ کنونی) کم‌تر احتمالِ آن را می‌دهیم. در عوض، در کرده‌یِ یکم، سه بندِ پایانيِ آن روایت، می‌توانند بخشي از پاسخِ پرسشِ این روایت (=کرده‌یِ چهارُم) باشد. سه بندِ پایانيِ کرده‌یِ یکم را درونِ دو قلاب نهاده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ پنجُم
پرسشِ هفتُم

آشموغي دیگر پرسید:

از آنجایي که، «***سرکوبِ*** (wānīdan) ***آز و شهوت <و خشم>* و رَشک و دیگر گناهْ گرویِ ها و سرکوبِ دروج***»، برترین اندرزِ دینِ بهی است، <پس، درمانِ>* گناهْ گرویِ مردمان، به گونه‌اي گسترده، <بر>* اشتراکِ (=paywandišn) ثروت و زن (=زن و خواستهْ اَنبازی)، و مجاز دانستنِ قانونيِ زن در اشتراکِ همگان <می‌باشد>*؛ که از راهِ آن (=زن و خواستهْ اَنبازی)، آز و شهوت و رَشک و ننگ و نیز بسي <بدی‌هایِ>* دیگر ـ <که همه>* برخاسته از گناهْ گرویِ مردم است ـ شکست خواهند خورد و قوایِ زَدارْمینو <تباهی خواهد پذیرفت>*.

چونان ما (=آشموغان)، که از راهِ پیوند با دستورهایِ «کتابِ آموزه‌ها»یِ[۱] زرتشت[۲] <به این درمان رسیده‌ایم؛ از این روی>*، چرا<شما مزدائیان راهکارهایِ ما را نکوهش می‌کنید؟>*.

پاسخ

همانا اشتراکِ <ادعاییِ>* شما در بابِ زن و دارایی، <که آن را>* برگرفته از آموزه‌هایِ زرتشت <نامي می‌دانید>* و نیز جارچیاني که در فسا(؟) <مردم را به این مسلک>* فرامی‌خوانند، یکسره <تجویزاتي>* فریبکارانه است <که رهنمودِ خود را> ازکتابِ آموزه‌هایِ <آشموغان می‌گیرد؛ و خودِ این آموزه‌ها بنیادشده>* بر آز و شهوت و رَشک و ننگِ همگاني است؛ که تنها هرزهْ<گروی>* را مجاز می‌شمارد؛ <و پی‌آمَدَش چیرگيِ>* آشوب در جهان و <رواجِ>* کاهلی در <کار و>* آسانيِ مردم <خواهد بود>؛ و به‌کناری نهادن (=abāz....kardan) و سست کردنِ پیمان‌نامه‌ها(pašt; V: ˣnibišt) و برنهاده‌هایِ استوار (=kardag čiš) می‌باشد، ـــ که این‌ها (=پیمان‌نامه‌ها؟) برخاسته از <آموزه‌ها>* و خواستِ کارهایِ <ِ بخردانه بوده>* است ـــ؛ و <کژاندرزهایِ شما>* گیهان را به سويِ ویراني بردن است؛ که به سببِ درهم-و-برهميِ نژاديِ (abaydāg paywandīh) تکْ‌تکِ مردم <ِ جهان>* ـــ که برآمدِ زناشویيِ مختلط است ـــ تباهی و درهم-و-برهمی <ِ نژادِ نژادگان به دستِ ناپیدا تخمگان خواهد بود>*؛ و همکاری‌ها<یِ مردم سر به گسست>* و ناکارآمدی می‌گذارد؛

و آشفته‌کاری <بهره‌یِ>* تک‌تکِ مردم <خواهد شد>*؛ و <اِهمال و نابودی>* به دارایی‌هایِ ویژگان می‌رسد. شاهک‌نشینی (=kardag xwadāyīh / ملوک‌الطوایفی) و جایگاه‌هایِ طبقاتیِ مردم برخواهدافتاد (=agārēnīdan)؛ <و پی‌آمدِ این قوّاده‌سالاری>* ویرانگریِ جهان و رو به کاستیْ‌گذاریِ دارایی‌کسان <ِ نژاده و سزاوارِ سروری>* خواهد بود؛ و <این رو به کاستیْ‌گذاری>* دامنگیرِ دارایی‌هایِ همه می‌شود؛ دادوَری (=عدالت / دادسالاری) از میان خواهد رفت؛ و در یک چنین شگفت‌ترین زمانه‌یِ دیوْپرستی، بالندگیِ دروج و به هرز رفتنِ دام <و دهشِ اورمزدی>* خواهد بود؛ و آفتی که از <هرز رفتنِ دام و دَهشِ>* سرایت خواهد کرد — <که نیز زمینه را برایِ چیرگیِ>* اَنیران به کشورِ ایران فراهم می‌کند — فرارسیدنِ <ریمنی و تباهی>* است؛ و با آشوب و تباهی‌ای که بر سرِ <دام و دَهشِ>* اورمزدی خواهد آمد، <تازشِ>* نیرویِ پتیارگی بر <آفریده‌هایِ>* جهان‌آفرین است؛ <که پی‌آمدَش>* واپس راندنِ دام و دهشِ اورمزدی خواهد بود: که این برابرِ خواستِ زَدارْمینو است.

و از خویِ آشموغان یکی این است که، بسی گونه‌گون <بدی>* و زهر را فریبکارانه <در پیکرِ سخنانی زیبا>* بر دام <و دَهشِ اورمزدی>* و بر گیهان بریزند؛ و از این راه، جهانِ نیکوْگوهر (=ahlāīyh / پارساگوهر) را بیمار و نابود کند.

یادداشت‌ها

۱-سخنواره‌یِ «کتابِ آموزه‌ها» را برابرِ čāštag kardag آورده‌ایم، که به گمان ما، سخنْ‌گوشه به کتابِ آموزه‌هایِ آن زرتشت نامی دارد که این گروه از آشموغان خود را منتسب به وی می‌دانسته‌اند. در کرده‌یِ ۲۰۱ از کتابِ سومِ دینْ‌کرد —چاپ مدن برابرِ 219.8— دوباره با سخنواره‌یِ 'ahlomōγān čāštag kardag' رو-به-رو می‌شویم (م).

۲-سرْانگشتِ سخنِ آشموغِ پرسشگر رو سویِ کدام زرتشت دارد؟

چنین می‌نماید «زرتشت» نامی در فسا(؟) آوازْدهِ این آموزه بوده است. این پرسش، اندیشه و دانستِ ماریان‌موله و دومناس را نیز سویِ خود کشیده است (م).



کردهِ ششُم

هشتُمین پرسش

آشموغي دیگر پرسید: از آنجایی که، <برترین>* اندرزِ <دینِ بهی> «**دادگستریِ فرآراسته و آلوده نشدنِ به‌گناه**» است، در کارزارِ دستگاهِ پادشاهیِ شما با <اَنیران و نیز بسي دیگر از مردمانِ تبه‌خو>، «**دست به‌گناه نیالودن**» ناشدنی است؛ <و این کارزارِ در راهِ دین>*، نه، «**با دست نیالودنِ به‌گناه**» <و نه با «**انجامِ دادوریِ فرآراسته**» شدنی است؛ از این روی این دو[1] کار، درگیرِ>* ناسازگاری <ِ بنیادین>*اند؛ چرا <برایِ رواجِ دین پیکار می‌کنید؟>*

پاسخ

پرداختنِ(andar kār) <دستگاهِ پادشاهی و>* دادوَریِ ما به‌کارزارِ با انیران و بسیاريِ دیگر از <تبه‌خویان>*، به پیروی از دستورِ دینِ مزدایی است.

<این درست است که>* «**دادوریِ فرآراسته**» < و «**آلوده نشدن به‌گناه**»>* برترین اندرزِ دینِ بهی است، ولی سامانِ (=تعریف = شناسه = sāmān) «**دادوریِ فرآراسته**» <و «**آلوده نشدنِ به گناه**»، همانا رواجِ>* سود و واپس افکندنِ زیان است؛ ولی اندر <زمانه‌یِ>* آلوده <با تازشِ اهریمن>*، رواج <ِ زیان>* و واپس افکندنِ سود <دیده می‌شود>*.

چونان سودِ فراگیر <برایِ آشموغان، که پی‌آمَدش>* زیان برایِ سپاهِ دین و نیز پس افکندنِ سود <می‌باشد>*؛ آنهم رواجِ سودِ فراگیر اندر گیهان، که <پی‌آمَدش>* رواج و ساماندهیِ آفریدگان و <رفتن در راهي ست که پایانَش>* پیوند یافتنِ با سرمنزلِ مقصود (=frašagird) است، که همان آیینِ نیکویِ پیشینیان است.

ولی اگر ناتوانی و ایستایی (=a-rawāgīh) بر آفریدگان <چیره شود، پی‌آمَدش>* دور شدن از فرشگرد (=سرنمونه‌یِ جهانِ فرساخته) می‌باشد، و این بدترین آیین، <همان آیینِ>* آشموغی است.

و <اگر این‌گونه نهاده شود>* که، انجامِ «**دادگستریِ فرآراسته**» تنها و تنها بر (pad-ēwāz)

رواجِ زیان و واپس افکندنِ سود <در گیتی>* بیانجامد، این کار چنان باشد که انگار در فرارونِدِ وزشِ بادِ تازنده<ی جانبخش>* برایِ پایندگی و رستگاریِ (=srāyišn bōzišn) همگانی، <دیده شود که درست، باژگونه‌یِ آن، جهان>* از بویِ گندیِ که <نهفته>* در وزشِ باد است، راه به <چیزیِ>* ناسازگار <با فلاح و رستگاری>* بَرَد.

بسا کسیِ دوراز گناه (=معصوم / a-wināh) باشد ولی <ناخواسته>* انگیزاننده‌یِ (=سببِ) رنج< ِ دیگران>* شود (bēšīdār)؛ چونان، گنهْناکردگیِ جهانْ‌آفرین، که از بهرِ سودِ همگانیِ آفرینش و نیز از بهرِ گسترشِ داد، آفریدگان را، به یوبه‌یِ <همرزمی>* در نبردِ <گیهانی>* با دروج، آفریده است. و اینان (=آفریدگان) در این نبرد< ِگیهانی، در گیرِ>* بسیِ درد و رنج و مرگ و نیز تبهْخویی‌ها می‌شوند.

و نیز شیوه‌یِ آشموغان <در ستیزِ با سودمندی>* بر دو گونه است: یکیِ، از راهِ بزرگنماییِ کم‌ترین زیانیِ که در کارِ بسْ‌سودمند است و لاپوشانیِ <حتی>* کم‌ترین [یا نیز: ^x^بیش‌ترین] سودیِ که در کارِ بسْ‌سودمند است؛ تا با وارونهْ‌نمایی در <چشمِ> ناآگاهان، آنچه را که کارِ بسْ‌سودمند است ناکارآمد جلوه دهد. یکیِ دیگر، از راهِ بزرگنماییِ (=rawāgēnīdan) کم‌ترین سودِ کارِ بسْ‌زیانْ‌آور و لاپوشانیِ (=pādīrānīh) <حتی>* کوچکْ‌ترین زیانِ کارِ بس زیانْ‌آور به گونه‌ایِ گمراهانه در <چشمِ>* ناآگاهان می‌باشد؛ تا آنچه را که زیانکاریِ بزرگ است رواج دهند.

یادداشت‌ها

۱-«دو کار» را به نمایندگی از «دادوریِ فرآراسته» و «آلوده نشدنِ به گناه» به ترجمه افزوده‌ایم؛ ایرادِ آن آشموغ این است که: شما مزدائیان از یک سو دَم از عدالت و آلوده نشدن به گناه، در جایگاهِ فرازترین اندرزهایِ دین می‌زنید، و از سویِ دیگر، برایِ انجامِ اساسی‌ترین تجویزات و فرمایش‌هایِ دین، با جُداکیشان واردِ در جهادیِ می‌شوید که لازمه‌یِ آن جهاد، زیرِ پانهادنِ قوانینِ عادلانه است و در این راه مرتکبِ گناه هم می‌شوید؛ این ناسازگاریِ بنیادین را در گفتار و کردار چگونه درستْ‌نمایی (=توجیه) می‌کنید؟



کردهٔ‌یِ هفتُم
نُهمین پرسش

آشموغي دیگر پرسید:

از آنجایی که، بخش‌هایي از «**مَنْتَرها**» از گفتارِ <زرتشت>*، بخش‌هایي، از گفتارِ فَرْشوشْتَر[۱] و جاماسْپ، بخش‌هایي از گفتارِ وَهْمَن و <دیگرِ>* ستودگان (=ایزدان)، و بخش‌هایي از گفتارِ آن کساني است که آن کسان پیش از زرتشت و نیز پس از «**سین**» <مقدس بوده‌اند>*، آشکار است [یا نیز: <در دین این‌گونه>* آشکار است] همه <یِ بخش‌ها را نشاید>* «**گفتِ اورمزدی**» به زرتشت دانست؛ <از این روی>* ما تنها آنچه را که به آن «**سروده‌هایِ گاهانی**» گفته‌ایم، «**گفتِ اورمزدی**» به زرتشت می‌انگاریم؛ و دیگر <ِ بخش>*ها را زرتشت و شاگردانَش، خود از <ژرفْ‌اندیشی>* در گیهان استنباط (=دریافت) کرده‌اند. و آن سخنانِ <جُدا از گاهان>* بسا که از راهِ اِنگاردن[۲] بدست آمده است که در آن تحریف (=waštagīh) نیز راه‌یافته باشد؛ <در این باره>* چه می‌گویید؟

پاسخ

همانا دیگرِ **مَنْتَرهایِ** جُدا از «**گاهان**»، اگر از «**گاهان**» و از «**کلامِ آفریننده**» (yaϕā ahū wairyō) بردریافته شده باشند، <حکمِ>* این مَنْتَرِیِ جدا از «**گاهان**» برابر است با آن گواهانِ برترین: آن سخنانِ همهْ‌گواه —که در سرشت برترین گواهان‌اند— را اورمزد با نیرویِ آگاهیِ هَرْویسپی (=مطلق) استنباط کرده است (brēhēnīdan)؛ و نمی‌تواند دریافته‌یِ دانشِ <اندکِ>* مردمان باشد؛ و نیز مردمان را نشاید که به کوچک‌ترین بخشِ آن رسند.

در میانِ بسیاري از سروده‌ها و گفتارهایِ **مَنْتَر**، نشاید همه‌یِ سرودها را «**از اورمزد به زرتشت**» دانست؛ بلکه گفتارهایي در میانِ آنها ست که از راهِ آهنگِ سخن (=ēwāz) آشکارا <درمی‌یابیم که>* «**گفتِ اورمزدی**» اند.

دربارهٔ‌یِ این **مَنْتَرها**، همچون گفته‌هایِ فرازینِ اَشوزرتشت و دیگرِ نیکان، و یا گفته‌هایِ بَدان، و یا حتی نیز از آنِ دیوان تا برسد به <دَرایشِ>* زَدارْمینو، <همه و همه>* اندر پیدا ست <که>* از «**گفتِ اورمزدی**» <جُداگوهری دارند>*.

دَرایش‌هایِ زَدارمینو و دیوان، <رویِ هم رفته>* «گفتارهایِ دیوی»، آشکارا از «**مَنْتَرها**» و

«دادِ دیوستیزی»[۳] جدا <گوهری دارند>*.

«مَنتَرهایِ اورمزد به زرتشت» و این همه سروده‌هایی که <درمیانه>* هست، و همه‌یِ آنچه که ***«گفتِ اورمزدی»*** به زرتشت است، ***«سرودها»*** <خوذْ>* خَستو به <گوهرِ خود>*اند[۴] و <با خویش>* ناسازگار نیستند؛ چونان <سروده‌هایِ>* ***«گاهانی»*** که شما نیز به یکسره (pad-hamāg) ***«گفتِ اورمزدی»*** به زرتشت می‌دانید، و بخشی از آن برابرِ آهنگِ سخنِ زرتشت، و بخشی از آن برابرِ آهنگِ سخنِ اَمْشاسْپَندان، و بخشی از آن برابرِ آهنگِ سخنِ گوشورْوَنْ و بخشی از آن <برابرِ>* آهنگِ سخنِ دیگرِ ستودگان <مینَوی>* فراگفته شده است؛ <از این روی>* همه‌یِ آنچه که ***«گفتِ اورمزدی»*** است <ولی از راه‌های گوناگون>* به زرتشت رسیده‌اند <در گوهرِ خود>* ناهمداستان نیستند.

ولی از آنجایی که خویِ آشموغان، <نشانْ‌پذیرفته>* از خویشتنِ شهوتْ‌نگرانه‌یِ آنان است، نگرشی اَکومَنانه [یانیز: اَکومَنْ‌آلود] درباره‌یِ ***کلامِ آفریننده*** و <دیگرِ>* کلام‌هایِ خوبِ <خدایی>* دارند.

یادداشت‌ها

۱-بسنجید با «فرشادشور» در «حکمة‌الاشراق» سهروردی:

و بنا بر این، قواعد و ضوابطِ اِشراق، در بابِ نور و ظلمت، که راه و روشِ حُکَماء و دانایانِ سرزمینِ پارس است، به مانندِ «جاماسف» و «فرشادشور» و «بوذرجمهر» و کسانی که پیش از اینان بودند، به رمز نهاده شده است. و این قاعده (=یعنی قاعده‌یِ نور و ظلمت، که اساسِ حکمتِ اِشراق است) .... [حِکْمَةُ‌الْاِشْراق، ص ۱۹، برابرِ ترجمه‌یِ دکتر سجادی].

۲-اِنگاردن: تصّور و گمانِ درست یا نادرست.

۳-چنین می‌نماید که، رساله‌ها و نوشتارهایی دربرگیرنده‌یِ سروده‌ها و نغمه‌هایی از جُداکیشان و آشموغان که ادعا و فراگفتِ «گفتارِ اورمزدی» نیز پُشتوانِ آن‌ها بوده است در میانِ مردم رواج داشته است، و نویسنده، سخنْ‌گوشه به آن رساله‌ها دارد که استدلال می‌کند: «هم، گوهر و هم سیمایِ یک نغمه‌یِ الهی از گوهر و سیمایِ یک نغمه‌یِ دیوی جُداسانی و جُداگوهری دارد.

۴-چنین می‌نماید نگریسته‌یِ نویسنده این است که: گوهر و ذاتِ یک سرودِ دینی، نشان می‌دهد که «گفتِ اورمزدی» است، یا از آنِ مردی سپند (=مقدس) یا از آنِ دیوپرستان است.



کرده‌یِ هشتُم

دَهُمین پرسش

آشموغ پرسید که:

چرا سوزاندنِ هیزمِ تر را بر آتش گناه می‌دانید؟

<کاري که>* در ذاتِ خود <گناه>* نمی‌باشد.

پاسخ

به درستی (hād) که ما نهادنِ (burdan[x]) هیزمِ تر را بر آتش گناه <می‌دانیم، زیرا که از نهادنِ>* خلافِ داد-<و-آیینِ >* آن هیزمِ تر بر آتش، رنجي بر آن درمی‌رسد که <پی‌آمدَش>* خشکْ‌کنندگیِ آتش می‌باشد؛ و <از آن‌روی این را گناه>* می‌گوییم که <پایانَش>* فروکشِ(؟) <زبانه‌یِ>* آتش از آن تَری <خواهد بود>*.(۱)

و از خویِ آشموغان <یکي هم>* این است که خُرده‌گیری‌هایِ بی‌سودي را بر زبان می‌رانند.

یادداشت‌ها

۱-خوانندهٔیِ نکته‌بین و ژرفْ‌کاو، خود می‌تواند به ناسازگاریِ بنیادین و ناهمداستانیِ این روایت، با کرده‌یِ دَهُمِ ارداویراف‌نامه پی‌بَرَد: آنجا که ایزدْآذر به پیشوازِ ارداویراف می‌رود و زیرِ نامِ «دارنده‌یِ هیزمِ تر» او را می‌ستاید، از بهرِ آنکه در زندگیِ زمینی، آنهمه هیزمِ‌تر بر آتش نهاده است.



کردهِٔ نُهُم

یازدهُمین پرسش

آشموغ پرسید که:
چرا <شما مزدائیان>* می‌گویید: «مِیْ <خوارگیِ>* بی‌اندازه گناه است؟
در جایي که، <خِرَدِ مِیْ‌زده>*،مِیْ‌خوارگیِ به‌اندازه را برنتابد.(۱)

پاسخ

همانا ما مِیْ‌خوارگیِ بی‌اندازه را گناه می‌دانیم، و <اندازه نوشیدنِ مِی را>(۲) شاینده.

همچنان که دین می‌فرماید: آن که «مِی» به‌اندازه(؟) نوشد، همانندِ کسي باشد که «خُرداد سُور»(؟) خورده باشد؛ این است آنچه که می‌فرمایدَش «گاهان»، بی آن‌که ستایش(؟) یا نکوهشي <در بارهِٔ مِیْ‌خوارگی.بتوان در گاهان>* یافت.

و از خویِ <بدِ>* آشموغان <یکي هم این است>* که با ترفندهایِ بد، سخنانِ کسان را وارونه نمایش می‌دهند و <در آن، تنها>* نظر به عیب(۳) کُنند (āhōg abar-xwāstan).

یادداشت‌ها

۱-سخنواره‌اي، همانندِ این فَراگفتِ آشنایِ فقیهان در مذّمتِ مِی: «کَمَش زیاد می‌طلبد».

۲-دادِسْتانْ‌دینیک، کردهِٔ ۵۱ اُم، پرسشِ ۵۰ اُم، به پرسمانِ مِیْ‌خوارگیِ به‌اندازه و نیز مرزْبندیِ پیشْ‌بایست‌هایي پرداخته است که به پیروی از آن‌ها، به چه کساني و به چه اندازه‌اي می‌توان «مِی» خوراند، و بر چه کساني مِی‌خوارگی روا نیست؛ و بویژه به آزمودنِ تکْ‌تکِ مردم در مِیْ‌خوارگی و گنجایشِ آنان انگشتِ سخن نهاده است، نگاه کنید به:

ـ دادستان، ۳۵ک، Fol.170.8 - Fol.171.3.

۳-بسنجید با سخنِ حافظ:

کمالِ صدقِ محبت ببین، نه نقصِ گناه   که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند.



کردهٔ دَهُم

دوازدهُمین پرسش

<آشموغي دیگر>* پرسید که:

چرا شما <مزدائیان>* این همه در زیرِ لبْ‌خوانيِ درازْآهنگِ «مَنْثْرَها» و «گفتارهايِ اورمزدی» <می‌کوشید>*؟

با آنکه پی‌آمدِ (ō....rasišnīg=) زمزمهٔ <درازْآهنگِ>* آن سخنان، واپسْ‌افکندنِ خویشکاری‌ها<یِ روزانهٔ زندگی>* می‌باشد؛ و چرا <می‌گویید>* به یوبهٔ رستگاریِ روان، تنها بسنده است که «گفتِ اورمزدی» را در قالبِ ابیاتِ مَنْثْرَهايِ گاهانی <زمزمه کنیم>*؟(۱)

پاسخ

همانا این همه زمزمهٔ <آهنگین و واجْ‌آراستهٔ>* مَنْثْرَها از سویِ ما، آیینيِ اورمزدی است؛ گفتارهایي به‌اندازه اَند که با خود رستگاریِ مینَویِ روان را به همْراه دارند؛ و نیز فرمان‌هایي را برایِ فرهیختگی در گیتی با خود همراه دارند؛ راهنمایی‌هایي (abzār ī) دربارهٔ دادارشناسی و راهنمایی‌هایي برایِ کردارِ همترازِ خواستِ اورمزد اَند؛ شناختْ‌نشانِ ایزدان و دیوانِ مینوی را در خود <نهفته دارند>*؛ شیوهٔ ستایش و سپاسْ‌گوییِ (=تسبیح) یزدان، و شیوهٔ نستودنِ دیوان و به رنج درافکندنِ آنان را، دانشِ «دادیگ» و «هادَگْ‌مانْسَریگ» و «گاهانی» را، و <نیز راهنمایِ>* کنشِ همترازِ با «دادیگ» و «هادَگْ‌مانْسَریگ» و «گاهانی» را اندر خود <نهفته دارند>*؛ شیوهٔ پیشبُردِ کارهایِ زمانه را، و نیز شناختْ‌نشان‌هایِ رای-و-روشِ شهریاری و فرماندهی و دادگستری را در هر زمان <با خود همراه دارند؛ و نیز شیوهٔ>* پیوستنِ دام و دهش را <به فرشگرد>*، و شیوهٔ سرکوبِ دروج و چگونه زدودنِ دروج را از دام و دهش <اندر خود نهفته دارند>*؛ شیوهٔ درمانِ <تن و جانِ>* آفریدگان را، و شیوهٔ ساماندهی و نیز فراهمْ‌آوردنِ زمینهٔ بالندگیِ (؟) آفریدگان را <با خود همراه دارند>*.

چه بسیار از مردمانِ گیتی از راه<ِ زمزمهٔ آهنگین و واجْ‌آراستهٔ سخنِ خداوند>* فرهیخته

و آگاه شده‌اند و خواهند شد [یا نیز: و <این همه از>* آگاهی‌ها<یِ دین بر می‌آید>*].

نیز به همین گونه، هر زمان که، آشموغان، از بهرِ نبردِ با دین دررسند، از راهِ فرهیزِش و دانش <ِ بدست‌آمده از زمزمه‌یِ سخنِ خداوند>* و نیز به کمکِ راهکارهایِ نشانْ‌داده شده در سخنانِ ایزدی، آشموغان یکسره سرافکنده و شکست خورده و رانده خواهند شد، و گزندِ آنان از دین و شهریاری و گیهان بازْداشته خواهد شد؛ <و این همه>*، چاره‌هاییِ‌اند <که از زمزمه‌یِ آهنگین و واجْ‌آراسته‌یِ سخن خداوند>* بدست می‌آیند.

یادداشت‌ها

۱-چنین می‌نماید که مزدائیان در درازنایِ روز، زمانِ بسیاريِ را به زمزمه و زیرِ لبْ‌خوانیِ فرآراسته و آهنگینِ «گاهان» می‌گذرانیده‌اند، و این، در چشمِ آن آشموغِ بهانه‌جو چیزيِ جز تلف کردنِ وقت و هدر رفتنِ زمانِ خویشکاری و معّوق ماندنِ کارهایِ روزانه نبوده‌است.



کردهٔ یازدهُم

پرسش‌هایِ شانزده‌گانهٔ دینْ‌آموز

نخستین پرسش:

از آنجایی که، هرکس به یوبهٔ <بدست آورنِ>*کَرفه <در زندگیِ زمینی>*گاهان بسُراید، <با این سُرایش>* به نیرویِ پایدارِ کرفه‌ها دست می‌یابد، و از قوایِ نیکِ مینَوی بهره‌ور می‌شود؛ و به نیکوْدَهِش‌هایِ (hu-dahišnān / نِعَم) آن جایگاهِ پاکِ فرازین خواهد رسید؛ و این همه <در دین>* آشکار است؛ چگونه ممکن است که ارتدادِ به دینِ بهی و دیگرِ گناهانِ <سزاوارِ>* مرگْ‌ارزان، به از میان رفتنِ آن کرفه‌ها<یِ پایدار>* و آن قوا<یِ نیکِ مینَویِ بدست آمده>* و <نرسیدنِ به>* آن جایگاه<ِ پاکِ فرازین>* بیانجامد؟

در این باره چه می‌گویید؟

پاسخ

همانا کَرفهٔ انجام شده که به آن نیرو<یِ پایدار>* دست یافته باشد، نیست نشود؛ بلکه نیستْ‌شوندگیِ کَرفه‌ها <پس>* از ارتدادِ به دینِ بهی و <انجامِ>* دیگرِ گناهانِ سزاوارِ مرگْ‌ارزان <خواهد بود>*؛ و پسینی تا تنِ پسین است(؟؟)؛ که خود برخاسته از پس‌زدنِ پاداشِ کرفه‌ها می‌باشد؛ و این، <به معنایِ>* از میان رفتنِ کرفه‌هایِ انجام گرفته هنگامِ <باورْداشتِ به>* دینِ بهی نخواهد بود.

چونان که وقتِ یَزِش، <بیتیِ>* از یسناها فراموش شود، (yasn ī appār)، این <به معنایِ>* بی‌ارزش شدنِ <تمامِ>* یَسنا<یِ خوانده شده>* نیست، بلکه، <به معنایِ>* بی‌ارزش شدنِ همان بندیِ از یسنا ست <که به کژی خوانده شده‌است>*.



کرده‌یِ دوازدهُم

پرسشِ دوم

<دینْ‌آموز>* پرسید:

از آنجاییِ که، آشکاریِ وحیِ اورمزدی <نخست>* به مَشْیْ و مَشْیانه بوده است —و این <در دین>* پیدا ست — چراییِ این گفته که، «نخستین همپرسگی <ِ اورمزد>* با <جم>[۱] بوده است» در چی ست؟

<در جاییِ که می‌دانیم، جَم،>* پس از مَشْیْ و مَشْیانِهْ و آنهم با چند پیوند به آنان می‌رسد.

پاسخ

به درستی این <در دین>* پیدا ست که همپرسگی <ِ اورمزد>* با جم نخستینگی دارد.

از آنجاییِ که مَشْیْ‌زادگان، که در زبانِ شهرْ<نشینان>* «مردمیان» <نامیده>* می‌شوند، پس از مَشْیْ و مَشْیانه با وحی و رهنمودهایِ اورمزد در ناسازگاری افتادند، <سخنِ نخستینِ>* اورمزد به مَشْیْ و مَشْیانه بود نه <همراه با پاسخیِ از>* مَشْیْ و مَشْیانه؛ بلکه تنها <یکسویه با>* مَشْیْ و مَشْیانه بود.

که مَشْیْ‌زادگان و مَشْیانهْ‌زادگان و جم نیز از پیوندِ ایشان (=مشی و مشیانه) بودند.

و چرایی‌اش این است: از آنجاییِ که همپرسگی دستِ‌کم <گفت-و-گویی>* میانِ دو <کس است>*، که خود استوار بر گفت-و-پاسخ <ِ دو-سویه میانِ آن دو ست>*؛ آنچه که از اورمزد رو سویِ مَشْیْ و مَشْیانه بود، یک گفت <ِ یکسویه>* و یک رهنمود بود، و نه <از گونه‌یِ>* همپرسگیِ گفتاری و پاسخی؛ از این روی است که ما <می‌گوییم>*: نخستین <همپرسگیِ استوار بر گفت-و-پاسخِ دو-سویه>* با جم بوده‌است؛ <و این در دین>* پیداست.

یادداشت‌ها

۱-برایِ این معنی که نخستین همپرسگی با جم بوده است نیز نگاه کنید به: وندیداد، فْرَگَردِ دوم، بندهایِ یک و دو.



کرده‌یِ سیزدهُم

پرسشِ سوم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:

نظر به اینکه گفته شده است زمانی که «گوشودا» یَزِش کرده شد، خوردنِ هر <گونه>* خوراکی روا ست؛ جز از این،[۱] هر آن <خوردنی‌ای>* (=ī........ān) خوردن آن روا ست که <جدا جدا>* یَزِش شود؛ و آب <نیز>* باید یَزِش شود، آنگاه نوشیدنِ آب روا ست؛[۲] چرا؟

پاسخ

همانا زمانِ <یَشتنِ>* «گوشودا»، این گیاه و آب نیست که یَزِش می‌شود؛ بلکه اگر «گوشودا» را یَزِش کنم (=منِ موبد)، آنگاه است که گیاه و آب نیز یَزِش کرده می‌شوند؛ جز از این (=بجز از یشتنِ گوشودا)، ارجِ یَزِش‌کننده است که هر خوراک و نوشاک را <جداجدا>* زمانِ <کاربستِ آیینِ>* «دْرونْ» یَزِش می‌کند.

«دْرونْ» شدنِ موادِ گیاهینه، <نیازمندِ>* فراروندِ <خاصی>* در ساخته شدن <ِ آن موادِ گیاهینه است>*؛ و به انگیزه‌یِ «دْرونْ»بودگی‌اَش سرورِ (rad) بر همه‌یِ فرآورده‌هایِ گیاهی است.

از بهرِ <بودنِ>* آب در گیاه، هر گیاه و هر فرآورده‌یِ گیاهی و نیز <خودِ>* آب یَزِش می‌شوند؛ جز از این، ارجِ یزش کننده برایِ خوردنِ گیاه و فرآورده‌یِ گیاهی و نیز نوشیدنِ آب <هنگامِ کارْبستِ آیینِ «دْرونْ» بسنده است>*.

و زمانی که <موبد>* نه یک «دْرونْ» را، بلکه یک فرآورده‌یِ گیاهیِ دیگر را یَزِش می‌کند، چه اگر <فرآورده>*، گیاهی یا آبی باشد آن نیز در فراروندِ یَزِش نهاده می‌شود <و خوردنِ آن نیز روا ست>*؛ افزونِ بر این، ارجِ یزْش کننده برایِ خوردنِ آن گیاه و نوشیدنِ آن آب <بسنده است>*؛ ولی اگر تنها آب <و نه فرآورده‌یِ آبی>* یَزِش کرده شود، تنها آب است که در فرآیندِ یشتن برنهاده شده است؛ و ارجِ یَزِش کننده، به تنهایی برایِ نوشیدنِ آب <هنگامِ کارْبستِ آیینِ دْرونْ>* بسنده نیست.

یادداشت‌ها

۱-یعنی: در غیرِ مراسم و آیینْ‌گذاریِ گوشودا.

۲-چنین می‌نماید نگریسته‌یِ پرسشگر از این پرسش این است: «اگر مراسمِ یشتنِ گوشودا انجام شود، تمامِ خوراکی‌ها می‌توانند خورده شوند؛ و بی‌از آن یشتن، هر چه جداجدا تقدیس شود، چه خوردنی و چه نوشیدنی، می‌تواند خورده و نوشیده شود: چراییِ آن در چی ست؟



کرده‌یِ چهاردهُم

پرسشِ چهارُم

<دینْ‌آموز>* پرسید:
چگونه است که گفته می‌شود: از <راهِ>* توبه هیچ راهي به دوزخ نمی‌رسد؟

پاسخ

همانا راهي که به دوزخ <می‌رسد>* به سببِ ریمنيِ روان است.
برایِ جدایی از گناه وَز بهرِ <رسیدنِ به>* پاکی، وز بهرِ درمانِ <روانِ آلوده به>* گناه، می‌باید اندر کارِ زمزمه‌یِ <مَنْثْرَهایِ> دینِ بهی شد.
آن کس که دستور<ِ راه>*اَش، آگاهی‌هایِ روانْ‌پزشکِ <دینْ‌آموخته>* باشد، <رهنمودهایِ او>* برایَش از هر دارو و هر گونه آگاهی‌اي که در پیشه‌یِ روانْ‌پزشکی و پیشه‌یِ تنْ‌پزشکی برایِ هر بیماری‌اي <تجویز می‌شود>*، جانبخش‌تر (waxšīgtar) است.
این روانِ ریمن و آلوده به‌گناه، زمانی که در اندیشه به پشیمانی می‌رسد، و نیز زماني که خواهانِ بخششِ زبانی است، از گناه توبه کرده‌است؛ ولی به‌کردار، می‌باید همسنگِ (=مطابقِ/ az) دستورّیِ دینِ بهی، و فرمایشِ روانْ‌پزشکِ پیروِ دستورِ دینِ بهی باشد؛ آنگاه است که <از گناه>* جُداکرده می‌شود، و روان <ِ خود>* را از گناه و ریمنی و آلودگی پاکیزه می‌گرداند؛ و آنگاه است که راهِ دوزخ بسته می‌شود؛ چونان بیمارْتن، <که آن>* بیماریِّ تنْ برایِ پزشک و درمانگر در کارِ نمودن و دادنِ راهِ درمان به او ننهفته (=مکشوف) است؛ <که تنها با رهنمودِ او>* تن از بیماری درمان می‌شود و روی سویِ درستی می‌کند.(۱)

یادداشت‌ها

۱-چنین می‌نماید که نگریسته‌یِ نویسنده این گونه باشد:
همچنان که در کارِ درمانِ تنْ، تنها بسنده نیست که ریشه‌یِ بیماری و نیز موضوعِ بیماری کشف شود، بلکه می‌باید پزشک و درمانگر در کار-و-کردار نیز راهِ درمان را بنمایاند و داروی درمانبخش و کارا تجویز کند، به همین گونه در موضوعِ پشیمانیِ از گناه تنها توبه‌یِ زبانی و قلبی بسنده نیست و می‌باید توبه‌کننده برابرِ دستوریِ دینِ بهی در کردار نیز روان را از گناه و ریمنی و آلودگی پاک گرداند.



کردهِٔ پانزدهُم

پرسشِ پنجُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:

از <میانِ>*کردارهایِ مردمی، کدام برایِ <آبادانیِ>* گیهان سودمندتر است؟

کدام برایِ یزدان خوشنودکننده‌تر است؟

کدام برایِ دیوان رنج‌آورتر است؟

و کدام <کردار>* سرآمدِ دیگر<ِ کردار>*ها ست؟

پاسخ

همانا از <میانِ> کردارهایِ مردمی سودمندتر اندرگیهان، <گسترشِ>* داد-و-آیینِ نژادگی (=ērīh) به دست آن کس است که خود نیکوْشهریار و کشورْسالار است: <زیرا> استواریِ فرمان و سامانْدهیِ گیهان <از او ست>*.

و خوشنودکننده‌ترین <ِ کارها>* برایِ یزدان، باورِ استوار به دینِ مزدایی است: زیرا کرفه‌هایِ آفریدگان را پاس می‌دارد.

<و رنج‌آورترینْ کردارِ مردمان بر دیوان، خُویدُودَهْ ورزیدن است؛ زیرا که، پُرسپاهیِ مردمان را فرامی‌آورد>*.

و سرآمدترین <ِ کردارهایِ مردمان>*، بکارگیریِ رادْمندانه‌یِ خِرَد در کارها بر مردمِ سزاوارِ بکارگیریِ خِرَد است: که، خِرَد، جرثومه‌یِ هر پارسایی است.



کرده‌یِ شانزدهُم

پرسشِ ششُم

<دینْ‌آموز پرسید که:>*

کسي که بِهدین است و از فتواهايِ پیشینیان یا دینْ‌دستوران<ِ زمانه>*، هیچ فتوایي را نتوانسته است بپذیرد، زمانِ دررسیدنِ کاري و یا <زمانِ نیاز به حُکمي>* دیوانی، در میانِ فتواهايِ ناسازگارِ <آموزگارانِ>* پیشین و دستوْرمردانِ دینِ بهی، می‌باید فتوايِ کدام دستور را گوش کند و بپذیرد و رفتار کند؟

پاسخ

همانا یک چنین بِهدینِي می‌باید فتوايِ آن کس را گوش کند و بپذیرد و رفتار کند، که، در زمانه‌يِ خود مجتهدِ اَعلمِ بِهدینان است؛(۱) و نیز می‌شاید بر <فتوايِ>* دیگرِ دینمردان که با آن مجتهدِ اَعلم درکِ یگانه دارند (ham bōy / همْ‌استدراک)(۲) <رفتار کند>؛ و اگر چنین مجتهدي پیدا نشود، با منشِ فرآراسته‌يِ <خدادادیِ بهره‌مند از>* بِهدینی، <فتوايِ>* آن یک از <دینْ‌یارانِ>* پیشین و کهنْ‌دینْ‌دارن، که در زمانه‌يِ خود مجتهدِ اَعلم بوده‌اند، را از بُنِ جان (axwīg=) گوش کند و بپذیرد و رفتار کند؛ بی آنکه با چشمِ خواری به فتوايِ <ناسازگارِ> دیگرِ دینداران کهن و دینْ‌دستوران نظرافکند. و خوب‌تر (=اَحْوَطْ / xūb) آن است که بر همین شیوه، امور<ِ روزانه و نیازهايِ دیوانی>* را به‌استواری سامان دهد.

یادداشت‌ها

۱-این عبارت و عبارتِ پس از آن را بدین‌گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:..... می‌باید فتوايِ آن دینمرد و دینْ‌دستوري را گوش کند و بپذیرد و رفتار کند، که، در زمانه‌يِ خود مجتهدِ اَعلمِ بِهدینان است و دیگرِ دینمردان <به انگیزه‌يِ مقامِ شامخِ او>* با فتاويِ وی همداستان‌اَند [یعنی دیگرِ دینمردان به احترامِ او از ارائه‌يِ هرگونه فتوايي در مسائلِ دینی و مردمی خودداری می‌کنند].

۲-«درک» را برابرِ bōy آورده‌ایم و از این واژه، معنايِ دینْ‌دادشناسانه‌يِ (=فقهيّ) «استدراک» و «استنباط» را می‌فهمیم.



کرده‌یِ هفدهُم

پرسشِ هفتُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:
چرا دیندار از دین، شهریار از شهریاری و دانا از دانایی مِهتر است؟

پاسخ

چراییِ مِهتریِ دیندار از <خودِ>* دین، <در> یک <سخن خلاصه می‌شود>: رواجِ دین، نهاده بر داناییِ دیندار است.

و <به‌همین گونه چراییِ>* مِهتریِ شهریار بر شهریاری <نیز در این> یک <سخن است: ماندگاریِ کشور، نهاده بر کاردانیِ شهریار است.

و بر همین پایه، چراییِ مِهتریِ دانا بر دانایی، استوار بر این یک سخن است:>* ساماندهیِ دانایی، نهاده بر <خِرَدْورزیِ>* دانا ست؛ چه آنکه، دانایی، چونان هر گوهرِ بُنیادینِ[۱] دیگر، می‌شاید که در خویشتنِ خویش (pad-xwadīh) سامانمند باشد؛ <بویژه>* از بهرِ بایستمندیِ دانایی برایِ هرگونه سود<ِ گیتی>*؛ و نیز بایستمندیِ سود<ِ گیتی>* برایِ هر از آنِ خویش‌کردنی‌ای.

— یادداشت‌ها —

۱-«گوهرِ بنیادین» را برابرِ azišīh آورده‌ایم؛ نویسندگانِ دینْ‌کرد، همیشه، از چهار گوهرِ بنیادین به نام‌هایِ ۱.دادارْاورمزد، ۲.زمانِ ناکرانمند، ۳.بخت و ۴.دانایی نام میبرند.



کرده‌یِ هیجدهُم

پرسشِ هشتُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:
از اندرزِ دین پیدا ست می‌باید «بَرْسُم» را با دستِ چپ گرفت؛ چرا؟
و اینکه مردم <بَرْسُم را>* با دستِ چپ نگه می‌دارند <نشانه‌یِ>* چي ست؟

پاسخ

همانا این <آیین>*، در <راستایِ>* بردمیدنِ خورشید از خاوران به باختران است.

<می‌باید>* همراستاییِ مردم با خورشید در نظر گرفته شود؛ به‌گونه‌اي که —در همراستاییِ با خورشید— رویِ‌شان سویِ خوزْفرود (=باختر=xwarōfrān)، <دستِ> راستِ‌شان سویِ اَباختر (=شمال)، <و دستِ>* چپِ‌شان به سویِ (ō.......tar) نیمروز (=جنوب=rapihwin) باشد.

شایسته است مردمْ <راستاهایِ چهارگانه را>* بشناسند، تا زماني که با دستِ چپ بَرْسُم را <فراز> می‌بَرَند، بدین آیین یزدان را یَزِش کنند؛ <و این>* اندرزِ دین است.

<نیز در دین>*گفته شده است <تا زماني که>* مردمْ <بَرْسُم>* به دست دارند، و همه‌یِ دیگر اندام‌ها همراستایِ با خورشید است، <این، نشانه‌یِ برپاییِ>* داد-و-آیینِ اورمزدی و فرارسیدنِ پیروزیِ <مردم بر دیوان>* است.



کردهٔ نوزدهُم

پرسشِ نُهُم

<بحث در کروّیتِ زمین>*

<دینْ‌آموز پرسید:>*

این نکته دربارهٔ خورشید پیدا ست که، زمانِ بردمیدن و نیز به سببِ پرتوافشانی‌هایَش، <همیشه>* سه و نیم کشور <از هفت کشور>*(۱) را روشنایی می‌دهد، چرایی این در چي ست؟

پاسخ

همانا زمین، با همهٔ پیرامونَش، دربرگرفته شده با <کوهِ>* البرز است.

نشانهٔ کرویّتِ زمین(۲) ــ آن‌گونه که از دینْ‌کرد پیدا ست ــ این است که <همیشه تنها>* سه و نیم کشور، که نیمي از هفت کشورِ زمین‌اند، <روشن است>*.

وَز بهرِ گردیِ (=کروّیتِ) زمین <و نیز>* از بهرِ روندگیِّ جاودانهٔ خورشید است که همیشه نیمي از آن (=زمین) با فروغ و پرتو و درخشندگیِ(۳) خورشید روشن است.

ــــــ یادداشت‌ها ــــــ

۱-«هفت کشور» را در همسنجيِ با سه و نیم کشور، که در نوشتارِ پهلوی نوشته آمده است، به ترجمه افزوده‌ایم؛ همان شش کشورِ گِردِ خْوَنیرَس که با آن، هفت‌تایند.

۲-برایِ یک بررسیِ جدیِ فلسفی از این معنی (=کرویتِ زمین)، نیز نگاه کنید به، ارسطو، رسالهٔ در آسمان، دفترِ دوم، کردهٔ چهاردهم، [متنِ یونانی برابرِ با 25 .296 A -298 A 20]که در آنجا ارسطو کوشا به اثباتِ درستیِ گِرْدْدیسی (=کرویت) زمین است.

۳-نویسندگانِ دینْ‌کرد، در موضوعِ طبقاتِ چهارگانه‌ی روشْنا (=نور)، همیشه و به گونه‌ای آرایه‌مند، توالیِ زیر را به‌دیده گرفته‌اند:

1. rōšnīh ī bun rōšn,
2. pērōk [V: frōg],
3. brāh,
4. bām.

ـ برابرِ روندِ سخن، نویسندگانِ دینْ‌کرد، از این طبقاتِ چهارگانه‌یِ برشمرده‌یِ نور، گاه یکی، گاه دو، گاه سه یا چهار طبقه را به توالی و در پیِ هم نوشته‌اند؛ ولی در سرتاسرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، ما به نمونه‌ای برنخورده‌ایم که این آرایه و توالی بهم خورده باشد؛ به گمانِ ما، ثباتِ این توالی تنها روشنگرِ آموزشِ جدی و سختْ‌استوارِ «طبقاتِ نور» نزدِ موبدان و نیز نویسندگانِ دینْ‌کرد بوده است.

افزونِ بر این، وارسیِ ما در کتابِ «حکمة‌الاشراق» نیز، این نکته را بر ما آشکار گردانید که همه‌یِ رئوس و سرْبخش‌هایِ زیرینْ‌بُنیادِ این نحله‌یِ فرزانشی و این دبستانِ هستی‌شناسی (=فرزانشِ فروغ / پرتو شناسیِ هستی)، پیش از این، در کتابِ سومِ دینْ‌کرد به زیراندرِ سخن برده شده است که در جایْ‌جایِ ترجمه‌یِ کنونی به آن انگشتِ سخن نهاده‌ایم.



کرده‌یِ بیستُم

پرسشِ دهُم

<بحث در اندازه‌گیریِ مثلثاتیِ ارتفاع>*

<شاگرد>* پرسید:

اگر بر سرِ درختی که در پایه‌یِ آن چیزی مطهّر است، مُرداری از انسان یا سگ دیده شود، برایِ اندازه‌گیریِ <بلندیِ درخت>* —از آن مردار تا آن چیزِ مطهر <پایِ درخت>*— چه روشی هست؟ <البته>* بجز بالا رفتنِ از درخت؛ زیرا بیمِ جنباندنِ مُردار می‌رود و <امکانِ>* آلوده شدنِ آن چیزِ مطهّر <پایِ درخت>*؛ و <می‌دانیم>* کیفرِ <نجس شدنِ> چیزِ مطهّر مرگ است.

پاسخ

این جا باید روشِ تشابه بکار برده شود ((?)hu-ˣhangōšīhēd). چاره‌یِ <کار>* محاسبه‌یِ (abar-šnāxtan) اندازه‌یِ وَتَریِ ست فضایی که در دید می‌آید. و ابزارِ آن، چشم (=چشمْ‌ابزار=زاویه‌یاب) است و چوبیِ <عمود>* که <چونان شاخص>* نشانده شود.[۱]

دانشواژه‌ها

اندازه‌یِ وتری .... hu-abarīh paymānag

وتَر .... hu-abarīh; [V: an-abarīh]

دیدنی، پذیرایِ رؤیت .... wēnišnīg

چشم (در این‌جا زاویه‌یاب) .... čašm

نشانده، عمود، شاخص .... ˣnišāstag

چوب، جیب، سینوس .... čōbēzag

هوایی، فضایی .... andawāyīg

یادداشت‌ها

۱-آنگونه که در بخشِ آوانویسی، همین دفتر ch. 20، نشان داده‌ایم بی‌هیچ گمانمندی‌ای با بحثی مثلثاتی (=سه‌گوشه‌شناسی) رو-به-رو هستیم؛ بازه و فاصله‌یِ مردارِ نجسِ نوکِ درخت تا چیزِ مطهرِ پایِ درخت درواقع همان ارتفاعِ درخت است. اگر چوبِ عمودِ کوتاهِ اندازه‌پذیری —که پیشاپیش از اندازه‌یِ درازا و طولِ آن آگاهیم— را در فاصله‌ای نه چندان دور از درخت، که خواهانِ دانستنِ اندازه‌یِ درازایِ آن هستیم، به سانِ نشسته و عمود در زمین فروکنیم، دارایِ دو سهْ‌گوشه و مثلثِ فرضیِ تو-در-تو و متناسب می‌شویم؛ به شرحِ زیر: یکی، مثلثِ بزرگ، که یک ضلعِ آن ارتفاعِ درخت است، و وترِ آن خطیِ گمانشی و فرضی است که از نوکِ درخت می‌آید؛ از نوکِ چوبِ عمودِ شاخص درمی‌گذرد و با جایی در زمین برخورد می‌کند و یک زاویه می‌سازد؛ و، خطِ قاعده‌یِ این مثلث نیز از پایه‌یِ درخت است تا برخوردگاهِ وترِ فرضی با زمین. یکی دیگر، مثلثِ کوچک است که درونِ مثلثِ بزرگ است و یک ضلعِ آن همان چوبِ شاخصِ عمودِ اندازه‌پذیر است؛ وترِ آن از نوکِ چوب آغاز می‌شود و در راستایِ وترِ مثلثِ بزرگ با زمین در همان جایی برخورد می‌کند که وترِ مثلثِ بزرگ برخورد کرده است؛ و قاعده‌یِ آن نیز از برخوردگاهِ چوبِ عمودِ شاخص است تا برخوردگاهِ وترِ مثلث‌هایِ بزرگ و کوچک. این کار را با ابزارِ چشم، که ابزارِ طبیعی و ابتدایی زاویه‌یاب است می‌توان انجام داد.

به چند گواهِ ساده این دو مثلثِ تو-در-تو متشابه اند: یکی اینکه هر دو قائم‌الزاویه‌اند؛ هر دو دارایِ یک زاویهِ مشترک اند (زاویه‌ای که از برخوردِ وتر با زمین بدست می‌آید)؛ پس زاویه‌یِ سومِ آن دو نیز برابر است؛ پس این دو مثلثِ کوچک و بزرگِ تو-در-تو متشابه و متناسب اند.

مثلثِ بزرگ را abc می‌نامیم؛ مثلثِ کوچک را ab'c' می‌نامیم؛ و می‌دانیم که هر دو در زاویه‌یِ a همْ‌انباز و مشترک اند. نشستنگاهِ (=قاعده‌یِ) مثلثِ بزرگ ab، وترِ آن ac و یک ضلعِ دیگرِ آن، که همان ارتفاعِ درخت است و خواهانِ محاسبه‌یِ طولِ آن هستیم، در این جا bc می‌باشد. نشستنگاهِ (=قاعده‌یِ) مثلثِ کوچک ab' می‌باشد که نیز پاره‌ای از نشستنگاهِ (=قاعده‌یِ) مثلثِ بزرگ است ولی کوچک‌تر از آن؛ وترِ مثلثِ کوچک ac' می‌باشد که بخشی از وترِ مثلثِ بزرگ است ولی کوچک‌تر از آن؛ یک ضلعِ دیگرِ آن همان چوبِ عودِ شاخصِ است که در اینجا آن را c'b' نام نهاده‌ایم؛ که از بهرِ عمود بودن به سانِ فرضی موازیِ با درخت است.

اندازه‌یِ یال‌ها و اضلاعِ مثلثِ کوچک را همه در اختیار داریم؛ ولی از مثلثِ بزرگ تنها می‌توانیم

درازایِ نشستنگاه یا همان قاعدهِ مثلث را محاسبه کنیم.

اکنون، اندازه‌گیریِ ارتفاعِ درخت به دو شیوه شدنی ست: یکي از راهِ نوشتنِ تناسب‌ها و قرار دادنِ ضلعِ مجهول در یکي از تناسب‌ها و محاسبهِ شناخته‌شده و بسیار سادهِ طرفین-وسطین؛ یکيِ دیگر، بکار بردنِ جدولِ مثلثاتی است.

اکنون می‌توان پرسید که موبد با کدام یک از این دو شیوه درازایِ درخت را محاسبه کرده است؟

در شیوهِ نخست، تنها بسنده است که تناسبِ چهار ضلع که یکی از آن‌ها ضلعِ مجهول است نوشته شود؛ بدین سامان:

$$\frac{ab}{cb}=\frac{ab'}{c'b'}$$

cb = ارتفاعِ درخت = مجهول.

$$cb=\frac{c'b'\times ab}{ab'}$$

در شیوهِ دوم، نیز تنها بسنده است که سینوسِ (=جیب) زاویهِ a که هم‌انباز و مشترکِ در دو مثلث است در محاسبه وارد شود؛ بدین سامان:

$$\sin a=\frac{b'c'}{ac'}=\frac{bc}{ac}.$$

$bc=\sin a\times ac$ = ارتفاعِ درخت.

پرسشِ خود را دوباره بمیان می‌نهیم: موبدِ پاسخ دهنده و مشکل‌گشا، ازکدام یک از این دو شیوه برایِ فراگشایی و حلِ این پرسمانِ سه‌گوشه‌شناسی (مثلثاتی) بهره گرفته است؟

پیش از آنکه پاسخِ خود را چونان یک پیش‌انگاره و پیش‌فرض و یک تئوری بمیان نهیم، می‌باید خواننده را به یک بحثِ مهم و گرانِ سه‌گوشه‌شناسی (مثلثات) آگاهی دهیم، و آن، مبحثِ «واحدِ یک» است؛ اگر در این محاسبه، درازایِ وترِ اندازه‌پذیرِ مثلثِ کوچک را برابرِ «واحدِ یک» اختیار کنیم، سینوس و یا جیبِ زاویهِ هم‌انباز و مشترکِ a برابر است با طولِ چوبِ عمودِ شاخص.

موبد، هنگامِ پاسخ، عبارتِ تاریک‌نمایِ wēnišnīg andar wāyīg hu-abarīh را بکار برده است؛ به گمانِ ما (مترجمِ کنونی)، این عبارت تنها می‌تواند روشنگرِ درازایِ وترِ مثلثِ اندازه‌پذیرِ کوچک باشد که در دید می‌آید؛ زیرا دو فروزهِ hu-abarīh و andar wāyīg تنها سخن‌گوشه به خطي فضایی که از بالا می‌آید و نیز با چشم محاسبه می‌شود (=wēnišnīg) دارد.



کرده‌یِ بیست و یکُم

پرسشِ یازدهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:
مردم، با کردارهایِ‌شان، از راهِ کدامین به بارگاهِ اورمزد <راه می‌یابند>*؟
و نیز از چه راهي، از ویژگانِ بارگاهِ اورمزد می‌شوند؟
و از راهِ کدام <کردار>* همترازِ ستودگان (=ایزدان) می‌شوند؟
با کدام رفتار<ِ بد>* از بارگاهِ اورمزد رانده می‌شوند؟
و با کدام رفتار<ِ بد>* به دورتر جای <ِ بارگاهِ یزدانی>* رانده می‌شوند؟
با چه کاري همترازِ دیوان می‌شوند؟

پاسخ

همانا، مردمان، از راهِ گزینشِ خِرَد و باورمندی به دینِ بهی، <راهیِ>* بارگاهِ اورمزد می‌شوند.
و از راهِ باوريِ ژرف (andartarīh) به دینِ بهی، از ویژگانِ بارگاهِ اورمزد می‌شوند.
و از راهِ ژرف‌ترینِ باورها به دینِ بهی <در بارگاهِ اورمزد>* همترازِ ستودگان (=ایزدان) می‌شوند.
و از راهِ ناباوری به دینِ بهی، از بارگاهِ اورمزد رانده می‌شوند.
از راهِ باورمندی به بددینی، از بارگاهِ اورمزد به دورتر جای رانده می‌شوند.
و از راهِ باورمندیِّ ژرفانه به بددینی، همپایه‌یِ دیوان می‌شوند.



کرده‌یِ بیست و دوم
پرسشِ دوازدهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید:

از آنجاییِ که روانِ مردم <بهره‌مند از>* «هَستانِ روشن» است، و، «هَستانِ روشن» را نشاید که به <هَستانِ>* تاریک ترادیسیده شود، چرا اوستا می‌گوید که دیوانِ مینَویِ لواطدِه و لواط‌کار ــ هنگامیِ که بر این زمین اهریمنانه فرومی‌دوند (frōd-dwārīdan) ــ در پیکرِ جَهیِ گَرزهْ‌سان، بر آن کسان که روانِ آشموغی دارند، می‌توانند دست یازند؟

پاسخ

آنچه که <اوستا>* دربارهٔیِ شَوَندِ (bē-frāz-bawēnd) <روانِ آشموغانِ>* لواطدِه و لواط‌کار می‌گوید <به معنیِ>* تغییرِ <جوهریِ>* روانِ آنان به <روانِ> دیوی نیست؛ بلکه <به معنیِ> گرایشِ به کرد-و-کارِ دیوی از سویِ آنان (=آشموغان) است؛ چونان روانِ پارسایان که ایزدان سویِ <روانِ>شان دست می‌یازند و دیوان از <روانِ>شان بازپس می‌نشینند؛ و همچون روانِ تبهْ‌خویان که دیوان سویِ <روانِ>شان دست می‌یازند و ایزدان از <روانِ>شان بازپس می‌نشینند.

<آن‌گونه که> روانِ تبهْ‌خویان در دوزخ، به سببِ دستْ‌یازیِ دیوان بر روانِ آنان، گاه در کالبدِ کِرم می‌دوند و گاه در کالبدِ وَزَغ و گاه در کالبدِ کژْدم و گاه در کالبدِ مار(؟؟) و گاه در کالبدِ گربه و گاه در کالبدِ جَهی؛ <و این در آموزه‌هایِ دین> پیدا ست.

و <بویژه> آنِ روانِ لواطدِه و لواط‌کار، از بهرِ دست‌یازیِ دیوان <ِ لواط‌کار>* بر روانِ‌شان است <که در دوزخ>* در کالبدِ زشت‌ترینِ دیوان نمایانده می‌شوند.

<باید دانست که>* روانِ آشموغِ فریفتار، در فرودترین پایه‌یِ دوزخ به آشکاری می‌رسد و در آنجا در کالبدِ جَهی اهریمنانه می‌دود. [و یا نیز: <آن گونه که>* در <آموزه‌هایِ> دین پیدا ست، روانِ آشموغِ فریفتار، در فرودترین پایه‌یِ دوزخ در کالبدِ جهی اهریمنانه می‌دود].

و دست‌یازیِ دیوانِ لواطدِه و لواط‌کار بر روان‌ها <به معنایِ> تغییرِ جوهریِ آن <روان‌ها>* نیست (nē.........wardišnīh)؛ همچنان که <پیکرْپذیریِ>* روانِ آشموغِ فریفتار در کالبدِ جَهی، <برابرِ با>* تغییرِ جوهریِ روانِ او نمی‌باشد (nē.......ast).



کردهٔ بیست و سوم

پرسشِ سیزدهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید:

نظر به اینکه، کرد-و-کار (kunišn)، <و هم در پایان،>* رستگاریِ کیومرث <در هنگامهٔ تازشِ اهریمن بوده است>*، و، <نظر به اینکه نکتهٔ بالا>* به گونه‌ای خِرَدْوَرانه (čimīgīh=منطقی / خِرَدْپسندانه) از اوستا <نیز برمی‌آید آنجا>* که می‌گوید: «کیومرث، به سببِ آن سخنانِ سِپَنْدْ (=مقدس)، تا آن مانْدْگاهِ نیکویِ امشاسپندان (=گرودمان / سرایِ سرود و نیایش) فراز رفت»؛ <ز دیگر سو، دینْ‌دستوری (=مجتهدی) به نامِ>* روشن[۱] فرموده است که: سرایِ سرود[۲] آفریده شده بوده است؛ <چگونه می‌توان اینْ دو> روایت (čāšišnīh) را پذیرفت و خِرَدوَرانه دانست؟

پاسخ

همانا آفرینشِ کیومرث <نه کرد-و-کارِ کیومرث>*، در جهان، در زمانهٔ پاک و نابِ پیش از تازشِ <آلوده‌کنندهٔ>* اهریمن <بوده است>*؛ به‌گونه‌ای که سرایِ سرود <نیز>* آفریده شده بود، نه اینکه سرایِ سرود <پس از آفرینشِ کیومرث>* آفریده شد.

پذیرفتنِ گفتهٔ آن دستورْمردِ دین (=روشن) که بنا بر آن: <پیش از تازشِ اهریمن، سرایِ سرود آفریده شده بوده است>*، و اینکه <در اوستا>* گفته شده است: که کرد-و-کار و رستگاریِ <پایانیِ>* کیومرث در هنگامهٔ تازشِ اهریمن بوده است، ناسازگاری <ِ بُنیادین و خِرَدستیزانه‌ای را>* دربر ندارد.

هر دو <روایت> در جایگاهِ <روایت‌هایِ>* درست (pad-rāstīh)، برایِ پذیرفتن و آموختن خوب اند.[۳]

_____ یادداشت‌ها _____

۱ -در گزارشِ پهلویِ یسنا، هاتِ نُهُم، بندِ دوم، آنجا که گزارشگرِ پهلوی، عبارتِ «هُومِ دوردارنده‌یِ مرگ» را شرح و فراخ‌نویسی می‌کند، به دینْ‌دستوري (=مجتهدي) بنامِ روشن نیز سخنْ‌گوشه دارد:
_ YAS, PAH, HĀT IX.2): ..... rōšn guft: hād! a-ōšīh pad hōm bawēd.
ـــ نویسنده‌هایِ نامه‌هایِ پهلوی، هرجا که می‌بایست، همیشه به فتواها و نظرگاه‌هایِ این مردِ صاحبِ دستور (=مجتهد)، این مردِ خدا، روشن، بازمی‌گردند.

۲-garōdmān: سرایِ سرود؛ به پیروی از دکتر حسینِ وحیدی در ترجمه‌یِ خرده‌اوستا.

۳-در بُنْدَهِش نیز، بدین نکته اشاره شده است، نک:
ـــ بندهش، ۲، ت د ۲۳۸،۱۱-۱۳): ˇciyōn ʽxwadāyīh hazārag’ ō tarāzōg mad, ēbgat dwārist, gayōmart andar gumēzagīh sīh-sāl zīwist.

-و نیز نگاه کنید به کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ ۲۰۹، بندِ هشتم (چاپِ مدن برابر با 229.15-17)
_ DKM.III.ch.209.sen 8: mardōm xwadīh, u-š wimand andar an-ēbgatīh «axw ī astōmand <ud> a-marg»; ˇciyōn, gayōmart pēš az ēbgatīgīh ˣbud, ud hammis mardōm pad tan ī pasēn ˣbawēnd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ بیست و چهارُم

پرسشِ چهاردهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:

دربارهٔیِ کیومرث <دو>* روایتِ (gōwišn) <ناسازگار>* از دو دستور هست: یکي <از آن دو گفته است: کیومرث>* در هنگامه‌یِ تازشِ اهریمن سی سال زیست؛ و دیگري <گفته است>*: همین‌که اهریمن تازش آورد، <کیومرث>* درجا مُرد.(۱)

چنین می‌نماید این دو <روایت>* با یکدیگر ناسازگاریِ بُنیادین (=تناقض) دارند.

چگونه می‌توان هر دو را <یکجا>* پذیرفت و آموخت؟

پاسخ

همانا این گفته‌ها برپایه‌یِ آگاهی‌هایي‌اند که <در هر زمانه>* به مردم می‌رسند؛ و این از اوستا <نیز>* برمی‌آید.(۲)

و چنین به نظر می‌آید (abar-sahišnīg / ظاهراً) هر یک <از این دو روایت>* می‌توانند <سیمایِ>* همانندی <با راستی>* بخود گیرند؛ هر دو <در پایان>* به یک شناسه (wimand = تعریف) می‌رسند، و در این جُستار به همداستانی خواهند رسید.

<این دو>* گفته، ناسازگاریِ بُنیادین ندارند؛ و به یک پایه <یِ معنایی>* و یک چارچوب خواهند رسید.

گفتن و پذیرفتن و آموختنِ آن‌ها به همان اندازه خِرَدپسند (čimīg / منطقی / خِرَدْشکیب) است چونان خِرَدپسندانه بودنِ دیگرِ شناختْ‌هایي که <تنها>* بر پایه‌یِ باور، درباره‌یِ چیزهایي دیگر در دستورهایِ دینِ بهی آمده است.

یادداشت‌ها

۱-چنین می‌نماید که پرسشگر «گاوِ یکتاآفریده» را —که هنگامِ تازشِ اهریمن درجا مرده است— با کیومرث جا-به-جا گرفته باشد؛ ولی پاسخْ‌دهنده هیچ سخنْ‌گوشه‌ای به این جا-به-جایی ندارد و سعی در درستْ‌نماییِ (=توجیهِ) هر دو روایت دارد.

۲-سخنواره‌ِ پایانی را برابر «ast az ān abēstāg» آورده‌ایم، و گمان داریم که نویسنده معنایِ زیر را در نظر داشته است:

«از آموزه‌هایِ اوستا، اینگونه برمی‌آید که در هر دوره و زمانه، آگاهی‌ها و شناخت‌هایِ مردمان چندیْ‌پذیر و دگرگونیْ‌پذیر است».



کردهٔ بیست و پنجُم

<پرسشِ پانزدهُم>*

<دینْ‌آموز برایِ>* پانزدهمین بار پرسید:

اوستا در <تعریفِ دو واژهٔ>* «همانند» و «همانندترین» می‌گوید: دین و دعایِ اَهونَوَر سرتاسر هَمْگِنِ اند (ēw-kardagīh)، و آن <بویژه>* به سببِ نزدیکی و باهمْ‌آییِ گفتار<ِ این دو است>*؛ به‌گونه‌ای که پله-و-پایگاهِ <این دو> (az gāh ud ˣbazišn) جا-به-جا نکردنی ست، چرا؟

پاسخ

همانا دربارهٔ <واژهٔ>* «همانندی» که در (ī andar) اوستا آمده است، <معنایَش> هَمْگِنیِ دین با دُعایِ اَهونَوَر است.

و <دربارهٔ واژهٔ>* «همانندترین» <نیز که در اوستا آمده است، معنایَش>* این است که <به هیچ روی>* جُداکردنِ دین از دعایِ اَهونَوَر شدنی نیست؛ <درستْ، باژگونهٔ آن، که به آسانی می‌شود>* مو را از سر جدا کرد.

و این دو <واژه و معناهایِ‌شان>* با یکدیگر ناسازگاریِ بُنیادین ندارند.[1]

یادداشت‌ها

۱-چنین می‌نماید که نظرگاهِ اوستا —برابرِ فراگفتِ نویسندهٔ این روایت— از واژهٔ «همانندی»، سخنْ‌گوشه به یکپارچگیّ دین و دُعایِ اَهونَوَر دارد؛ ولی از واژهٔ «همانندترین» سخنْ‌گوشه به مطلقِ یکپارچگی و مطلقِ جدانشوندگیِ آن دو دارد؛ دین و دُعایِ اَهونَوَر، مو و سر نیستند که بتوان به آسانی آن دو را از یکدیگر جدا کرد.



۲۷. دربارهٔ بافتِ[1] زمان، و دربارهٔ چبّودیِ <آن> بافت؛ و دربارهٔ کسی که زمان را با آن بافت رشته است، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا <رشته‌هایِ>* بافتِ زمان، نیکی و بدی اَند.

نیکی، سْپَنْدازْمینُوانه است و برایستانده بر گوهرِ خود است.

بدی، زَدازْمینُوانه است و دررسیده (pad-rasišn) از گوهری برونی است.

شمارگانِ بُنْ‌پاره‌هایِ[2] برسازندهٔ آناتِ (rang-zaman) نیکی و بدی که زمان با آن‌ها رَزیده شده است هشت اند: ۱. <بافتِ>* سْپَنْدارانه، ۲. <بافتِ>* زَدارانه؛ و <آنچه که>* از اینان سرچشمه می‌گیرد: ۳. <بُنْ‌پارهٔ>* وایی (wāyīg / فضایی)، ۴. <بُنْ‌پارهٔ>* وَرَنی (=کام‌پرستی)، ۵. <بُنْ‌پارهٔ>* نیکْ‌اختری، ۶. <بُنْ‌پارهٔ>* بداختری، ۷. <بُنْ‌پارهٔ>* نیکْ‌بختی و ۸. <بُنْ‌پارهٔ>* بدبختی است.

۱. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ سْپَنْدارانه <و همْ‌تخمه‌هایِ‌شان>*:

(الف) <دستگاهِ دینْ‌یاری>، (ب) آگاهی‌هایِ دینی، (ج) نژادگی، (د) راستی و (ه) مهرورزی.

آنچه با اینان همْ‌تخمه است:

رادمردی و آیینْ‌داریِ استوار بر حقیقتِ دینِ بهی است.

۲. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ زَدارانه <و همْ‌تخمه‌هایِ‌شان>*:

(الف) <جداییِ دین از>* سیاست (=sāstārīh)، که همستیزندهٔ دستگاهِ دینْ‌یاری (=āsrōnīh) است، و (ب) بددینی و (ج) نانژادگی و (د) کیکْ‌آیینی و (ه) کَرپانْ‌آیینی و (و) دروغْ‌زنی و (ز) ناسپاسی.

آنچه که همْ‌تخمهٔ اینان است:

<زُفتی> و هر آن <بدی> که همپیوستهٔ آشوبْ‌کاری است.

۳. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ وایی[3] <و همْ‌تخمه‌هایِ‌شان>*:

(الف) اَرتشتاری (=دستگاهِ جنگ)، <که>* یاورِ دستگاهِ دینْ‌یاری است و (ب) دلیری و (ج) اروندی و (د) شهریاری و (ه) داد.

و آنچه که همْ‌تخمه‌هایِ اینان است:

هنرهایِ اخلاقی است و آیینْ‌سالاریِ استوار بر شهریاری <ِ ایرانی>*.

۴. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ کامهْ‌پرستی (waranīg) <و آنچه که با آن همْ‌تخمه است>*:

(الف) خوددوستیِ آشموغانه، که همزادِ دروغینِ دستگاهِ دینْ‌یاری و هواخواهِ <جداییِ دین از>* سیاست است و، (ب) بدآموزی و (ج) بددینی.

و آنچه که همْ‌تخمه‌یِ اینان است: آهوانِ اخلاقی و هرآنچه که به آشفته‌کاری همپیوسته است.

۵. برشمارشِ <بُنْ‌ماده‌یِ> نیک‌اختری <و همْ‌تخمه‌هایَش>*:

کشاورزی که آبادکننده‌یِ جهان است.

و آنچه که با آن همْ‌تخمه است:

بنیادْشده بر رادمردیِ پیمانهْ‌دار و پیمانه به اندازه نگه‌دار و دارنده‌یِ خردِ گزینشگر است؛ که با آن، [یاورانِ](؟) آرتشتاری و دستگاهِ دینْ‌یاری در افزایش اند.

۶. برشمارشِ <بُنْ‌ماده‌هایِ>* بداختری:

(الف) دزدی و (ب) چپاولِ زُفت‌منشانه است که در کارِ به زُفتی کشاندنِ کِشتْ‌ورزانِ جهان اند؛ و از راهِ زُفتی (=خسّت=pēnīh) در کارِ رواجِ زُفتی و ویرانیْ‌خواهی و کردارِ نابخردانه و، پتیاره بر جانِ آبادانیِ جهان انداختن است.

از راهِ زُفتی است که دارایی <ِ مردمان>* به تباهی کشیده می‌شود و آفریده‌ها<یِ نیکِ اورمزد>* نابود می‌شوند.

و آنچه با اینان همْ‌تخمه است:

<غارت است و چپاول و خرمنْ‌سوزی، که>* پتیاره‌هایِ کشاورزی اند.

۷. برشمارشِ <بُنْ‌ماده‌یِ>* نیک‌بختی <و آنچه با آن همْ‌تخمه است>*:

افزارپردازی (hu-tuxšīh/افزارسازی) است <که> زیربنایِ <رونقِ>* سه پیشه<یِ دیگر>* می‌باشد.

با کمکِ افزارْپردازیِ نیکو است که اندیشه‌یِ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک و پارساییِ روان <پابرجا ست>*.

۸. برشمارشِ <بُنْ‌ماده‌یِ>* بدبختی:

سازهْ‌پردازیِ بد (=پردازشِ سازینه‌هایِ اهریمنی و زیانمند) است، که به سببِ آن، بداندیشی و هرزهْ‌درایی و هرزهْ‌کاری و تباهیِ روان <سربرمی‌زند>* ـ همان پتیاره‌هایِ سه پیشه<یِ

دیگر>*.

این <بُنْ‌پاره>هایي که برشمردیم، هر یک بر بنیادِ سرچشمه‌یِ خویش (xwēš-bun)، آنی که در <پایه‌یِ> فراتر است، در آنی که در <پایه‌یِ>* فروتر است حلول می‌کند (rasišnīh)؛ <بدین سامان>*:

<بنیادِ>* نکویی:

<پله‌ْپله، مرتبه‌یِ>* سِپَنداری در <مرتبه‌یِ>* وایی <حلول می‌کند>*، و <مرتبه‌یِ>* وایی در نیک‌اختری، نیک‌اختری در نیک‌بختی.

<بنیادِ>* بدی:

<پله‌ْپله، مرتبه‌یِ>* زَداری در[۴] <مرتبه‌یِ> کامه‌ْپرستی، و <مرتبه‌یِ کامه‌ْپرستی> در بداختری، و بداختری در بدبختی <حلول می‌کند>*.

و به سببِ این <روندِ حلول و هبوط>* هر آن نژادگی و نکویی و آنچه ویژه‌یِ او ست، <بر نژادگی و نکویی>* چیره می‌گردد؛ و <نیز هر آن> بدیِ ستمْ‌کامانه <برگوهرِ پذیرنده‌یِ ستم>* چیره می‌شود. این <چیرگیِ نکویی و بدیِ مینَوی>* در جهانِ مادی گسترانیده می‌گردد؛ و از راهِ این چیرگی، در تکْ‌تکِ افراد نیز، نکویی <ِ مینَوی>* از راهِ نیک چیره می‌گردد و بدیِ ستمْ‌کامانه <یِ مینَوی>* به میانجیِ بد، هم در زمانه و هم در مردم به پیکرینگی می‌رسد.

و نیرویي که از آنِ <لایه‌یِ>* زیرین است به درستی، به نیرویي که از آنِ <لایه‌یِ>* زَبَرین است درمی‌پیوندد.

چونان کرد-و-کارِ مردمان که از راهِ نیایش‌هایِ نیکو، به نیرویِ یزدانی، و از راهِ نیایش‌هایِ بد به نیرویِ دیوانی درپیوسته می‌گردد؛ <این است>* رازْآشکاریِ دین.

****

دادارْاورمزد (؟؟)[۵] است که زمان را با بُنْ‌پاره‌ها<یِ ستیهنده>* (؟) رَزیده است؛

<نخست>* با <بافتِ>* نکویی، از بهرِ (čim) آنکه آفریده‌هایَش، بگونه‌ای گوهرین، لبالب از نکویی شوند، تا با <نیرویِ>* نکویی سرکوبْ‌کننده‌یِ هر آن بدیِ اهریمنانه، که برخاسته از بُنِ بدی ست، شوند.

<دودیگر>* با <بافتِ>* بدی، از بهرِ آنکه بدیِ اهریمنانه‌یِ فرارسیده از <ساحتِ>* برون، در <ترازشِ>* آفریده‌ها آشفتگی پدید آرد، تا آفریده‌ها از یکپارچگیِ قوا سر به ناپایداری گذارند.

<و کشمکشِ این دو نیرویِ ستیهنده>* در همه‌یِ زمان‌ها از آغازِ آفرینش تا زمانِ نوسازیِ جهان <برنهاده شده است>*.

<درگیری>* میانِ نیروهایِ ویران‌کننده و ترازکننده، میانِ نیروهایِ برانگیزشی و نیروهایِ پایدارکننده است که همه‌یِ آفریده‌ها را به فرشگرد (=نوسازیِ جهان) درمی‌پیوندانَد؛ هر زمان که زوْرآوریِ نکویی <بر نیرویِ بدی>* در هر زمانی <چیره گردد>*، آنگاه است که بدی‌ها به پس رانده می‌شوند.

هنگامی که در زمانه، بُنْ‌پاره‌هایِ بدی، <در شمار>*، افزون شوند، هر آنچه نیز از آنِ بدی ست بر نیکی در همان زمان فزونی خواهد گرفت (؟) (frahihistan[x]).

<هر چند>* در گذرانِ زمانِ درازْ، <بدی>* سرتاسر به نابودی کشیده خواهد شد.(۶)

<پس از آن>* است که زمانِ نوسازیِ جهان، آنهم به سببِ زورآوریِ نکویی، فراخواهد رسید و بدیِ اهریمنانه اندر گذرِ زمان‌ها و اعصار سر-تا-پا به نابودی کشیده می‌شود؛ آن زمان است که فرشگرد از راهِ <پیروزیِ فرآراسته‌یِ>* نیکیْ به استواریِّ ویژه و نابِ خود (abēzag-ēstišnīh) دست می‌یابد؛ و به سببِ این <پیروزیِ پایانی>*، زَدارمینو نیست-و-نابود می‌شود؛ آفریدگان، پیروزی <بر بدی>* را در آغوش می‌کشند؛ تنِ پسین و بی‌مرگی و خوش‌بختیْ، همه‌یِ دام و دَهِشِ نیکو را دربرمی‌گیرد؛ آن زمان است که با فرزانشِ اندازه‌شناسانه‌یِ جهانْ‌آفرینْ کام و نیرو <بهره‌یِ همگان می‌شود>*.

یادداشت‌ها

۱-واژه‌یِ «بافت» را در ترجمه‌یِ واژه‌یِ rang از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ و برابرِ نیاز، گاه به «بُنْ‌پاره‌هایِ برسازنده» نیز ترجمه کرده‌ایم. به گمانِ ما، نگریسته‌یِ نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۲۷) از کاربردِ این واژه، همانی است که حکمایِ پیشین به آن «عناصرِ مُقَوِّمه و مُشَکِّله» (=بُنْ‌پاره‌هایِ برسازنده) گفته‌اند؛ فراروندِ سخن نیز در راستداشتِ دریافت و ترجمه‌یِ ما می‌باشد. و نیز نویسندگانِ دینْ‌کرد در چند روایتِ دیگر، واژه‌یِ rang را در معنایِ «بُنْ‌پاره‌هایِ برسازنده» به‌کار بُرده‌اند؛ نمونه را:

_ DK.III.ch.405.sen 1 = MD (387.19): hād! rang ī ʿmardōm dānāgīh ud wēnāgīh’ ēn-iz čahār... .

۲-نظرگاهِ نویسنده این است که، زمان، در جایگاهِ «چیستیِّ بی‌آغاز و انجام»، دارایِ بافتی

درونی است: بافتِ سپندارانه (=نکویی) و بافتِ زَدارانه (=بدی).

نکویی و بدی، خود، زیرمجموعه‌هایی دارند و هرکدام از سه پاره برساخته شده‌اند. بُنْ‌پاره‌هایِ نکویی اینان اند: ۱.وایی (=فضایی)، ۲.نیکْ‌اختری، ۳.نیک‌بختی. بُنْ‌پاره‌هایِ بدی اینان اند: ۱.وَرَنی (=کامه‌پرستی)، ۲.بداختری، ۳.بدبختی.

هرکدام از این بُنْ‌پاره‌ها خود نیز ساخته‌شده از زیرْماده‌هایی‌اند.

پس از این، نویسنده‌یِ این روایت، بُنْ‌ماده‌هایِ بُنْ‌پاره‌هایِ سپندارانه و زَدارانه‌یِ بافتِ زمان را یک-به-یک، به سانِ گُزیده، شرح می‌دهد. نیز نگاه کنید به همین کتاب، بخشِ آوانویسی، کرده‌یِ ۲۷، پیچازه‌یِ آموزه‌هایِ کرده‌یِ ۲۷.

۳-فره‌وشی، فرهنگ زبان پهلوی): (vāy) .... جو،هوا، ایزد هوا، بخت.

ـهمان): (vāy ī weh).................. نگهبانِ‌لشکریان و جنگجویان و روانِ پارسایان.

۴-پژوهنده‌یِ نکته‌شناسِ رازْپژوه، در این آموزه‌یِ گرانپایه (کرده‌ی ۲۷)، به خوبی در می‌یابد که جهانِ بَرین (عالمِ علوی)، چگونه نسخه و دومینه‌یِ خود را در جهانِ زیرین (عالمِ خاکی و سُفلی) بَرمی‌پراکند و درمی‌گستراند؛ بگونه‌ای که جهانِ زیرین، خَلِشْگاه و جایگاهِ حلولِ جهانِ زَبَرین است؛ و همه‌یِ این روندِ حلول و هبوط تنها در دیالکتیکِ ناکرانمندی و کرانمندیِ زمان شدنی ست. پلوتینوس (=فلوطینِ اسکندرانی)، در بحث از حلولِ روح در تنِ خاکی، روح را دوشادوشِ تن اسیرِ حرکتِ زمان می‌داند؛ و بر این باور است که آزادیِ روح، در همین زمانِ متحرکِ کرانمند، شدنی ست.

۵-چنین می‌نماید که حق با زینر (Zaehner) است که مدعی است:این روایتِ زُروانی (کرده‌یِ ۲۷) به دستِ مزدائیان دستکاری شده است؛ پُر بی‌راه نیست که در این بندِ خاص، جایِ دو واژه‌یِ zurwān و dādār-ohrmazd را جا-به-جا کرده باشند؛ بسنجید با آنچه در پی می‌آید.

۶-این معنی را امروزه می‌توان ذیلِ بحثِ «دیالکتیکِ طولی (longtitudinal dialectic) و دیالکتیکِ عَرَضیِ (transversal dialectic) عالَم» رده‌بندی کرد: به بیانِ روشن‌تر، در ستیزشِ جهانی میانِ نیروگانِ بدی و نیکی، بدی، در بُرش‌هایی عَرَضی از زمان، بسا بر نیکی چیرگی یابد؛ ولی پیروزیِ آزگار و فرساخته، آنهم در درازایِ زمان، از آنِ نیروگانِ نکویی است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۲۸. دربارهٔ بُنْ‌پاره‌هایِ خودی و بیگانه‌یِ ایرانْ‌شهر، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا بُنْ‌پاره‌هایِ (rang) خودیِّ ایرانْ‌شهر، نژادگی و داد و <کهنْ>آیینِ دینِ مزدایی‌اند؛ و بُنْ‌پاره‌هایِ بیگانه <یِ ایرانْ‌شهر>*، به اندازه‌یِ همه‌یِ (čand) انواعِ خوی‌ها و کیش‌ها و آیین‌هایِ اَنیرانی است، که پتیاره‌یِ نیکوْآیینِ دینِ مزدایی ایرانی می‌باشند.

هرگاه ایرانْ‌شهر بُنْ‌پاره‌هایِ خود را دارا باشد —که اینان اند: دادِ آریایی و <کهنْ>آیینِ دینِ مزدایی— میهماندارِ مینُویِ نیک است؛ و هر آنچه از آنِ <مینُویِ>* بد است از آن جا فرارانده خواهد شد؛ ایرانْ‌شهر آراسته و ویراسته و پیراسته و پاک و زیبای و خوش‌بوی و لبالب از شادمانی می‌شود؛ درست بمانندِ اندامیِ که از راهِ همه‌گونه خورشِ <نیکویِ>* ساماندهنده‌یِ اعتدال، به سلامت <ِ پایدار>* رسیده باشد.

هر گاه بُنْ‌پاره‌هایِ بیگانه <فرمان برانند،>* —که اینان اند: همه‌یِ سَرده‌هایِ (=انواعِ) خویِ انیرانی و <بد>آیینی و کیشِ زَدار<مینو— ایرانْ‌شهر>* میهماندارِ مینُویِ بد است؛ و هر آنچه از آنِ <مینُویِ>* نیک است از آن جا تَرارانده خواهد شد؛ ایرانْ‌شهر، آسیبْ‌دیده و آشفتهْ‌کار و بدبخت و ریمن و گندناک و زشت و آکنده از رنج می‌شود؛ درست بمانندِ اندامیِ (čiyōn tan) که از راهِ همه‌گونه خورش، سخت نابسامان از گزافهْ‌خواری یا کمْ‌بود (=افراط و تفریط)، به <همه‌گونه>* بیماری دچار آمده‌است.



۲۹. دربارهٔیِ بُنْ‌پاره‌هایِ سازگار با سرزمین‌هایِ برونْ<مرزیِ>* ایرانْ‌شهر، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

در موضوعِ (ō-iz) بوم-و-بر، <به‌مَثَل>*، اندامي که سَرَش ایرانْ‌شهر است، داد-و-دینِ سازگار <با آن اندام>* بیش از هر چیز داد-و-دین <ِ سازگار>* با سرِ ایرانْ‌شهر می‌باشد.(۱)

به سببِ باهم‌آییِ همان داد-و-دینِ <دمساز>* است که نکویی و سود نیز سر به افزایندگی می‌گذارد.

درست به همان گونه که از داد-و-دینِ <دمساز با>* ایران، زورمندی در شهریاریِ ایرانْ‌شهر سربرآورد، به همان گونه نیز بر ایشان رستگاریِ سترگ و فراخی و رایْمَندیِ (=اِداره‌یِ) اساسْ‌مند (rāyēnišn fragān) و هر آن سودي که به این‌ها درپیوسته است گسترده شد (mad-ēstēd) ـــ به مانندِ شهریاریِ آن ایرانیاني که شهریاری‌شان بر هفت کشور و نیز بر خُوَنیرَس از خودِ ایرانیان بود: از هوشنگ و طهمورث و جم و فریدون <گرفته>* تا دیگرِ نژادگاني از این شهریاران.

و نیز دربارهٔیِ دیگرِ شهریارانِ ایران:

ـ هر گاه که ایشان دادگستریّ <ِ ویژه‌یِ نژادگان>* را پذیرا شدند و به نکویی کشورداری کردند [یا نیز: پادشاهِ درستکار داشتند]، و از <دسته‌یِ>* پادشاهاني که پُشت بر ستمْ‌کامگی دارند و بربسته‌یِ فریب و نبرد و کشت-و-کشتار و چپاوُل اند نبودند (nē..........bud-hēnd)، بلکه بی‌کُشت-و-کشتار و با دادگستریِّ فرآراسته بر آنان <فرمان می‌راندند، ایرانیان>*، همه چیزِشان رو به فزونی بود.

برابرِ <آموزه‌هایِ>* دین (ud az dēn ....paydāg):

<رونقِ>* آن بوم-و-بري در گسترش بود که درست همانجا نیز زور و شگفتیِّ فرّه‌یِ دینِ مزدایی رو به گسترش بود؛ تازشِ اهریمن نیز از آنان بازْداشته می‌شد (bē-barīhēnd)، و هر آن سود و رامش <ِ گیتی>*شان برقرار بود.

اما دربارهٔیِ آن سرزمینی‌هایي <برونْ‌مرزی>* که آنان در برابرِ «آن کیش» شکست خورده‌اند، و از آن شکست <کشورداریِّ آنان>* فروپاشیده است: واژگونیِ <اساسِ کارِ>* آنان را نیز می‌توان

به چشم دید؛ چونان: به پس رانده شدنِ (bē-burd) کیشِ عیسی از رُم <کوچک>*؛ و آنِ موسی از خَزَران؛ و آنِ مانی از ترکستان.

<آن کیش>*، دلیری و چیرگیِ پیش از این را از آنان برگرفت (bē-burd) و آنان به دستِ حِمْیَری‌ها (hēmyarān) سر به شوربختی و فرولغزی گذاردند و اندرافکنده شدند (andar.......abgand).

<بدتر آنکه>* دینِ مانی از سویِ فرزانگانِ رُم نیز وازده شد.(۲)

یادداشت‌ها

۱-هر کالبدِ اندامین، می‌باید دارایِ سر و بدنِ دَمساز و سازگار و همداستان باشد. اگر ایرانْشهر را سر بیانگاریم، تنِ آن می‌باید داد-و-دینِ دَمساز با آن سر باشد: داد-و-دینِ مزدایی همچون تنيِ ست که با سرِ ایرانْشهر در توازی و سازگاریِّ آزگار است.

نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌ی ۲۹) با همین سنجه، به نواحیِ برونْمرزیِّ ایرانْشهر نیز نظر می‌افکند؛ درباره‌یِ دینِ عیسی و موسی و مانی نیز این گونه است: درست در همان نواحی‌ايِ که دینِ عیسی و موسی و مانی از «آن کیش» شکست خورده‌اند، داد-و-آیینيِ ناهمداستان با تاریخ و فرهنگِ آن نواحی چیرگی یافته است؛ این، نه تنها مایه‌یِ شکوفایی نشده است، که، سرتاسر به فروپاشیِّ همه‌چیزِ آن سرزمین‌ها و آن بوم-و-بر انجامیده است؛ برایِ نمونه: شکستِ امپراطوریِ رومِ کوچک؛ یهودیانِ بوم-و-برِ خَزَران و مانیاییانِ بوم-و-برِ ترکستان.

۲-آگوستینِ سِپَنْدْ (قدیس آگوستین) در «خستو نامه»یِ خود (=کتابِ اعترافات)، نمونه‌هایيِ طُرفه و خواندنی از پس‌زَنِشِ آیینِ مانی به‌دستِ خود و تنيِ‌چند از فرزانگانِ روم را برایِ ما به یادگار گذاشته است.



۳۰. دربارهٔ انواعِ فراتری و فروتری <مردان>*، بر اساسِ داشتن <یا نداشتنِ دو گونه>* امتیاز، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

به سانِ فراگیر، انواعِ فراتری و فروتری <ِ مردان>* بر بنیادِ داشتن <یا نداشتنِ دو گونه>* امتیاز(۱) (bahr-dāšnīh)، این‌ها ست:

نخست، سالخوردهٔ آراسته به <انواعِ>* هنر است؛ و <یک گامه>* فروتر از او، دودیگر، جوانِ آراسته به هنر است.

رویِ هم رفته، چراییِّ فراتریِ سالخوردهٔ هنرمند بر جوانِ هنرور در این است که، مردِ سالخورده، همراهِ با آراستگیِ به <انواعِ>* هنر، آزموده و استوار بر آزموده‌هایِ خود است؛ و از راهِ آزمودگی‌هایَش چه بسیار بدی‌ها را که سرکوب کرده‌است. ولی دربارهٔ جوان <باید گفت>* به همراهِ آراستگی‌اَش به <انواعِ>* هنر، هنوز به آن فرساختگیِ هنورانه که لازمهٔ ادبِ مِهتری ست (dād mehīh)، نرسیده است.

سدیگر، <یک گامه>* فروتر از آن دو، جوانِ بی‌هنر است.

و فروتر از <همهٔ>* اینان و واپسین‌ترینِ‌شان، آن بی‌هنرِ رَخت به سالخوردگی کشیده است.

چراییِّ فراتریِ جوانِ بی‌هنر بر سالخوردهٔ تُهی از هنر، به سانِ فراگیر، در آن امیدواری‌ای ست که جوانِ بی‌هنر برایِ رسیدن به فرجامِ <آزمودهٔ>*هنری دارد؛ که <در پایانِ راه>* او را پرتوان با آموخته‌ها <و آزموده‌ها>یَش می‌کند.

یادداشت‌ها

۱-در این روایت (=کردهٔ ۳۰)، کارآزمودگی و کاردانی یک امتیاز است، سالخوردگی و کمْ‌سالی نیز هر کدام یک امتیاز: نویسنده، بر بنیادِ داشتن یا نداشتنِ هر یکی از این دو گونه امتیازها، مردان را دستهْ‌بندی می‌کند.



۳۱. دربارهٔ آن کسان که کوشا در نکوییاند و <همیشه>* خرسند، و، آن کسان که به بدی می‌کوشند و <همیشه>* ناخرسندند، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا آن کس که به داد، کوشنده است و کوشاییِ او رو سویِ کارهایِ واجب (a-wizīrišnīg xīr) دارد، چه به خواستش برسد چه نرسد، <تن>* به سپاس و شادکامی می‌سپارد؛ از کوشاییِ خود در نیکی راضی است.

و آن کس که کوشندگیِ او رو سویِ کارهایِ غیرِ واجب دارد (wizīrišnīg-xīr)، چه به آن برسد چه به آن نرسد، <همیشه>* گلایهْمند و نالان است؛ کوشنده در بدی است و هیچگاه قانع نمی‌شود.

<تعریفِ>* کارِ واجب <این است>*: به اندازه، تن و جان را پاس داشتن و به نیکی زیناوند (= مجهز) شدن؛

<تعریفِ>* کارِ غیرِ واجب <این است>*: هر آنچه که افزایِ آن برابر با بدی باشد.

<کارِ واجب>* رستگاریِ روان است و آن، هر آن کارِ شایسته (=کرفه / ثواب) است.

کارِ غیرِ واجب، <در برگیرنده‌یِ>* همه‌یِ گناهان است.



۳۲ (الف). دربارهٔ پشتیبانی، و پشتیبانی برگرفتن <ِ ایزدان>*، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا پشتیبانیِ ایزدان، فراگسترانه و ویژَستانه (=کلاً و جزئاً)، هر آن گناهْ‌پرهیزی و کرفهْ‌کاری را <دربر می‌گیرد>*، و <کرداریِ> ویژهٔ یزدان است؛[۱] <و این>* یعنی: <پشتیبانیِ>* نکو از نکویی.

و پشتیبانی برگرفتن <ِ ایزدان>، هرآن گناهْ‌گروی و ناپشیمانی از گناه و دشمنی با کرفهْ‌کاری را <دربر می‌گیرد؛ و پشتیبانی از گناه، بسیِ> دور است از اینکه <خواستیِ>* ویژهٔ ایزدان باشد.

اکنون (=در جهانِ مادیِ کنونی)، خِرَدپسندانه آن است که نیکان در امید و بَدان در بیم باشند؛ هر چند، در هنگامهٔ آمیختگی <با تازشِ اهریمن>* —از بهرِ آن بزرگْ‌دادگریِ که همهٔ آفریده‌ها را امیدوار <به رستگاری>* نگاه می‌دارد— در جهانِ مادی، گاه <دیده می‌شود>* بَدان نیز پشتیبانی می‌شوند و گاه نیز پشتیبانی از نیکان برگرفته می‌شود [یا: در جهانِ مادی برخیِ بَدان پشتیبانی می‌شوند و پشتیبانی از برخیِ نیکان برگرفته می‌شود]؛ ولی این هست که در جهانِ مینَوی آن کس که نیکوْ <رفتار>* است از بهرِ فلاح و نجات[۲] به نیکْ‌انجامی می‌رسد، و آن‌کس که از بَدان است، از بهرِ فرولغزی و نگونساری <در گناه>* به بدفرجامی رسد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا است.[۳]

یادداشت‌ها

۱-یعنی: ستودگانِ آسمانی (=ایزدان) تنها گناهْ‌پرهیزی و کرفه‌کاریِ زمینیان را پشتیبانی و حمایت می‌کنند نه گناهْ‌ورزی و دُوری از کرفه را. پس از این، نویسنده به این پرسش می‌پردازد که چرا گاه بنظر می‌آید بَدان و بدی پشتیبانی می‌شوند و نیکان به حالِ خود رها کرده می‌شوند؟ آنگاه برابرِ آموزه‌هایِ دینِ بهی می‌کوشد این اِشکال را پاسخ دهد.

برایِ پی‌گیریِ دیرْپایی، دیرْمانی، ماندگاری و بقاءِ این مینُویِ اندیشگانی (=ideal) نزدِ ایرانیان نیز نگاه کنید به: میبدی، رشیدالدین، کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۱۶۱: «پیر طریقت گفت:

«الهی! تو دوستان را به خصمان می‌نمایی؟ درویشان را به غم و اندُهان می‌دهی؟ بیمار کنی و خود بیمارستان کنی؟ درمانده کنی و خود درمان کنی؟ از خاکْ آدم کنی و با وی چندان احسان کنی؛ سعادتَش بر سرِ دیوان کنی و به فردوس او را میهمان کنی؛ مجلسَش روضه‌یِ رضوان کنی؛ نا خوردنِ گندم با وی پیمان کنی و خوردنِ آن در علمِ غیب پنهان کنی؛ آنگه او را به زندان کنی و سال‌ها گریان کنی؟ جباری تو کارِ جباران کنی؟ خداوندی کارِ خداوندان کنی؟ تو عتاب و جنگ همه با دوستان کنی؟»

و نیز همان: ج ۸، ص ۳۰.

و نیز نگاه کنید به: دادستانْ‌دینیک، پرسشِ پنجُم. بُنْ‌نوشتِ پهلوی برابر است با:

ـدادستان،ک۳۵، fol. 110 r. 8.

ـکه در آنجا این پرسشِ کلامی دوباره از سویِ نویسنده‌یِ دادستانْ‌دینیک به میان نهاده می‌شود.

۲-فلاح و نجات را برابرِ bōzišn-burzišn آورده‌ایم: چنین می‌نماید نگریسته‌یِ نویسنده، فلاح و نجاتي است که پی‌آمدِ دوری‌گزیدن از گناه است.

۳-برابرِ ساختمانِ گفتاریِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، پس از این عبارت، می‌باید شاهدِ خُردهْ‌سنجی‌هایِ نویسنده برِ دسته‌اي از کیشْ‌داران باشیم و این روایت با سخنواره‌اي تکراری در این کتاب مانندِ:

...a-dādestānīh abar-š guft-bawēd, yazdīh aziš bē guft-bawēd.

پایان پذیرد؛ ولی چنین نیست و مطلبي بی‌ربط با آموزه‌هایِ بالا، آن هم از میانه، آغاز می‌گردد که به گمانِ ما، بخشي پایانی از روایتِ دیگري بوده است. ما (گزارشگرِ کنونی)، بخشِ پایانيِ این روایت را ۳۲(ب) نامگذاری کرده‌ایم (م).



۳۲(ب). <دربارهٔ‌ِ سودي که از راستْ‌گفتاری برمی‌خیزد و ستایشي که بر آن مترتب است؛ و دربارهٔ‌ِ زیاني که از دروغْ‌گویی سرمیزند و نکوهشي که بر آن مترتب است، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.>*

< .... >(۱)

و اما <بر گردنِ>* راستْ‌گفتار است که <در آغازِ کارها>* بگوید «اگر خدا خواهد» (=انشاءا... / tā hamē)؛(۲) مگر آنکه بداند با گفتنِ این <دعا>*، گزند و زیاني بزرگ بر پارسایان درمی‌رسد.

و بر گردنِ دروغْ‌گو است که هرگز <دعايِ>* «اگر خدا خواهد» (=انشاءا...) را بر زبان نراند، مگر آنکه بداند با گفتنِ این <دعا>*، رستگاري و سودي بزرگ فراچنگِ پارسایان خواهد آمد؛ و این اندرزِ دینِ بهی ست.

ولی اگر راستْ‌گفتاریِ راستْ‌گفتار —چه ناآگانه و چه آگاهانه— رَه به زیانِ پارسایان بَرَد، به یوبهٔ‌ِ آن راستْ‌گفتاری نباید بر او خُرده گرفت (padiš a-bun dāšt) بلکه از بهرِ راستْ‌گفتاری‌اَش می‌باید که ستوده شود.

ولی اگر دروغِ دروغْ‌گو —چه ناآگاهانه و چه آگاهانه— به سودِ پارسایان بیانجامد، نباید سپاسْ‌گویِ او بود و از بهرِ آن دروغْ‌گویی نمی‌باید ستوده شود.

یادداشت‌ها

۱-به گمانِ ما، جُستاري که درپی می‌آید پایان‌هايِ روایتي آسیب‌دیده است که سرنامهٔ‌ِ فرضیِ آن می‌باید سخنواره‌اي همانندِ این باشد:

<abar sūd ī az rāst-guftārīh ud stāyišnīh ī padiš, zyān ī az drō-guftārīh ud a-stāyišnīh ī aziš, az nigēz ī weh-dēn>*.

۲-«اگر خدا خواهد» را، به شیوهٔ‌ِ باهمشماری (=قیاساً)، برابرِ tā hamē آورده‌ایم؛ و معنایي نزدیک به انشاءا... را از آن مراد کرده‌ایم؛ بسنجید با سخنِ مولانا:

«گر خدا خواهد» نگفتند از بَتَر ‌‌‌ پس خدا بنمودشان عجزِ بشر.



۳۳. دربارهِ‌یِ آن کس که روی برمی‌تابد از گناه و روی می‌کند به ثواب، و آن کس که روی برمی‌تابد از ثواب و روی می‌کند به گناه، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

آن کس که < ایزدِ >* بهمن جای‌گرفته در < قوه‌یِ >* اَخْوِ (axw / اندیشگی) او باشد، قوه‌یِ اندیشگیِ (axw) او بر کامِ او فرماندهی خواهد داشت؛

< مینُویِ >* آشتی، جای‌گرفته و نشسته در منشِ او ست؛

مینُویِ راستی (=ایده‌یِ راستی)،(۱) ماندگارِ گفتارِ او ست؛

< مینُویِ >* خِرَد، دستوردهِ کردارِ او ست: < چنین کسي >* روی برگرفته از گناه و گِراینده به ثواب است.

آن کس که < دیوِ >* اَکومَن جای‌گرفته در < قوه‌یِ >* اندیشگیِ (اَخْوْ / axw) او باشد، شکنج و شهوت فرماندهِ کامِ او ست؛

و < مینُویِ >* خشم جای‌گرفته و نشسته در منشِ او ست؛

و مینُویِ دروغ (=ایده‌یِ دروغ) فرماندهِ گفتارِ او ست؛

و خوْدوستی دستوردهِ کردارِ او ست: < چنین کسي >* روی برگرفته از ثواب و گِراینده به گناه است.

یادداشت‌ها

۱–واژه‌یِ آیْدُوسِ (=ειδοσ) یونانی، به کژی، «مُثُل» ترجمه شده است؛ افلاطونْ‌شناسانِ ایرانی ترجیح داده‌اند که از درگیریِ با این واژه‌یِ بسْ‌زورمندِ فلسفی بپرهیزند و در ترجمه‌هایِ خود «ایده» را بکار گرفته‌اند؛ ولی ما (گزارشگرِ کنونی) به پیروی از ادیب‌سلطانی هیچ برابرِ درستی جز واژه‌یِ «مینو» و «مینو دیسه» برایِ آن نمی‌شناسیم. در این روایت نیز، واژه‌یِ «مینو» به درستی، به همان معنایِ ειδοσ در فرزانشِ یونانی به کار رفته است؛ در ترجمه‌یِ روایت‌هایِ دینْ‌کرد، هر گاه «مینُویِ اندیشگانی» بکار برده‌ایم همان معنایِ افلاطونیِ «ایده‌هایِ ذهنی» را فرادیدِ خود داشته‌ایم. نیز نگاه کنید به: هومن، محمود، تاریخِ فلسفه، جلدِ نخست.



۳۴. دربارهِ‌یِ آنچه به کامِ ایزدان است و آن «دینِ بهی» ست، و آنچه به کامِ دیوان است و آن «بددینی» است، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا آیینِ دینِ بهی، اندازِشِ پسند < آدمی >* با < خواستِ >* ایزد [یا: قانون](۱) است؛ و <اندازِشِ پسندِ آدمی با خواستِ ایزد >*، همانی است که در گوهرِ خود نیکوسرشت می‌باشد؛ حتی اگر به سببِ واژگونْ‌کاری‌ای بدسرشت <نمایانده شود >*.

ولی آنچه در گوهرِ خود نیکوسرشت است، حتی اگر به سببِ هر واژگونْ‌کاری‌ای بدسرشت <نمایانده شود >*، باز هم کاری شایسته است و هر کارِ شایسته (kirbag) برابرِ کامِ یزدان است.

و آیینِ بددینی، همانا اندازِشِ <خواستِ >* ایزد با پسند < متغیرِ بشری >* ست؛ و اندازِشِ خواستِ ایزد با پسند < متغیرِ مردمان >* همان چیزی ست که در گوهرِ خود بَدسرشت است؛ حتی اگر با هر واژگونْ‌کاری‌ای نیکوسرشت <نمایانده شود >*.

آنچه که در گوهرِ خویش بدسرشت است، حتی اگر با هر واژگونْ‌کاری‌ای نیکوسرشت <نمایانده شود >* باز هم کاری ناشایست (bazag) است؛ و هر کارِ ناشایستی برابرِ کامِ دیوان است.

یادداشت‌ها

۱-واژه‌ای را که «خواستِ ایزد» ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ( ) آمده است؛ ما آن را yazd خوانده‌ایم؛ می‌توان dād نیز خواند و «قانون» ترجمه کرد. ولی اگر قرائتِ dād / قانون درست باشد می‌توان نظر داد که نویسنده‌یِ این روایت، سخنْ گوشه به اصالت، گوهرینگی و نخستینگیِ قانونِ ثابتِ دینِ خدایی بر ذوق و پسندِ دگرشونده و متغیّرِ بندگان دارد.



۳۵. دربارهِ‌ی نخستین آورنده‌ی دینِ بهی.

از آنجايي که مردمان از <داشتنِ>* دین گریز ندارند، <و از آنجایي که>* جهانْ‌آفرین از راهِ دین است که <کشور را>* به آبادانی می‌رساند، <و از آنجایي که>* اکنون (=جهانِ مادیِّ کنونی)، زمانه و هنگامه‌ی آمیختگی <با آلودگیِ اهریمن>* است، خود پیدا ست همواره از بهرِ نو<شَوَندگی>* و بازْآمدن<ِ نُوی>*، به دین<ِ نو>* نیاز<ي همیشگی>* ست.

نخستین دینْ‌پذیرفتار از جهانْ‌آفرین، کیومرث <بوده است>*، که نیز نخستینِ مردمیان است ــ همان نخستین گِلْ‌شاه ــ[۱] که برابرِ <دادِ>* دین، از بهرِ ساماندهی و ویرایشِ گیهان و پیشروندگیِ آفریدگان، رفتار کرده است.

واپسین دینْ‌آور، از سویِ جهانْ‌آفرین، «سوشیانس» است؛ هماني که واپسین سالار و شهریارِ مردم خواهد بود (ī.....bawēd)، که برابرِ خواست و شگفتیْ‌کاریِ (=معجزه‌یِ) جهانْ‌آفرین، از بهرِ به فرجام رساندنِ دین [یا: از بهرِ پیروی از فرمان‌هایِ دین] ــ هماني که کیومرث بر آن کردار بود [یا؛ برایِ همان <نیت>ي که در آفرینشِ کیومرث بود] ــ ویراستارِ جهان به فرساخته‌ترین <شیوه>* خواهد بود، و از راهِ آن سامانِشْ، آفریدگان، سرتاسر، ویژه و اَنوشه و بهشتی‌کردار خواهند شد؛ و به گونه‌اي خِرَدوَرانه (čimīg / خِرَدپسندانه) می‌باید او را مُهرِ آورندگان[۲] و پیامرسانان و فرستادگان و پیغامْ‌آورانِ دینِ بهی نامید؛ هماني که پس از وی، گیهان بی‌نیاز از فروفرستادنِ دین و پیامبريِ با آن دین است.

<آن دسته از>* کیشْ‌داران، که، اندر آلوده‌ترین زمانه<یِ تازشِ اهریمن>* و اندر هنگامه‌یِ پوسیده‌ترینِ کنش‌ها[۳] و در بدترین خشکْ<سال>اي که سرتاسرِ کشور را درنوردیده است و مردم نزدیک‌ترین خویشاوندی را با <روزگارِ> سیاه دارند و بیش‌ترین بدگمانی‌ها را بر دینِ ایزدی و بر راستینگیِ (=حقیقتِ) جهانِ مینوی دارند، و اندر زمانه‌اي که گیهانیان بیش‌ترین نیاز را به فرارسیدنِ زُداینده‌یِ سیاهی‌ها و روشنگرِ گیهان و <به آن مردِ>* دارایِ برترینْ‌آگاهی‌ها دارند و <در زمانه‌اي که رشته‌یِ>* امیدِ گیهانیان گسسته از آن آگاهی‌ها<یِ خداگونه>* است، <باوريِ بنیادین از>* کیشِ ایشان این است که: «. . . . . »[۴]

«. . . . . »

و از چرایيِ فِرستِشِ پیغمبران از سويِ ایزد <تنها>* بَدفرجامی (=عاقبت به شری) را آموزش می‌دهند(؟)، <با چنین باوري، چاره‌اي ندارند جُز اینکه>* بگویند: «**ایزد <خود نیز>* این نگرش**(۵) **را فروهِشته است**»، و <کیشِ آنان>* فرامی‌گوید که: «**در جهانِ مادی، برایِ آفریدگان، <هیچ پایانِ>* رستگارانه‌اي نخواهد بود**».

یادداشت‌ها

۱-روانشاد مهرداد بهار، واژه‌يِ gil-šāh را دگرشدِ تاریخيِّ واژه‌يِ gar-šāh (=شاهِ کوه و بیابان) می‌داند؛ نگاه کنید به:بهار، جُستاری در فرهنگِ ایران، برگْ‌نوشتِ ۸۷؛ و نیز: بهار، پژوهشي در اساطیر، ۱۸۹.

۲-واژه‌يِ مُهر را برابرِ āwišt آورده‌ایم؛ برايِ ما روشن و شناخته نیست که نویسنده‌يِ این روایت (=کرده‌ی ۳۵) از کاربردِ این واژه، خاتَمیّتِ طومارِ پیغمبران را در نظر داشته است یا خاتِمیّتِ آن را.

۳-«پوسیده‌ترینِ کنش‌ها» را برابرِ kunišn pūdagtom آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده معنایي نزدیک به «بی محتواترین و وارونه‌ترینِ اعمال و رفتارها» را فرادیدِ خود داشته است.

۴-مترجمِ کنونی، خود را از ترجمه‌يِ سخنواره‌يِ در نظر ـ که با نقطه‌ْچین نشان داده شده است ـ معذور می‌داند؛ خواننده‌يِ پژوهنده می‌تواند به بخشِ آوانویسی (ch. 35=) نگاه کند.

۵-«این نگرش» را برابرِ az nigērišn در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده، سخنْ‌گوشه به «**نگرشي**» دارد که پیش از این فراگفته است: آن نگرشي که برابرِ آن، پس از «**سوشیانس**»، در جایگاهِ واپسین پیامْ‌آور، جهان می‌باید پاک و ویژه و بهشتی‌کردار گردد و اهریمن سرتاسر زدوده شود.



۳۶. دربارهٔ دوری‌گزیدنِ مزدائیان، از دارندگانِ خیم <و خویِ>* دیوپرستی و اَنیران و فریفتاران و آشموغان، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

همانا برابرِ آموزه‌يِ دین <ِ بهی>*، آن کسان که خیم <و خویِ> ریمن (=فاسد) دارند، <این ریمنی، بیش از هر چیز>* در روانِ آنان <جای دارد>*.

<تا زماني که مردمِ آلوده‌خوی>* زنده‌اند، <ریمنيِ خیم و خویِ آنان>* نیز همراهِ تنِ آنان است.

<زماني که>* بمیرند و <روانِ‌شان>* تن <ِ خاکی را رها کند، آن خیم و خویِ ریمن>* به همراهِ روان <ِ آلوده>* به دوزخ نگونسار می‌شود.

از این روی است که مزدائیان <همیشه می‌باید>* بیمناک از سرایتِ (abar-rasišnīh) گندناکی‌اي که از سویِ آنان <دامنگیرِ>*شان می‌گردد، باشند.

در زمانِ زنده بودنِ آنان (=مردمِ دارنده‌يِ خیم و خویِ ریمن) —از آن ریمنی و تبه‌خیمی‌اي که از راهِ همگروهی با ایشان بر سرِ <مزدائیان>* می‌آید— می‌باید بیش‌تر از آنان دوری گزید تا آن زمان که اینان مرده‌اند و لاشه‌اي پوسیده اند.

و این به روشنی آشکار است آن کس که با ایشان دستِ برادری دهد و نزدیکی گزیند به گونه‌اي که هَمدمِ پیوسته‌يِ آنان شود، پارسایی‌اش کاستی می‌گیرد؛ خیمَش آلوده می‌گردد؛ خویَش تباهی می‌پذیرد؛ فرّه<يِ یزدانی‌اَش>* سر به نیستی می‌گذارد.

<باید دانست>* با اینان هم‌جام و هم‌کاسه شدن، <دوستی نه،>* که ناآشتی و <سرایتِ>* بیماری و پی‌آمدَش <افروختنِ>* جنگ خواهد بود.

چاره این است: از آن کسان که با ایشان (=آشموغان) هَمدم اَند نیز دوری گزینیم؛ و افزون بر این، آن جام و کاسه‌اي را که ایشان با دست می‌گیرند، سه بار با آبِ گرم شست-و-شو دهیم.

تا از راهِ این شست-و-شو، مزدائیان در خوراک و نوشاک <از آلودگی>* دور مانند.[۱]

یادداشت‌ها

۱-چنین می‌نماید که نویسنده‌يِ این روایت (۳۶)، سخن‌گوشه به مزدائیانِ سُست‌باوري داشته است که موازینِ دین را به دیده نمی‌گرفته‌اند و با آشموغان و فریفتاران و دیگراني از این دست طرحِ دوستی می‌ریخته‌اند.



۳۷. دربارهٔیِ آن شهریاریِ که <در کارِ فرمانْفرمایی>* بر زیردستانِ خود مِهتری دارد، آن که <در کارِ فرمانْفرمایی>* همپایهٔیِ زیردستانِ خود است، و آن که از زیردستانِ خود کِهتر است، برابرِ آموزهٔیِ دینِ بهی.

شهریارِ مِهترِ بر زیردستان، کسيِ ست که <در کارِ فرمانْدهی بر کشور، تنها> با فرمانْنامه‌هایِ خود (xwad mādayān=)، و، بر بنیادِ پرتو و فرّه و خِرَد و هنر<ِ سروریِ>* خودْ بندگان را فرمانده است (winīrdīgīh)؛ <توگویی، زیردستان را>* چونان ابزاریِ زیرِ فرمانِ خود دارد.

شهریارِ همپایهٔیِ زیردستان، کسيِ ست که بر بندگان فرمان می‌راند و به همان اندازه نیز از بندگان<ِ بارگاه>* فرمان می‌ستاند؛ <تو گویی، بر بندگانِ بارگاه، هم>* چونان ابزارها<یِ دسترسِ شاهی>* فرمان می‌راند و هم <از بندگان>* چونان ابزاریِ فرمان می‌ستاند.

<اما>* شهریارِ کِهتر از زیردستان، کسيِ ست که در <اِعلامِ و اجرایِ>* فرمانْنامه‌ها (؟)[1] (mādayānīhā) با خِرَد و هنرِ بندگان<ِ بارگاه>* رهبری می‌شود؛ <تا بدان‌جا که>* تنها همچون ابزاریِ زیرِ فرمان<ِ بندگانِ بارگاه>* است.

یادداشت‌ها

۱-«فرمانْنامه‌ها» را برابرِ mādayānīhā آورده‌ایم؛ شاید نویسندهٔیِ این روایت (۳۷)، سخنْ‌گوشه به کتابِ «فرمانْنامه‌هایِ شاهی»، زیرِ همین نام دارد.



۳۸. دربارەیِ شادیِ <سرآمدِ>* همەیِ شادی‌ها، و رنجِ <سرآمدِ همەی>* رنج‌ها؛ و دربارەیِ شادیِ <بَرآمیخته>* با رنج و نیز رنجِ <بَرآمیخته>* با شادی، برابرِ آموزەیِ دینِ بهی.

همانا شادیِ <سرآمدِ همەیِ>* شادی‌ها، شادی‌ایِ پاینده است؛(۱) رنج <ِ سرآمدِ همەیِ رنج‌ها>* نیز <چنین است>*.

رنجِ <بَرآمیخته>* با شادی، همان گیتیِ تُندْپوی است.

شادی، درگذرانِ زمان با رنج، و رنج نیز در درازنایِ زمان با شادی درتنیده شده است.

یادداشت‌ها

۱-برابرِ آموزەیِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، شادیِ نیامیخته با رنج و رنجِ نیامیخته با شادی در جهانِ مادی نشدنی است و دست نیافتنی؛ نیز نگاه کنید به: همین کتاب، کردەی ۷۴.



۳۹=۵۳. در بارهٔ‌ِ راهی که مردمیان در <پیمودنِ>* آن به رستگاری می‌رسند، و راهی که در <پیمودنِ>* آن دچارِ سرافکندگی می‌شوند، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

راهي که مردم، اگر بر آن رفتار کنند به رستگاری خواهند رسید، همانا همتراز شدن با کامهٔ‌ِ اورمزد است؛ <و آن را خواهند یافت اگر>* در کنکاش و پُرسش دربارهٔ‌ِ <راستیِ>* دینِ بهی، که آن نیز کامهٔ‌ِ اورمزد است، برآیند؛ و یا، در میانِ بِهدینان، از آگاهانی <راهِ درست را بخواهند>* که در کارها <آگاهِ به>* بایدها و نبایدها (kunišnīg pahrēzišnīg) و در بدی‌ها نیز <آگاهِ به>* بایدها و نبایدهایند (= اوامر و نواهی).

و اگر برابرِ کامِ اورمزد <رفتار کنند>*، به گونه‌اي که آموزگارِشان دلآهنگِ <نیکِ>*شان و خِرَدْ دستوردِهِ آنان باشد، از هر آنچه آنان را <در بارگاهِ خدایی>* سرافکنده کند، از راهِ کسبِ آن ابزارِ شناختِ < دینی>*، پاییده خواهند شد؛ <و آن راه می‌انجامد> به نیکْ‌نهادی‌اي (hu-xēmīh ؟) که با خود خرسندی و خِرَدوَری <در بر دارد>*.

<راهي که برایِ ما>* رستگاری در پی ندارد <همانی است>* که بدنهادی(؟) [یا: خشم‌گیری] را دستورِ راه، شهوت را دلآهنگِ خود و خودْدوستی را کارِ خود <نَهیم>*.



۴۰. دربارهیِ هست <شدن>* هستی، و پیدا<شدنِ ذات>* پیدا،[۱] برابرِ آموزهیِ دینِ بهی.

همانا هست <شدن>* ذاتِ هستی، و پیدا شدنِ ذاتِ پیدا (=متجلّی شدنِ ذاتِ متجلی)، برایِ ذاتِ قوهیِ دانایی، <فراوندي>* پیش از کارِ آفرینش است.[۲] [یا: <فراروندي>* پیش از کار<ِ آفرینش>* بوده است].

به همین گونه نیز، برایِ ذاتِ سپندارْمینو، ذاتِ هستی همواره مُتَجَلّی[۳] بوده است.

پیداییِ (=تجلّی) آنچه که از «**هست**» هستی می‌گیرد، در نسبتِ با کَسِ دیگري[۴] ست که، خود-به-خود، پسینی <و پیشینی>* می‌پذیرد.

چونان تجلّیِ اورمزد —در موضوعِ هستی— بر وَهْمَن، پس از آنکه وَهْمَن، به‌کردار، آفریده شد. [یا: وَهمَن در فراروندِ آفرینش نهاده شد].

هَمراه با فراروندِ آفریده شدنِ وَهمَن به دستِ جهانْ‌آفرین، نخستین آفرینش نیز <جامه پوشید>*؛ و در پیِ آفرینش<ِ وَهمن>* دانایی نیز <به هستی راه یافت>*؛ و با آن، آموزانشِ دین و همه‌یِ <دیگر> شگفتیْ‌کاری‌هایي که در ذات‌اش (=ذاتِ اورمزد) است؛ و وَهْمَن شایستگی یافت همچون پسر برایِ جهانْ‌آفرین شود و جهانْ‌آفرین پدرِ وهمن شود؛ این آموزه‌یِ دین است.

همه‌یِ آنچه برایِ خودِ جهانْ‌آفرین، پیش از آفرینشِ وهمن پیدا بود،[۵] <از آن>*، برایِ دانشِ وَهْمَن همان اندازه برنهاده شده است (=مقدّر شده است) که جهانْ‌آفرین او را (=وَهمن را) آگاهانیده است.

همچنان نیز، پله-و-پایه‌اي که یک آفریده <در پایگانِ هستی>* می‌تواند کسب کند، همان پله-و-پایه‌اي است که جهانْ‌آفرین، برابرِ با همه‌دانی (=آگاهیِ هرویسپی / علمِ مطلق) و همه‌تانیِ (=قدرتِ مطلق) خداوندگاری‌اَش او را بهره‌وَر کرده است.

<پذیرنده>* نیز، در میزانِ نیرویِ دانش نمی‌تواند از کسي که در نیرویِ دانش از همه برتر است، برتر شود (nē....ayābišn bawēd).

<آن دسته>* از کیشْ‌داران که کیشِ‌شان می‌گوید:
«جهانْ‌آفرین در گوهرِ خویش یگانَسته است و نیز، استوار بر پدری و پسری است؛ <و نیز مدعی اَند>* ***پدر نه پیشین از پسر و پسر نه پسین بر پدر است و هر دو (=پدر و پسر) بُنْمند و جاودانه‌اند»،*** <با این ادعا گفته‌ای>* ناشدنی و پوچ را <بر زبان می‌رانند>*؛ <در همان دَم>* آموزش می‌دهند (ī......āfrāhēd): ***«او یگانسته در ذاتِ خود و در ذاتِ خود یگانسته است»،*** و پس از آن نیز او را (=ایزد را) دوبُنی می‌انگارند و او را ***«پیشین بر همه چیز ولی*** <***در همان دَم***>* ***بی‌پیشین، و او را پس از*** <***آفریده‌اَش***>* و <***در همان دَم***>* ***نه پسینی به نسبتِ آفریده‌اَش»،*** <در نظر می‌آورند و متناقضانه>* یکی را به نسبتِ دیگری <هم، پیشینْ‌بُنیاد و هم پسینْ‌بُنیاد>* می‌دانند.

<ما مزدائیان می‌گوییم>* دربارهٔ پدری و پسری، می‌توان بی‌هیچ اعتنایی به پیشینی و پسینی سخن گفت که: یکی پسرِ یکی <و در همان دَم>* پدرِ کَسِ دیگر باشد آنهم در موضوعِ نطفه‌ها (؟)؛ ولی نه در موضوعِ پدری (=پدربودگی)؛ که از آفرینشْ (ī........pad čihr) <پدر>* بر پسر پیشینی دارد و پسر از او <به جهان>* می‌آید؛ و پسر، که از آفرینش بر پدر<ِ خود>* پسینْ‌بُنیاد است و از <تخمهٔ>* پدر است.

یادداشت‌ها

۱-به گمانِ ما، معنایی نزدیک به «تجلیِّ متجلّی» نزدِ حکمای پیشین.
۲-چنین می‌نماید نگریستهٔ نویسنده از این بیان این باشد که: دانایی، وجود و تجلّی، به نسبتِ با آفرینش برای خودِ جهانْ‌آفرین پیشینی‌اند.
۳-چنین می‌نماید که: هستی و تجلیِ هستی برای ذاتِ سپندارمینو پسینی و پیشینی ندارد؛ و پیشینی و پسینی تنها در نسبتِ با آفریده‌ها معنی پیدا می‌کند.
۴-«کَسِ دیگر» را برابرِ bē mard آورده‌ایم: معنایی نزدیک به «مَنِ غیر» یا «غیرِ من» نزدِ حکما.
۵-یعنی همهٔ آنچه که به آن «علمِ خداوند» می‌گوییم.



۴۱. درباره‌یِ اِعطایِ دهندگانْ دَهِشانه‌یِ خود را؛ و درباره‌یِ این‌که دریافت‌کنندگانْ در بی‌ترسی‌اند از این‌که دَهَنده بازپس‌گیرد آن دَهِشانه را، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی

بخشیدنِ (=اِعطایِ) سزاوارانه‌یِ مایملکِ دَهَندگان به پذیرندگانِ دَهِشانه، <می‌باید>* بدین هنجار باشد که دهندگان، آن دَهِشانه را از مایَمْلَکِ خود دهند.

به سببِ سزاواریِ (=استحقاقِ) دریافتْ‌کنندگان به <دریافتِ>* آن دَهِشانه است که آنان (=پذیرندگان / padīriftārān) شایسته‌یِ ازآنِ خویش‌کردنِ (=تملیکِ) آن دَهِشانه می‌شوند [یانیز: شده‌اند].

تا بدانجا که دهنده (dādār)، آنچه را از آنِ خویش است، از بُنِ جان، به آنکه سزاوارِ آن دَهِشانه است، رادمندانه می‌بخشد، و دریافتْ‌کننده<یِ دَهِشانه نیز>* در بی‌ترسی است <و می‌داند>* دَهَنده، آن دَهِشانه را که نیک بر او روا داشته‌اند از او باز پس نخواهند گرفت؛ و حتی به سببِ گنهْ‌ورزی نیز از آن دَهِشانه محروم نگردد؛ و دریافتْ‌کننده به لحاظِ استواریِ دهنده در دانایی و بخشندگی و دادگری، در بی‌گمانی <و بی‌ترسی از بازپس‌گیریِ آن دَهِشانه>* است.

<آن دسته از> کیشْ‌داران که <اعتقادِ به>*:

«***جهانْ‌آفرینِ بخشنده*** ـ <که بنا به باورِ مزدائیان>* آنچه را خود داده است و حتی گناهکاران را از آن محروم نمی‌کند ـ ***بی‌هیچ بهانه‌ای مجازِ به بازْپس‌گیریِ دَهِشانه<های خود>* است***»

<باوریِ بنیادین از>* کیشِ آنان است، <با این اعتقادِ نادرست>* ایزد را از دانایی و بخشندگی و دادگری برکنار می‌کنند، و به او نسبتِ نادانی و زُفتی و بی‌داد می‌دهند.



۴۲. دربارهٔ مِهتری و فراتریِ دستگاهِ دینْ‌پردازی بر <طبقهٔ>* آرتشتاران و کشاورزان، برابرِ آموزهٔ دین بهی.

همانا مِهتری و فراتریِ دستگاهِ دینْ‌یاری (āsrōnīh) بر <طبقهٔ>* آرتشتاران و کشاورزان از چندین چَم (=گواه / دلیل) پیدا ست.

یکي از آن <چَم>ها این است که: <طبقهٔ>* آرتشتاران از راهِ <یَزِش‌ها و آموزه‌هایِ>* دستگاهِ دینْ‌یاریْ دروجِ مینوی را می‌توانند زد؛ و کشاورزان از راهِ یَزِش‌هایِ ایزدان و <از راهِ آموزهٔ>* دستگاهِ دین است که <به آبادانیِ>* گیهان (؟) <می‌پردازد؛ [یانیز: پتیاره‌ها را پس می‌تواند زد]>*. هر دویِ این کارها(۱) از پایه، از اَذکارِ دستگاهِ دینْ‌یاری (āsrōnīh saxwan) برمی‌آید؛ و به آنان (=آرتشتاران و کشاورزان) آن آموزش-و-روش تنها از <اَذکارِ>* دستگاهِ دینْ‌یاری می‌رسد.

یک <چَم> دیگر این است که: دانستن و انجام‌دادنِ هر آنچه از زُمرهٔ فریضه‌هایِ مردمان است ــ چونان: شناختنِ جهانْ‌آفرین و <باز>شناختِ بسي کرفه‌ها و گناهان ــ به میانجیِ <دانشِ>* دستگاهِ دینْ‌یاری <بدست می‌آید>*؛ و این‌ها، پیشینْ‌بُنیاد و زیرینْ‌بُنیادتر از هر کارِ دیگري ست که آتشتاران و کشاورزان در چارچوبِ < خویشکاری‌هایِ>* خود دارند.

یک <چَمِ دیگر>*، از نخستینگیِ دستگاهِ دینْ‌یاری آنهم زمانِ برشمردنِ <طبقاتِ چهارگانه>* بدست می‌آید و مِهتریِ آن، خود نشانه‌اي ست از <فراتریِ>* پله-و-پایهٔ «آسْرُونی» که بدین آرایه‌اند:

آسْرُونی، آرتشتاری، کشاورزی <و افزار سازی>*.

یک <چَمِ دیگر>* از <هَمسنجی با>* تنِ مردم بدست می‌آید:

مِهتریِ سر، که همانَستهٔ دستگاهِ دینْ‌یاری است، بر دست، که همانستهٔ دستگاهِ جنگ است، و بر شکم، که همانستهٔ کشاورزی است، و بر پای، که همانستهٔ افزارْپردازی است، و، نمودارِ سروری و مِهتری و برتریِ دستگاهِ دینْ‌یاری، که نشانه‌اي از سر است، بر آرتشتاری که نشانه‌اي از دست است و بر کشاورزی که نشانه‌اي از شکم است و بر افزارْپردازی که نشانه‌اي از پای است.

یک <چَمِ دیگر>*، نزدیک‌تریِ دستگاهِ دینْ‌یاری به <مینُویِ>* «روان» است که <خود،

گواهِ>* برتریِ آن است؛ و به آن «جایگاهِ مینُویِ وَهمنی» (=manwahmat) نیز نام می‌نهیم؛ و از آنجاییِ که دستگاهِ دینْ‌یاری «جایگاهِ مینوُیِ وَهمنی» است، در <واژه‌یِ آشْرُونی>*(۲) «اَسَر رُوانی» (=بی‌کرانگیِ روان) نیز نمودار است.

از <آموزه‌هایِ>* دینِ بهی آشکار است که آشْرُونی در نزدِ اورمزد دارایِ ویژسته‌ترینِ جایگاه‌ها ست: <و این خود،>* گواهِ باور به مِهتریِ دستگاهِ دینْ‌یاری، بر دستگاهِ جنگ و کشاورزی <و افزارْپردازی>* است.

یادداشت‌ها

۱-«هر دویِ این کارها» را برابرِ har dō آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده، سخنْ‌گوشه به، یک: پَسْ‌زنشِ دروجِ مینَوی به کمکِ آرتشتاری، دو: پَسْ‌زنشِ پتیاره‌ها و آبادانیِ گیهان از راهِ کشت-و-ورز دارد.

۲-نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌ی ۴۲)، پاره‌هایِ برسازنده‌یِ واژه‌یِ «آسرونی» را asar + ruwānīh می‌داند؛ یعنی: در سیمایِ برونی و نمایینِ واژه‌یِ در نظر (=āsrōnīh) دو بُنْ‌پاره‌یِ asar و ruwānīh را، البته برابرِ دانشِ واژه‌شناسیِ پْری‌میتیوِ خود، از هم بازْمی‌شناسد.



۴۳. دربارهٔ آن مردمی که در راه‌بَری <کارها>* (=اِدارهٔ امور) با <پیروی>* از اندرزِ دینِ بهی، همهٔ نیکی‌های دو جهان را از آنِ خود می‌کنند، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

برابرِ آموزانِشِ دینِ بهی، مردِ توانمند در زمینهٔ دانش، <نیز>* توانا در بدست‌آوریِ دارایی می‌گردد.

مردِ کمْ‌بهره از دانش، از راهِ همان دانِش است که در زمینهٔ دانش توانمند می‌گردد.

به همین گونه، آن کس که در <زمینهٔ>* دارایی، کمْ‌دست است به یوبهٔ دارایی تفتنده و بخشنده است [یا: می‌باید به یوبهٔ دارایی تفتنده و بخشنده باشد].

آن کس که سرشار از توانایی <در زمینهٔ دانش و دارایی>* است و از توانمندیِ دانش <و دارایی>*، از هر دو، به‌سزاواری بهره‌ور است؛ با اقتدار (pad-nērōg) و به فرساخته‌ترین روش می‌باید پاسبانِ هردُوان بُاد؛ تا همواره، به گونه‌ای رسا و بسنده، ازآنِ خویش‌کنندهٔ نیکی‌هایِ دو جهان باشد؛ تا با کمکِ آن دو <گونه توانمندی>*، گیهان، آراسته و ویراسته و پیراسته گردد؛ آفریده‌هایِ نیکو افزایش یابند؛ و مردمان، رستگار و بَرینْ‌پایه شوند.(۱)

یادداشت‌ها

۱-اگر سرنامهٔ این روایت (۴۳) را چونان پرسش در نظر آوریم، بندِ پایانیِ این روایت را می‌باید چونان پاسخ در نظر آورد.



۴۴. دربارهٔ‌ی رسیدنِ بِهنگامِ (=بموقع) ایزدن در سرکوبِ ستیزندهٔ‌ها، و پسْ‌راندَنِ پتیاره‌ها از آفریده‌ها، برابرِ آموزهٔ‌ی دینِ بهی.

همانا، ستودگانِ مینوی (=ایزدان)، برابرِ فرمانِ جهانْ‌آفرین، از بهرِ سرکوب و زدودنِ پتیاره از همگان یک-به-یک، هنگامی که زمانِ آن فرارسیده باشد، با کمْ‌ترین زیان، پتیاره‌ها را از آفریده‌ها خواهند زدود (petyārag........bē-burdan).

همچنان چون پزشکِ دانا که با ساماندهیِ نیروهایِ سرشت، بیماری‌ها را از تن <ِ مردمان>* می‌زُداید؛ <و یا> برزیگرِ جهاندیده که با به تباهی کشاندنِ نیرویِ ریمنیِ <یورش‌آورده بر>* دانه‌ها[۱] <ریشه‌یِ>* ریمنی را از دانه‌ها برمی‌کَنَد.

هرگاه نیز، زمانِ آن دررسیده باشد، <ایزدان>*، برابرِ فرمانِ جهانْ‌آفرین، بـه یـوبه‌یِ پسْ‌زدنِ سرتاسر <ِ پتیاره‌ها>* بتندی درمی‌رسند (tēz.......rasēnd)، و تکاورانه، ستیهندگان <ِ دام و دهش>* را می‌کُشند؛ به گونه‌ای که دیگرباره سربرندارند. <آنگاه است که>* سودمندیِ بزرگِ گیهان، و فراگسترشِ دین و آسایش و دیرزیوی (دیرزییندگی / طولِ عمر) خواهد بود: <به گونه‌ای که>* آفریدگان، در بی‌ترسی از <تازشِ دوباره‌یِ>* ستیهندگان به آسا ِن می‌رسند و جهانیان به رامشِ ماندگار.

یادداشت‌ها

۱-این عبارت، آشکارا، سرانگشتِ سخن رو سویِ «آفاتِ نباتی» دارد.



۴۵. دربارهِ ‹خاستگاهِ›* تباهی در جان و تن و همه‌چیز و رای-و-روشِ مردمان، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

برابرِ آموزهِ دینِ بهی، جهانْ‌آفرین، به یوبه‌ِ فرآراستگی‌هایَش در کارِ خداوندگاری، به همه‌ِ مردم، جان و تن و همه‌چیز و ‹قوه‌ِ›* رای-و-روش (=تدبیر) را، تُهی از تباهی و بی‌هیچ‌کاستی و بی‌آهو دهد [یا: بخشیده است].

آهوپذیریِ مردمان در ‹گستره‌ِ›* جان، از راهِ کاستی در دانش است، که این، بُنْ‌انگیزِ (=wihān/ علت / انگیزاننده‌ِ بُنیادین) تباهیِ جان و تباهیِ خوی است.

آهوپذیریِ مردمان در تن، نیز برخاسته از تباهندگیِ اَخلاط‹ِ چهارگانه›* است که بُنْ‌انگیزِ بیماری و مرگ می‌شود.

آهوپذیریِ مردمان در چیزها، برخاسته از نبودِ تباهنده‌ِ فرّه‹ِ یزدانی›* است.(۱)

و آهوپذیریِ مردمان در رای-و-روش‌ها (=تدبیرها)، برخاسته از آشوب در نظم‹ِ کار›*ها ست؛ ‹که این، ریشه در›* گزافهْ‌کاریِ نامعتدلانه و کاستیْ‌کاریِ تُهی‌کنند‹ِ نظم›* دارد.

‹همه‌ِ›* کاستی‌ها و تباهی‌ها برآمده از دشمنِ آفرینشِ فرآراسته‌ِ جهانْ‌آفرین ـــ ‹یعنی›*، برخاسته از آزاررسانِ آفریده‌هایِ خداوند ـــ اَند.

[یانیز: ‹همه‌ِ›* کاستی‌ها و تباهی‌ها برآمدِ ‹نیرویِ ستیزنده‌ِ›* بر آفرینشِ فرآراسته‌ِ جهانْ‌آفرین اَند؛ ‹آن نیرویِ ستیزنده‌ای›* که آزاررسان و دشمنِ آفریده‌هایِ خداوند است].

‹اگر هر اندازه›* که مردم، از پشتیبانیِ جهانْ‌آفرین و اَبَرزورآوری‌اَش در برابرِ زوزْآوری‌هایِ آزاررسان (=اهریمن)، به حالِ خود رها نشوند، به همان اندازه ‹بهره‌ای›* از دانش برایِ جان، ‹بهره‌ای از›* درستی برایِ تن، آبادانی برایِ چیزها و میانه‌روی در رای-و-روش (=تدبیر) سزاوارِشان می‌شود.

زیرا که هستیْ‌بخش، زمانِ آفرینشِ همه‌ِ چیزها برایِ مردم، متعهدِ بر (ast pad) بایستمندیِ نیکی و نابایستمندیِ بدی برایِ خود و همْ‌پیمانانِ خود است؛ واین گونه گفته است (؟)

(ēnīwāxt?) که می‌باید از نیکی در برابرِ خیم و خویِ آزاررسان(؟) پشتیبانی کرد و از ذاتِ آزاررسان (āzārēnīdār azišīh) دوری گزید.

<آن دسته از>* کیش‌داران که: <اعتقادِ به>*: «**جهانْ‌آفرین، هر آن دَهِشانه** — <از جان و تن و همه‌چیز و رای-و-روش>* — **راکه خود به آفریده‌هایَش بخشیده است، خودسرانه می‌تواند بازپس‌گیرد**» <باوریِ بنیادین از>* کیشِ ایشان است، دربارهٔ‌یِ جهانْ‌آفرین <ناچارند بگویند:>* **خداوند** <ِ **بخشاینده**>*، **بازپس‌گیرنده** <یِ **همه‌یِ آنچه که بخشیده است**>* **می‌تواند باشد**؛ و به ناسزاواری به او گناه و تبهْ‌خویی و تبهْ‌گِنی و زشتکاری و هر روز به رنگی درآمدن (=تلّونِ مزاج / waranīgīh) در کارِ آفرینش را نسبت می‌دهند و <فروزه‌یِ بخشایندگیِ>* یزدانی را از او برمی‌گیرند.

یادداشت‌ها

۱-معنایی نزدیک به: اَلْفَقْرُ یَکادُ اَن یَّکُونَ کُفرِیْ.



پیشکش به: دکتر مصطفی محجوبی.

۴۶. دربارهٔ‌ِ خویشکاری‌هایِ شهریاران، در زُدودنِ بدبختی و نیاز و تنگی و بیماری و ناخوشی از مردمان تا آنجا که شدنی ست، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی، همانگونه که از خویشکاری‌هایِ (=وظایفِ) شهریاران، بازداشتنِ اَنیران و دشمنان از <سلطه بر>* تختِ شاهی، و، پیشْ‌گیری از <تازشِ>* دزدان و ستمْ‌کامگان از شهرها ست، به همانگونه نیز از خویشکاری‌هایِ آنان، دور راندن و زُدودنِ (=spōxtan bē-burdan) تهیدستی و تنگی و نیاز و ناخوشی و بیماری ــ تا آنجا که در گیهان <شدنی>* ست ــ از کساني است که در <گستره‌یِ>* شهریاری‌شان <می‌زیَند>*؛ به همان گونه نیز <بر آنان واجب است که در کارِ>* تقویتِ <ابزارِ کار-و-ورزِ مردمان>* و چارهْ‌جویی و پاییدن<ِ کارِ آنان باشند>*.

در میانِ شهریاران، آن کسي بَرینْ‌پایه‌تر است که بدبختی و بیماری را ــ تا آنجا که چاره‌پذیر است ــ از شهرِ مردمان آنچنان زُداید که در گستره‌یِ شهریاریِ او مردمِ کمْ‌دست نیز بی‌درد و بیماری <زییَند>*.(۱)

<اکنون در باره‌یِ وظایفِ برجسته‌یِ شهریاران در برابرِ مردم:>*

۱. <وظایفِ شهریار در قِبالِ آن کس که>* ....(؟)ِ او درمان‌ناپذیر است و هیچ رای-و-روشي برایِ <درمانِ>* او پیدا نیست:

می‌باید برابرِ آموزه و اندرزِ دین، از<...>*

<..>*.

۲. <وظایفِ شهریار>* در قِبالِ کاهلی و دمدمی بودنِ (waranīg) <افراد>* به نسبت خویشکاری‌هایِ محوله(؟):

<شهریار می‌باید>* با گسترشِ چاره‌هایِ بکار بُردنی و زایا، آنان را برایِ (bē....ō) انجامِ خویشکاری برانگیزاند تا از راهِ این <انگیزش>* وادارِ به کار-و-کوشش شوند.

۳. <وظایفِ شهریار در قبالِ>* آن کسان که ابزارِ خویشکاریِ آنان ــ برایِ نمونه: گاوِ وَرزا و ابـزارِ ورزیِ گـری و دیگـرِ ابـزارهـایِ هـمیاری (pēš-kār abzār=) در کـارهایِ‌شان ــ از دست رفته است و به سببِ این از دستْ‌رفتگی ناتوان <از انجامِ خویشکاری>* اَند:

<می‌باید>* برای براه افتادنِ کار، ابزارها<یِ بایسته>* را به وی دهد تا بتواند کارهایش را بی عیب به انجام رساند.

۴. <وظایفِ شهریار>* در برابرِ آن کسان که پیر یا ناتوان شده اَند:

< . . . . >*.

۵. <وظایفِ شهریار در برابرِ>* همه‌یِ زنانِ از کار افتاده(؟) و همه‌یِ کودکانِ ناتوان از کار(؟):

<می‌باید . . . . >*

تا که <هر گونه ....(؟ abargarz) ناداری از آنان باز داشته شود.

۶. <وظایفِ شهریار در برابرِ>* مردمِ ناتوان از <........>*:

< . . . . >*

و این آشکار است که با <بـهره‌گـرفتنِ از>* بـودجه‌یِ اخـتصاصی (kardag-handōz) می‌شاید تهیدستی را از آنان زدود.

۷. <وظایفِ شهریار در برابرِ ....>*:

به گونه‌یِ روشن(؟)، برابرِ <دستوریِ>* دین می‌باید رای زَنَد و رواج دهد و بفرماید تا نیازها همه برآورده شود <و مردم بتوانند>* بی درد <و رنج زییَند>(؟)، و نیز خواهانِ <. . . . >*.

۸. <وظایفِ شهریار>* در برابرِ چاره‌ْجویی برایِ بیماری و اِفلاج (=ترنجیدگیِ اندام):

می‌باید در همه‌یِ شهرها و نیز در کشور [یا نیز: در همه‌یِ روستاها] بیمارستانی(۲) بیِ‌عیب <بر پا کند>* و با بهره گرفتن از پزشکِ رواندوستِ کارشناس، <امکـانِ دسـترسیِ هـمگان را نیک>* به دارو و درمان فراهم کند<. . . . . >*.

۹. <وظایفِ شهریار در برابرِ>* دیگرِ کارها:

<شهریار>* می‌باید بفرماید تا کارها بی عیب انجام گیرد؛ و همواره در کارِ پرس-و-جو و پژوهش باشد تا کارها بدرستی انجام شود؛ و مهم‌تر از همه اینکه «داد» در شهرها گسترده گردد؛ که از

راهِ «داد» است که کشور به آبادانی می‌رسد؛ <تنها از این راه است که>* بیماری‌هایِ مسری و خشکی [و یا نیز: جذام] و بدبختی و نیاز از تودگان، سرتاسر، زدوده خواهد شد.

<و از بایاترین خویشکاری‌هایِ شهریاران این است که>* با <پراکندنِ>* بویِ خوش[۳] بر آتش و آب و زمین، برایِ پایِشِ هوا<یِ اطراف>*، که فساد و تباهی از آن (= از نبودِ پایندگیِ آب و هوا) ترابرده می‌شود (=منتقل می‌شود)، بیماری‌هایِ چرکین و خشکی[۴] و بدبختی و نیازِ تودگان را ـــ تا مبادا بُنْ‌انگیزه‌یِ بیماری و ناخوشیِ مردم گردد ـــ ریشه‌کن کند؛ و این شدنی نیست، مگر از راهِ پاییدنِ آتش و آب و زمین.

این <سخنِ واجْ‌آراسته که در زیر می‌آید>* از اندرزهایِ دینِ بهی ست:

«از فرمان‌هایِ شهریاران استواری‌ها اندر گیهان».

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-نخست باید در نظر آورد که این روایت (کرده‌یِ ۴۶)، به برشمردنِ وظایفِ شهریاران در رو-در-رویی با پُرسمانْ‌ها و مسائلِ گوناگون پرداخته است که به سانِ برجسته اینان اَند: راندنِ دشمنان از شهر، زُدودنِ بیماری‌هایِ مُسری و عفونی از تنِ مردم، تقویّت و فراهمْ‌آوردنِ زمینه‌یِ کار و کوششِ مردمان، دستگیری از مردمِ کمْ‌درآمد با بهره‌گیری از بودجه‌یِ دولتی. اما اگر کسي تن به‌کار ندهد چه چاره دارد؟

چنین می‌نماید که در بندِ شماره‌یِ ۲ (برابرِ شمارهْ‌گذاریِ ما)، به این پُرسمان پرداخته‌است و راهکاریِ روانْ‌شناسانه عَرضه می‌کند. ولی در شماره‌هایِ ۴ و ۵، به گمانِ ما، به بغرنجی و فروپیچیدگی‌اي (=مشکلي) زیرینْ‌بُنیادتر می‌پردازد، و آن، کسانی‌اند که از زیرِ بارِ مسئولیت و کارْپذیری شانه خالی نمی‌کنند ولی زیرِ نیرویِ پیری و ازکارافتادگی از انجامِ کار و خویشکاری معذور اَند. نویسنده‌یِ این روایت، زنان و کودکانِ نبالیده را از شمارِ اینان می‌داند. اندوهْ‌مندانه، درهم‌ریختگی و افتادگی‌هایِ بافتِ سخن در این روایت، راه به یک ترجمه‌یِ روشن و سرراست نمی‌دهد، ولی از آنجایی که درونه‌یِ سخنِ این روایت به خویشکاری‌ها و وظایفِ شهریاران در قبالِ مردمِ شهر پرداخته است، به گمان ما، هر بندِ این روایت حکمِ ماده‌اي قانونی را دارد.

خود روشن است این دو بند (۴ و ۵) نیز درپیوندِ با این خویشکاری‌ها ست که معنی پیدا می‌کند.

همین اندازه روشن است که: نبودِ ابزار برایِ انجامِ وظیفهْ نزدِ انسانِ تهیدست —که به این سبب نمی‌تواند وظیفه‌یِ خود را انجام دهد— همانندِ نبودِ گاوِ نرِ ورزا و دیگرِ ابزارهایِ شخم برایِ مباشر نیست؛ زیرا مباشر می‌تواند با هر وسیله‌یِ دیگر کار را بی‌کم و کاست پیش بَرَد؛ در صورتي که برایِ انسانِ تهیدست و ناتوانِ از کار ابزاري دیگر —در سیمایِ جانشین— برای انجامِ وظیفه وجود ندارد.

با این همه، ما (مترجمِ کنونی)، از درونه‌یِ سخنِ این روایت و این بندِ درنظر، نتوانستیم دریابیم که دولت و فَرنشینِ آن، شهریار، با این پُرسمانِ مردُمانه (=اجتماعی) چگونه رو-به-رو می‌شوند و یا دینِ حاکم چه راهکاري را فرادیدِ دولت نهاده است؟ بغرنجیِ دیگري که در ترجمه‌یِ این روایت بویژه شماره‌هایِ ۴ و ۵ و ۶ با آن رو-در-رو بوده‌ایم، بازنشناسیِّ سر و تهِ جمله و نیز زیرمجموعه‌هایِ جمله (سینتاگْمْ) است؛ و امیدِ آن داریم، مترجمي توانا، با نوافزاری، دشواری‌ها و فروپیچیدگی‌هایِ سخنِ دینْ‌کرد و نیز این روایت را فَراگُشاید.

۲-از میانِ همه‌یِ ماندهْ‌نوشته‌هایِ ادبِ پارسی، چه پیش و چه پس از اسلام، دینْ‌کرد، کهن‌ترین نوشته‌ای ست که واژه‌یِ «بیمارستان» در آن دیده شده است.

۳-«پراکندنِ بویِ خوش» را برابرِ hu-bōyīh آورده‌ایم؛ آیا نگریسته‌یِ نویسنده از کاربُردِ این سخنواره، معنایي نزدیک به «ضِّدِ عفونی کردن» است؟

۴-«خشکی» را برابرِ huškīh آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نگریسته‌یِ نویسنده از کاربُردِ این واژه، خشکی‌هایِ پوستی و بیماری‌هایِ جلدی و عفونی بوده‌است. ولی درست و سرراست برابرِ با کدام بیماریِ شناخته‌یِ امروزی؟ آیا جُزام؟ برایِ ما روشن و شناخته نیست.



۴۷. دربارهِٔ آن کس که سزاوارِ کینهْ‌کشی است، برابرِ آموزهِٔ دینِ بهی.

برابرِ آموزهِٔ دینِ بهی، با هر آن کس که سزاوار است <بر ضدّ او در راهِ خدا>* پیکار کنیم، نیز سزاوارِ کینهْ‌کشی است (kēn-dāštan...sazīdan).

پیکارِ <در راهِ خدا>* با آن کس سزد که او در کارِ ستیزندگی و زیانْ‌گری بر مردم است.

و نیز با آن کس <پیکارِ در راهِ خدا سزاوار است که خیم-و-خوی آنان>* گِراینده به یاریِ جانِ <خداجویانهِٔ>* مردم نیست.(۱)

که اینان (=دارندگانِ خیم-و-خویِ تباه و ناگردیدنی به نکوکاری) همان دیوان‌اند و بهمراهِشان نیز آن تبهْ‌کارانی که <نَمایان>* به یاریِ مردم‌اند ولی از اینان هیچ یاری‌ای به مردم نخواهد رسید؛ <آن کس>* که یاورِ ستیزندگانْ با مردم است همانا یاورِ دیوان است؛ <و این از آموزه‌های دین>* پیدا ست.(۲)

<اکنون>* پندِ دین با مردمانِ نیکوْ<سرشت>*:(۲)

<در آموزه‌هایِ دین>* برایِ کشاندنِ <خیم-و-خویِ>* بَدان به نیکی راهی هست <آن راه این است>*: <با بَدان>* کارزارْ بخردانه نیست؛ بلکه می‌باید بر آنان از سرِ مهر نکویی ورزید و بر آنان نکویی روا داشت، تا آنکه بدتر-<مردمان>* از راهِ <رفتارِ>* خردمندانه به نیکی گِرایند؛ این است پسند و دستورِ دینِ بهی.

یادداشت‌ها

۱-یعنی: خیم-و-خویِ تبهْ‌گِنانهِٔ آنان، به خویشتنِ خویش، هرگز به سویِ گوهرِ نیکی و نیکوکاری نمی‌گردد؛ پس، هرگز در کارِ تقویّتِ جانِ خداجویانهِٔ مردم نخواهد بود؛ جز این تعبیر و واگویی، معنایِ درستْ‌نَمایِ دیگری در ترجمهِٔ عبارتِ پهلویِ درنظر نتوانستیم یافت.

۲-سخنان و عباراتی که پس از این، تا پایانِ این روایت می‌آید، در ناسازگاریِ آشکار با گفتارهایِ پیشینِ همین روایت (کردهِٔ ۴۷) و نیز در ناسازگاریِ بنیادین با آموزه‌هایِ بخش‌هایِ دیگرِ دینْ‌کرد است. این اندازه از پنهانْ‌کیشی (=تقّیه)، در عبارتِ پایانیِ این روایت، را نمایانندهِٔ زینه و دورهِٔ خاصی از فروپاشیِ دینِ مزدایی می‌دانیم؛ و به گمانِ ما، بخشِ پایانیِ این روایت، از برافزوده‌هایِ کتره‌ایِ رونویسْ کنندگانِ سپسترِ دینْ‌کرد می‌باشد.



۴۸. دربارهِ‌ی انواعِ ستیزندگانِ با آفریدگانِ اورمزدی، و <دربارهِ‌ی چگونگیِ> نابودی و نیروگرفتنِ‌شان، برابرِ آموزهِ‌یِ دینِ بهی.

انواعِ ستیزندگان با آفریدگانِ اورمزدی رویِ هم رفته سه است:

یکیِ، پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر <جهانِ>* مینَوی؛ یکیِ <دیگر>*، پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر گوهرِ درون (čihr)؛ و سومی پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر تن <ِ آفریده‌ها>* است.

۱. پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر جهانِ مینَوی، دیو و دروجِ جهانِ مینَوی اند.

<الف: راهِ>* نابودی‌شان <کاربستِ>* نیرنگ‌ها و یَزِش‌هایِ دینِ بهی و کوشش <برایِ آبادانیِ گیهان>* و دیگرِ آیین‌هایِ خوب <ِ اورمزدپسند>* است.

<ب: راهِ>* نیروگرفتنِ‌شان، <نیروگرفتنِ>* بددینی و دیوپرستی و دیگرِ آیین‌هایِ بد <ِ اهریمن‌پسند>* است.

۲. پتیاره‌هایِ تازش‌آوَرَنده بر گوهرِ درون (čihr dwārišnīg):

آز و رَشک و دیگرِ پتیاره‌هایِ سرشت و پتیاره‌هایِ هنر<هایِ اخلاقی>* اَند.

<الف: راهِ>* نابودی‌شان، <زورآور کردنِ>* خِرَدِ خدایی است؛ <که خود>* استوار بر خوب‌نگه‌داریِ تن (؟) به کمکِ رایِ‌-و-روش‌هایِ پزشکی-دارویی می‌باشد.(۱)

<ب: و راهِ>* نیروگرفتنِ‌شان، شهوتْ<پرستی>* و دیگرِ دروجان، که بر گوهرِ درون چیره می‌شوند (čihr čērīh)، می‌باشد.

۳. و پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر تن:

آزاررسانانِ اینْ‌جهانی و دیوپرستان و تبهْ‌کاران و گرگان و خزندگانِ اهریمنی اَند (xrafstar).

<الف: شیوهِ‌یِ>* نابودی‌شان بیش از هرچیز با گرز و مارکُشِ مردِ دینْ‌آگاهِ خداترسِ خداخوُ ست؛ که در این کار جواز دارد.

<ب: راهِ>* نیروگرفتنِ‌شان از بسیاریِّ هواخواهانِ درندگان و خزندگانِ اهریمنی و دیوپرستانِ زمینی و نیز بسیاریِّ آشموغان می‌باشد.

یادداشت‌ها

۱-روشن است که نویسندهِ‌یِ این روایت، سخنْ‌گوشه به پندِ آشنایِ پزشکی ـــ «عقلِ سالم در بدنِ سالم است» ـــ دارد.

۴۹. دربارە‌یِ <زمانِ>* آرام و قرارِ ایزدانِ پاکِ مینَوی، آن هنگام که درد و رنجِ همگوهرانِ‌شان را در نبرد علیهِ آمیختگیِ <جهان با آلودگیِ اهریمن>* می‌بینَند؛ برابرِ آموزە‌یِ دینِ بهی.

ایزدانِ پاکِ مینَوی، هنگامِ دیدنِ درد و رنجِ همگوهرانِ‌شان در درازنایِ (andar.....ī) نبرد بر ضدِ آمیختگی <با آلودگیِ اهریمن>*، زمانيِ آرام و قرار خواهند گرفت که، «فرجامِ پیروزمندانە‌یِ رزمِ ایشان ــ همان همگوهرانِ ایزد و همان آفریده‌های اورمزد ــ را بر دیوانِ <جهانِ>* تاریکی و سپاهِ دروج، و، به پس رانده شدنِ تازش <ِ اهریمن>* را از آفریده‌ها <یِ اورمزد>*، و، سامانِشِ جاودانە‌یِ همگوهرانِ یزدان را در همه‌گونه نیکی، و، فرازآمدنِ دلاَهنگِ ایشان را به سویِ آنچه رامشِ ناگذرنده است» ببینند.(۱)

<آن دسته از>* کیش‌داران که <ادعایِ>*: «***فرجامِ گیتی برایِ بیشینە‌یِ مردم، قرارگرفتن در تبهْ‌کامي است و*** <مردم>* ***تا به جاودان از آن*** <***پایانِ تباه هیچ راهِ***>* ***رهاییِ ندارند و به یک بَدیِ دوزخیِّ فراگیر رهنمونَ‌اَند***» <باوريِ بُنیادین از>* کیشِ آنان است، و مدعی‌اند <که: «***پایانِ جهان***>* ***با بَدفرجاميِ (=عاقبت به‌شرّی) کرد-و-کار*** <***ِ آفرینش***>* ***و*** <***رنگبرنگ گشتنِ***>* ***خِرَدِ جهانْ‌آفرین و بَدْفرجامی*** <***ِ آفریده‌ها***>* ***همراه است***»، <کارِشان بدانجا می‌کشد که:>* دربارەیِ «آگاهانِ به فرجام <ِ نیکِ جهان>*» ــ <یعنی>* همان ایزدانِ پاکِ مینوی، و نیز فرجامِ کارِ کسانيِ که در این زمانه <یِ ناساز و بدآهنگ>* کیشِ آنان (= مزدائیان) از برپاییِ بهشت <و نیکْ‌انجامیِ آفریده‌ها>* سخن می‌گوید و نیز <بُنْ‌باورِ>* کیشِ‌شان (= بِهدینان) این است که با همگوهرانِ‌شان (=ایزدانِ پاکِ مینوی) همْ‌پُشتی و همکاری داشته باشند ــ بدفرجامی را وعده دهند (nīmāyēd).(۲)

یادداشت‌ها

۱-یعنی: ایزدانِ پاکِ مینَوی، تنها زمانيِ آرام و قرار خواهند گرفت و به شادمانی خواهند رسید که، هستومندانِ پاکِ اورمزد، در جهانِ مادیِّ آمیخته با تازشِ آلوده‌کننده‌ِیِ اهریمن، در نبردِ میانِ راستی و هر آن ناراستی و کژی، بر هر آن ناراستی و کژی پیروز شده باشند.

۲-یعنی: دسته‌اي از کیشْ‌داران، که خود وعده‌ِيِ عاقبت به شرّی را برایِ اکثرِ آفریده‌ها سرمی‌دهند، برابرِ اعتقاداتِ‌شان می‌باید درباره‌ِيِ دسته‌اي دیگر از کیشْ‌داران (=در این‌جا منظور مزدائیان‌اند، که باژگونه‌ِيِ آنان، به عاقبت به خیريِّ آفریده‌ها و همکاری و همْپُشتی با ایزدانِ پاکِ مینوی متعهداند) نیز عاقبت به شرّی را وعده دهند: به بیانِ روشن‌تر، چگونه شدنی است که جهانْ‌آفرین، کسانی را عاقبت به خیر کند که مُبَلغِ عاقبت به شرّی برایِ مردمیان اَند و عاقبتِ کسانی را به شر کند که مبلغِ عاقبت به خیریِ آفریده‌ها، و، همکار و همْپُشتِ زمینیِ ایزدانِ پاکِ جهانِ مینوی اند؟



۵۰. دربارەیِ کسانی که <هر چه پله-و-پایگاهِ‌شان برتر است>* کارِ نیکِ‌شان نیکوتر و عملِ بدِشان بدتر است، برابرِ آموزەی دینِ بهی.(۱)

همانا، آن نکویی که به خویشتنِ خویش نکویی است، نزدِ برترینان و توانگران و زورمندان، از آنرو که دَم و دستگاهِ‌شان گسترده‌تر است (wēš waxšišnīh rāy) نیکوتر <به چشم>* می‌آید؛ و پله-پله تا به برترین <پایگان>*، آن کس که در پایگانِ بالاتری است، نکویی و سودی که از او سرمی‌زند بیشْ‌تر <اثر دارد>* تا <نکویی و سودی>* از آن کس که در پایگانِ پایین‌تری است.

به همان گونه، برایِ جان‌هایِ سودمندی که در تَنان <جای گرفته>* اَند، آن جان <در تنِ>* خانهْ‌خدا <سودمندتر است>* تا <در تنِ>* خانگیان؛ به همین گونه نیز، در <تنِ>* دهْسالار تا <در تنِ>* دهْنشینان؛ در <تنِ>* شهریارِ شهر تا <در تنِ>* شهرنشینان؛ یا آن زمان که <آن جانِ گوهرینِ سودمند>* در <کالبدِ>* دین و کشورْبان است؛ زیرا به سانِ فَراگیر، جهان و جهانیان استوار بر آنانَند.(۲)

به همین گونه نیز، به یوبەیِ نکوییِ جهانْ‌آفرینِ همهْ‌توانِ برترین است که همەیِ آفریدگانِ نیکو سرتاسر در نکویی سامان یافته‌اند؛ و بر این پایه است که (ī kē rāy) نکوییِ جهانْ‌آفرین، سرآمدِ همەی نکویی‌هاست. [یا نیز: برایِ‌شان از همەیِ نکویی‌ها بِهْتر است].

همان بدی، که به خویشتنِ خویش بدی است، نزدِ برترینان و توانگران و زورمندان، از بهرِ بسیاریِ دَمشِ تباهنده و بدِ آنان، برایِ جهان، <آن جانِ زیانْرسان>*، پلهْ‌پله تا آن کس که در پایگانِ برتر است، زیان‌بارتر و بدتر است؛ بدی و زیانی که از آن فَرادست سرمی‌زند بیشْ‌تر است از <بدی و زیانی>* که از فرودست سرمی‌زند.

به همان گونه نیز جانِ زیانگری که در تن است، آن جا که آن جان <زیانْرسان>* برحسبِ اینکه در <تنِ>* خانهْ‌خدا یا خانگیان، در <تنِ>* دهْسالار یا دهْنشینان، در <تنِ>* شهریارِ شهر یا شهرْنشینان، یا در <کالبدِ>* کشوربان یا دین باشد ــ از آنجایی‌که به سانِ گسترده <همه

چیز>* بر اینان استوار است ــ <زیانْرسانیِ سروران>* بسي زیانمندتر و دَمشِ آنان بسي سخت‌تر و زیانْبارتر برایِ مردمِ جهان است.

بر همین پایه، اگر بحث در ماده‌یِ بدی را (čiš-iz wadīh)، به: خواستِ <خداوند>* یا به <توانِ>* بازدارندگی‌اَش (=توانِ بازدارندگیِ خداوند) یا به انگیزه‌یِ نیرودهی‌اي [یا نیز: به قدرتِ کشانندگیِ او به‌گناه] که تنها از او سرمی‌زند، یعنی به بُنِ همه‌یِ نیکي‌ها، به جهانْآفرینِ برترین نسبت دهند (paywastan gōwīhēd) ــ چونان <دسته‌اي از>* کیشْداران که کیشِ‌شان درباره‌یِ جهانْآفرین می‌گوید: «***خداوند، به‌گونه‌اي همْزمان*** (pad-ǰomā)، ***خاستگاهِ نکویی و بدی است؛ و نیز، سخن از کاستی و تباهیِ نکویی می‌گویند***» ــ <کارِشان بدانجا می‌کشد>* که بگویند: ***خداوند <در جایگاهِ سرچشمه‌یِ بدی نیز،>* دارنده‌یِ سخت‌ترین دَمشِ تباهْکننده است و سخت زیانْرساننده‌تر از هرگونه بدي است و از همه‌یِ بدها بدتر است و ریشه‌یِ هر بدي به وی برمی‌گردد.***

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-این روایتِ گرانْپایه‌یِ دینْکرد (کرده‌یِ ۵۰)، به سخن در «موضوع و منشأ «شرّ» پرداخته است و می‌دانیم، «مسأله و منشأ شرّ» نزدِ یزدانْشناسانِ (=متکلمینِ) خاور و باختر از سنگین‌ترین و پرمناقشه‌ترین بحث‌هایِ سراسرِ تاریخِ یزدانْشناسی (=علم کلام) بوده است و دلباختگیِ فزون از اندازه‌یِ یزدانْشناسانِ مزدایی به «بُنِ نیکی و راستی»، به آنان پروا نمی‌داده است که خاستگاهِ بدی و شر را در هَستیِ خداوند جُست-و-جو کنند. نویسنده‌یِ این روایت، به پیروی از کهنْدینْآوران، در این جا، یکی از استوارترین و زیباترین چَمْورزی‌هایِ (=استدلالات) خود را در میانه می‌نهد.

۲-بازگشتگاهِ «*آنان*»: خانهْخدای و دهْسالار و شهریار و کشورْبان و دین است.



۵۱. دربارهٔ‌یِ دسته‌هایِ (=گونه‌ها / انواع) هستومندان، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا هستومندان بر سه دسته اند:

۱. <یک دسته، آنی که، در گوهرِ خود «نامیرا» ست و نیز کالبدَش (paymōzan) از او جدایی‌ناپذیر (=غیر مفارق) است>؛

۲. یک دسته، آنی که، <روانِ>* گوهرین‌اَش «نامیرا» ست ولی کالبدَش جداشدنی (=مفارق) است؛

۳. یک دسته، آنی که، گوهری «میرنده» است و هم، کالبدَش از او جدایی‌ناپذیر است.[۱]

۱. <آن هستومندی که، در گوهرِ خود (pad-xwadīh) نامیرا ست و نیز کالبدَش از او جُدا نشدنی است، خود نیز بر دو دسته است: **الف:** هستومندانِ نامیرایِ نادیدنی، **ب:** هستومندانِ نامیرایِ دیدنی>*؛

الف: از هستومندانِ <نامیرایِ>* نادیدنی: امشاسپندان اَند که ذاتِ‌شان نامیرا ست و کالبدِشان <از آنان>* جدایی‌ناپذیر است؛ نامیرایی ذاتِ‌شان از تعریفِ‌شان پیدا ست؛ که عبارت است از: «نامیرایانِ افزونیْ‌بخش» [=نامیرایانِ سِپَنْدْ / نامیرایانِ مقدس]؛ از جدایی ناپذیریِ کالبدِ وَهْمَنْ و مانْسَرْسْپَندان ــ که جانِ گوهرین و پاسبانِ تن‌اَند ــ پیدا ست که بهره از اورمزد دارند.[۲]

به همین گونه دادـوـآیینِ دیگرِ امشاسپندان، در زمینه‌یِ نامیراییِ ذات و جدانَشوندگیِ کالبد، همانی است که دربارهٔ‌یِ وَهمنِ اَمْشاسْپَنْدْ <گفته‌ایم>*: و به سببِ یکی‌بودنِ ذات و کالبد است که «*اَمْشاسْپَنْدان*» نامیده می‌شوند.

به همین گونه نیز دیگرِ امشاسپندان، آفریدگان را پاس می‌دارند؛ پرتو و فرّه <یِ یزدانی>* را به جهانیان ارزانی می‌دارند.

ب: از هستومندانِ <نامیرایِ>* دیدنی: <نامْ‌آورترینِ‌شان>* خورشید است که گوهرِ هستی‌اَش (stī xwadīh) نامیرا و کالبدِ تنانی‌اَش <از او>* جدانشدنی ست.

در همین چارچوب (andar ham sāmān)، از گونه‌یِ روشنان < دیدنی>*، ماه و ستارگان‌اند، که، در ذات، نامیرایَند و کالبدِشان جدانشدنی ست؛ دادـوـآیینِ آنان[۳] نیز همانی است

که خورشید.

از بهرِ یکیْ‌بودنِ ذات و کالبدِ است که «**خورشید و ماه و ستارگان**» نامیده می‌شوند: <اینان اَند که>* جهان را روشنایی می‌دهند؛ سرشت‌ها (=طبایع) را نیرومند می‌گردانند و بر آفریدگان پرتوافشانی می‌کنند.

۲. <یک گونه‌ی>* دیگر، آنکه، در گوهرِ خود نامیرا ست ولی <دارایِ>* کالبدِ جُدا شدنی است؛ <آن،>* یکسره «**مردمیان**» اَند، که به یوبه‌ی روانِ‌شان نامیرایَند، ولی کالبدِشان در هنگامه‌ی آمیختگی <با تازشِ اهریمن>* جدایی‌پذیر است: رویِ هم رفته (pad hamīh āgenēn) «**مردمیان**» نامیده می‌شوند و سرآمدِ همه‌یِ آفریدگانِ گیتیایی اند.

و اندر میانِ همه‌یِ هستومندانِ گیتیایی که آنان نیز در <موضوعِ>* ذات نامیرایَند و کالبدِشان جدایی‌پذیر است ــــ برابرِ آموزه‌یِ دین ــ همه‌یِ دیگر جانوران <ِ نیکوی>* اَند (wisp gōspand).

داد-و-آیینِ مردمیان و همه‌یِ دیگر آفریده‌هایِ گیتی <در زمینه‌یِ نامیراییِ روان>*، همانی است که ایشان از جهانِ مینوی <گرفته‌اند، و چونان>* اَمْشاسْپَنْدان است که ذاتِ‌شان (=امشاسپندان) «نامیرا» ست؛ ولی داد-و-آیینِ‌شان در <جهانِ مادی، در زمینه‌یِ>* کالبدی، «جدایی‌پذیری» است.

در همین زمینه، داد-و-آیینِ همه‌یِ جانوران <ِ نیکو>* نیز همانندِ داد-و-آیینِ مردمیان است؛ و این خِرَدْپذیر است.

بدین آیین نیز، کالبدِ همه‌یِ آفریده‌ها،(۴) ذاتی چونان وَهْمَن ــ همان روانِ گوهرینی که پاسبانِ تن است ــ و چونان دیگرِ امشاسپندان که کالبدِ اورمزداند،(۵) دارند؛ ذاتِ وَهمَن از آنجایی که روانِ گوهرین است، به خویشتنِ خویش، ذاتِ مردمیان <نیز>* هست؛ و بر همه‌یِ آفریدگانْ، <میانجیِ>* پرتوها و رخشندگی‌هایِ جهانْ‌آفرین است.

۳. درباره‌ی آن <هستومندانیِ>* که در گوهرِ خود «میرا» یَند و کالبدِشان <از آنان>* جدایی ناپذیر»: <اینان>* دیوان و گرگان و خزندگانِ اهریمنی اند.

با آنچه که از نیرومندیِ دینِ بهی و نخستین سُرایش‌هایِ فرازینِ زرتشت ــ که فْرَوَهَرَش ستوده‌باد ــ فراهم آمد (pad ān ī az)، کالبدِ دیوان بشکست.

با <فرازْآمدنِ>* آنکه «هوشیدر» است، کالبدِ گرگان نیز <خواهد شکست>*، و به دستِ

آنکه او «هوشیدرماه» است، کالبدِ خزندگانِ اهریمنی نیز <درهم> خواهد شکست؛ <ولی>* ذاتِ اینان (=دیوان و خزندگانِ اهریمنی) آن زمان که فرشگرد برپا می‌شود (abrāz^x) و آن **سومندِ پیروزگر** (=سوشیانس=sūdōmand ī pērōzgar) درمی‌رسد، سرتاسر به نابودی کشیده خواهد شد.

در پیِ نابودیِ سرتاسریِ اینان (=دیوان و خزندگانِ اهریمنی)، ذاتِ مردمیان و روان‌هایِ نامیرا، از کالبدِ همه‌یِ جانوران و هر آنچه که <نامیرا ست>* دیگرباره جدا نخواهد شد.(۶)

همراهِ با نامیراییِ ذات، روان، آکنده از خوشبختی، در جهانیِ پاک و تهی از پتیاره، تا به جاودان سامان یافته خواهد ماند.

با <فرزانشِ اندازهْ‌شناسانه‌یِ>* جهانْ‌آفرین [یا نیز: با <خواست و کامِ>* جهانْ‌آفرین]، آفرینش، نو و بازساخته و بیگانه با مفارقت<ِ جان و جانان>* و بسامان خواهد شد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.(۷)

یادداشت‌ها

۱-برابرِ آموزش‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، هم در این روایت و هم در روایت‌هایِ دیگر، نوعِ سومِ هستومندان، هستومندانِ میراییِ اند که هنگامِ مرگ، پوششِ تنانیِ خود را با خود به جهانِ نیستی می‌برند.

۲-این عبارت، ترجمه‌یِ به‌گمانِ این سخنِ پهلوی است:

-ud a-<wi>sānišnīh ī-šān paymōzan az-iz ān ī ohrmazd, wahman ud mānsarspand ud ān ī asnūdag ruwān, pānag ī tan [ān ī mānsarspand](?), paydāg.

نگریسته و جانْ‌مایه‌یِ سخنِ نویسنده، در این عبارتِ بخصوص، بر ما روشن و شناخته نیست؛ از این روی، ترجمه‌یِ این سخنواره با گمان انجام پذیرفته است.

۳-داد-و-آیینِ آنان، در موضوعِ نامیراییِ ذات، دیدنی بودن و جدانَشَوَندگیِ کالبدِ تنانی.

۴-«همه‌یِ آفریده‌ها» را برابرِ (dahišnān) آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید نگریسته‌یِ نویسنده از این سخنواره، دربرگیرنده‌یِ «وَهْمَن و دیگرِ اَمْشاسْپَنْدان پله-پله تا به مردم و جانوران» باشد.

۵-سخن بر سرِ این است که: در سلسلهٔ پایگان‌هایِ هستی، از فراترین تا فروترین زینه و مرتبه، آن هستومندی که در مرتبهٔ فراتر است برایِ مرتبهٔ فروتر از خود، ذات و جانِ گوهرین است و برایِ زینهٔ فرازین‌تر از خود کالبد است؛ چونان وهمن، که میانجیِ جانِ گوهرینِ اورمزد و مردمیان است، ولی برایِ اورمزدِ دادار، خود، کالبد است و برایِ آفریده‌هایِ فرودین‌تر از خود جانِ گوهرین است؛ پس، آفریده‌هایِ فرودین می‌باید و می‌توانند برای وَهمَنْ پوششِ تنانی (=ماده در معنایِ ارسطویی) باشند و وهمن برایِ آنان صورت (=در معنایِ ارسطویی) است.

برایِ یک بررسیِ جدیِ فلسفی از این معنی نگاه کنید به: ارسطو، در آسمان، ترجمهٔ اسماعیلِ سعادت، ص ۱۸۱: «........زیرا همواره نسبتِ جسمِ بالاتر [از نگرگاهِ آسمانی و زمینی] به جسمی که بلافاصله زیرِ آن است، نسبتِ صورت به ماده است».

۶-یعنی: کالبدِ مردم و جانور، پس از زدوده شدنِ تازشِ اهریمن و سپاهَش، که دیوان و دروجان و درندگان و خزندگانِ اهریمنی اَند، همان ویژستگیِ «جدایی‌ناپذیری» (=غیرمفارقیّت) اَمْشاسْپَنْدان را پیدا می‌کند.

۷-ارسطو، در کتابِ «مَتاگیتیک» [=متافیزیک]، دفترِ ششُم (=اپسیلون)، به سنجشِ دربارهٔ سه گونه دانش پرداخته است:

۱. دانش‌هایِ گیتیانه (=علومِ طبیعی)،
۲. دانش‌هایِ نِگرِوَرزانه (=علومِ نظری)،
۳. دانش‌هایِ بَغانی (=علمِ الهی / تئولوگیا).

برابرِ روشن‌نویسیِ ارسطو، هرکدام از این دانش‌هایِ برشمرده، گسترهٔ ویژهٔ خود را دارا ست:

۱. گسترهٔ دانش‌هایِ گیتیایی، «هستومندانِ جدایی‌پذیر (=مفارق)، جنبنده و پذیرایِ شَوَند و تباهی» است.

۲. گسترهٔ دانش‌هایِ نگرورزانه، «هستومندانِ جدایی‌پذیر (=مفارق)، ناجنبنده و تباهی‌ناپذیر» است.

۳. گسترهٔ دانش‌هایِ بَغان‌شناسی، «هستی‌دارانِ جدایی‌ناپذیر (=غیرِ مفارق)، ناجنبنده و تباهی‌ناپذیر» است.

دانشِ «بَغان‌شناسی» ارسطویی، دو دسته بَغان (=$\phi\varepsilon\omega$ / تِئو) را نیز بازمی‌شناسد: الف: بَغانِ جدایی‌ناپذیرِ ناجنبندهٔ تباهی‌ناپذیرِ دیدنی (=محسوس / هوشیدنی / دریافتنی).

ب: بَـغانِ جـدایـی‌ناپذیرِ نـاجنبنده‌یِ تـباهیْ‌ناپذیرِ نـادیدنی (=نـامحسوس / نـاهوشیدنی / درنیافتنی).

اکنون جـایِ آن است کـه دسـته‌بندیِ هسـتومندان، در نـزدِ ارسـطو و نـویسنده‌یِ ایـن روایت (کرده‌یِ ۵۱)، برسنجیده شود.

اما ما (گزارشگرِ کنونی)، سرِ آن داریم نکته‌ای و پرسشی دیگر را بررسیم: آیا می‌توان نظر داد که نویسنده‌یِ این روایت، آگاهی‌هایِ خود را با چند میانجی از برگْ‌نوشته‌هایی پراکنده و روبه‌پوسیدگی نهاده‌یِ «گزارشِ پهلویِ برخی نوشتارگانِ ارسطو» برگرفته باشد و برایِ ما، لا-بـه-لایِ روایت‌هـایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، به یادگار گذاشته باشد؟

روشن‌تر آنکه: در زمانه‌یِ شاهنشاهیِ انوشیروان، چکیده‌ای از کتابِ «مَتاگیتیک» [متافیزیک] و برخی نوشتارگانِ ارسطو به زبانِ پهلوی گزارش شده است که ازمیان رفته‌اند؛ ولی ترجمه‌یِ لاتین این گزارشِ پهلوی امروز در دست است؛ نسخه‌یِ لاتین زیرِ نام:

_Solutiones eorum de quibus dubitavit Chosroes persarum rex. 1885 «Supplem Aristotelicum»

در «Supplem Aristotelicum» به سرْویراستاریِ بایْ واتِرْ امروزه در واتیکان برجای است.

گمان و باورِ ما این است که برخی روایت‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، گزارشْ‌گونه‌ای از ته بساطِ خرمنِ حُسنِ آن گزارشِ پهلویِ بر باد رفته است و مترجمِ کنونی، امیدِ آن دارد در دفتری جداگانه به این مهم بپردازد.



۵۲. دربـــارهٔ‌ی فـــرمانْ‌فرمایی (=اداره) دادگرانه با کمکِ دین.

از آنجایی که دادگری (dādestān) جرثومه‌ی خِرَدِ خدادادی است، <پس>* با دینِ بهی نیز هَمْگِنِ و برادر است؛ باورمندی، پذیرش و رواج <ِ دینِ بهی>* از راهِ گسترشِ دادگری می‌باشد.

و از راهِ هر آن دادگری، خِرَدِ خدادادی در همه‌ی مردمان نیز هست؛ و از راهِ آن (=خردِ خدادادی)، تودگان ویژستگیِ خدایی <دارند>*.

و اما درباره‌ی بددینان، که آنان با پنهانکاری و رواج <ِ دینِ بد>*، زیانکاری‌های بـدینی را آنـچنان فـریبکارانـه (pad ˣfrēbkārīh) مـی‌پراگـنند (= تـبلیغ مـی‌کنند) کـه پـیاله‌ساز <ِ دروغینْ کار>*، با یکیْ‌نمایاندنِ سرب بجایِ زر، سُرب را به نامِ زر رواج می‌دهد (=قالب می‌کند).

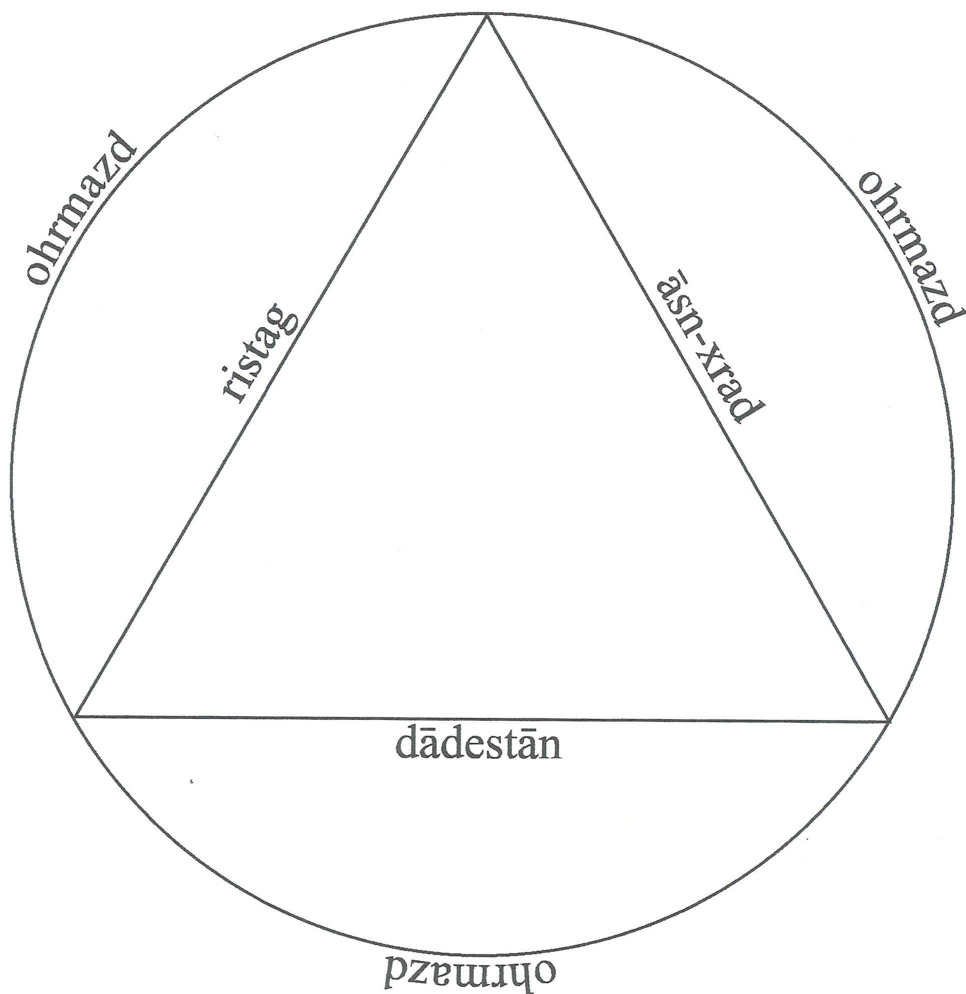
بر همین پایه است که، برابرِ اَندازشِ فرزانگان، بددینی <در خود>* ناآراستگی (=بی‌نظمی) نهفته دارد؛ و نیز برابرِ سنجه‌یِ(۱) این <شیوه از>* دادگری «بددینی نابود است».

همان‌گونه که برابرِ اندازشِ دینِ بهی، آرایه‌مندی (=نظم=ristag) تنها در دادگری ــ که با هم از یک تخمه اَند ــ دیده می‌شود؛ و به سببِ یکی‌بودنِ تـخمه‌هایِ ایـنان (=نـظم و دادگـری) بـا خِرَدِ خدادادی است که <هر سه>* از اورمزد اَند.

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-«سنجه» را برابرِ tarāzūg آورده‌ایم؛ نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌ی ۵۲) از این واژه مـعنایی نزدیک به «معیار» را در نظر داشته است.





نگاره‌ي آموزه‌ي کرده‌ي پنجاه و دو

۵۴. اِمکانِ فرجامِ <رستگارانه‌یِ>*(۱) مردم، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

هر یک از مردمان را <از هر طبقه‌ای>* می‌سزد که در فرجامْ به رستگاریِ روان <رسند>:(۲)

۱. شهریاران، بیش از هر چیز با ساماندهی، <رواجِ>* نظم و ترتیب و روشِ درستِ شهریاری بر گیهان.

۲. تکْ‌تکِ دینمردان نیز، بیش از هر چیز با رواجِ دین و باورمندی و پیوندِ ژرف با دینِ مزدایی.

۳. تودگان، بیش از هر چیز، با کار و کوششِ فرساخته درباره‌یِ تکْ‌تکِ آنچه که در <گستره‌یِ>* خویشکاریِ آنان است.

یادداشت‌ها

۱-«فرجامِ رستگارانه» را برابرِ handāzišn آورده ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده‌یِ این روایت از این واژه، در این جا، معنایِ «مقصد» و «پایانْگاه» را در نظر داشته است.

۲-یعنی: هر کس، بازْبسته‌یِ هر طبقه‌یِ مردمانه‌ای (=اجتماعی) که باشد، اگر در چارچوبِ اندازه‌شده، وظایف، آیین‌ها و خویشکاری‌هایِ مردمانه‌یِ خود را به رسایی و فرساختگی انجام دهد، سزاوار است که در آخرت به رستگاریِ روان رسد.



۵۵. مسأله پرسیدنِ (xwāyišn) دینْ‌آموز از هیربد در هفت موضوع.

۱. یکی اینکه، چه کسي در دارایی به پُرداشتگی[۱] می‌رسد؟

۲. دیگر اینکه، چه کسي به آسودگیِ جان می‌رسد؟

۳. دیگر اینکه، چه کسي <می‌تواند>* از گناه پرهیزد؟

۴. دیگر اینکه، چه کسي در <زمینه‌یِ>* خِرَد به افزونی دست می‌یابد؟

۵. دیگر اینکه، چه کسي فرّه<یِ یزدانی‌اَش>* رو سویِ درخشندگی دارد؟

۶. دیگر اینکه، مردم، گِرایان با دوستیِ کیانَند؟

۷. دیگر اینکه، چه کسي به ویراستگیِ تن و در پیِ آن به رستگاریِ روان می‌رسد؟

یادداشت‌ها

۱-«پُرداشتگی» را برابرِ hangadīh آورده‌ایم؛ معنایي نزدیکِ به غناء و استغناء.



۵۶. و پاسخ هیربد <به هفت مسألهٔ دینْ‌آموز>*، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

۱. کام می‌ورز و با رای-و-روش (=با تدبیر) گام بردار؛ آن زمان است که تو <براستی>* پُرداشته از دارایی می‌شوی.

۲. کمبودها<یِ زندگانی>* را با چشمِ داشتن بنگر؛ آن زمان است که شاد از جهانْ‌آفرین ای و آسوده جانی.

۳. <همیشه>* به جهانْ‌آفرینِ همه‌آگاه بیاندیش(؟)؛[1] تا پرهیخته از گناه باشی.

۴. در دَمدَمایِ پگاه[2] درکارِ دانش اندیشه کُن؛ تا در <زمینهٔ>* خِرَد به افزونی رسی.

۵. به همهٔ آفریده‌ها<یِ اورمزدی>* با نظري نیکو بنگر؛ تا نزدِ مردمان فرّه<یِ یزدانی>*اَت به درخشندگی رسد.

۶. با مردم آمیز(؟) [یا نیز: به مردم بیاندیش] و گِرایان به دوستیِ مردم باش؛ تا مردم با تو بسي به دوستی <گِرایَند>*.

۷. <دیوِ>* دروغ از تن <و جانِ>* خود بیرون کُن تا تنَت ویراسته و روانَت به رستگاری رسد.

یادداشت‌ها

۱-«بیاندیش» را برابرِ واژه‌اي از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را با تردید mēn خوانده‌ایم؛ «اندیشه کُن» نیز معنی می‌دهد؛ شاید نویسندهٔ این روایت معنایي نزدیک به: «همیشه خدا را در نظر دار» را در اندیشه داشته است.

۲-«دَمدَمایِ پگاه» را برایِ ōšbām آورده‌ایم؛ چنین‌می‌نماید که نویسندهٔ این روایت، اندیشیدن در دَمدَمایِ پگاه را بِهْترین و مناسب‌ترین زمانِ به‌کارگیریِ نیرویِ هوش می‌دانَد: ما واژهٔ ōšbām [ōš (هوش) + bām (رخشندگی) (=)] را با «تنویرِ فکر» از نظرگاهِ معنایی بسي نزدیک می‌دانیم.



۵۷. در این نکته که، داناییِ <برگرفته از>* دینِ مزدایی، <خود>*، سرتاسر برگرفته از هستشِ[۱] دینِ مزدایی است، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

هَستشِ داناییِ دین مزدایی —از آنجایی که پتیاره‌هایَش افراط و تفریط است— درگوهرِ خود «میانه‌روی» ست؛ زیرا <میانه‌روی، برسازنده‌یِ>* ذاتِ دینِ مزدایی است.

همستیزنده‌یِ با دانایی <ِ دینِ مزدایی>* افراط می‌باشد؛ که همزادِ دروغینِ دین است؛ و پتیاره‌یِ < دینِ مزدایی>* تفریط[۲] است.

بر[۳] پایه‌یِ آنچه از ویژگانِ بهدینی و پایبندانِ به داناییِ نیکو بدست می‌آید، زیرْبُنیادی‌ترین باورِ دینِ بهی و ویژه‌ترین گونه‌یِ دانایی، سرتاسر ریشه در هَستشِ دینِ مزدایی دارد.[۳]

<درستیِ>* همه‌یِ اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهایِ دانایانه، و، <درستیِ همه‌یِ اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهایِ دانایانه‌یِ>* آن کسانی هم که به <درستیِ>* دینِ مزدایی و <کارآیندیِ>* زمزمه‌ها<یِ این دین>* پی نبُرده‌اند، همه و همه، ریشه در بود-و-باش و رازْآشکاریِ دینِ مزدایی دارد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.

یادداشت‌ها

۱-«هَستش» را برابرِ hastīh آورده‌ایم؛ به‌گمانِ ما، نویسنده‌یِ این روایت از این واژه، معنایی نزدیک به «وجود» و «بود-و-باش» را در نظر داشته است؛ می‌توان «هَسْتندگی» نیز ترجمه کرد.

۲-یکی از معناهایِ «افراط»، در این روایت (۵۷)، این‌گونه توانستی بود: ریزبینی‌هایِ ملالْ‌آور و مؤمنْ‌کُش درکارْبَستِ مناسکِ دینی؛ و یکی از معناهایِ «تفریط» این‌گونه توانستی بود: ندیده‌گرفتن و به کنار نهادنِ بایستگانی‌هایِ (=واجبات) دین.

۳-این عبارت را این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:

«از آنجایی که دینِ بهی مقیمِ ویژسته‌ترین دانایی‌هایِ نیکو است، پس، ویژه‌ترین گِرَوِشِ به بِهدینی و ویژه‌ترینِ دانایی، همه و همه، از دینِ مزدایی هستی <می‌گیرَد>*.



۵۸. درباره‌یِ شهریاری و دین، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

از بنیاد، هَستشِ شهریاریْ <استوار>* بر دین و دین بر شهریاری است.

در این جُستار (ī andar ān wāzag) از آموزه‌هایِ دینِ بهی <برمی‌آید>* حتی آنانی که کیشی ناسازگار <با دینِ بِهی>* دارند در این نکته ایشان نیز همداستان اَند که: شهریاریِ آنان نیز از سامانِ دین و دینِ‌شان از شهریاری سامان می‌یابد.

بر همین پایه است که، بُنیادِ دینِ بهی <استوار>* بر این گفته‌یِ زیرینْ‌بُنیاد است:

«باورِ به بندگی در برابرِ اورمزد از بُنِ جان [یا نیز: باورِ ژرفانه به فَرآراستگیِ مطلقِ اورمزد (ohrmazd bowandagīh)] و بزرگداشتِ دین <ِ او>*».

<این دو>* از یکدیگر جدایی‌ناپذیر اند: بزرگداشتِ شهریاریِ ایرانی، <تنها>* از دین <ِ ایرانی>* برمی‌خیزد؛ بندگیِ اورمزد <و سامانِ>* دینِ مزدایی از شهریاری <ِ ایرانی>* برمی‌خیزد.

بَرازش و سودِ این دو (=دین و شهریاری)، بیش از هرچیز، هرچه بیش‌تر و فراگیرتر درپیوستنِ به <همه‌یِ>* آفریده‌ها ست: زیرا از راهِ یکی شدنِ شهریاری و دینِ بهی ست که شهریاری استوار می‌گردد (ī rāst xwadāyīh)؛ و <نیز>* از راهِ یکی شدنِ دینِ بهی با شهریاریِ استوار، دین با شهریاری، وحدتِ کلمه (ham wāz) می‌یابد.

از این روی، شهریاری، از پایه، همان دین است و دین همان شهریاری است؛ به همین گونه، نبودِ شهریاری (a-xwadāyīh = آنارشیزم) نیز به بددینی و بددینی به ناستواریِ شهریاری می‌انجامد.



۵۹. دربـاره‌یِ نـیک و نـیک‌تر و نـیک‌ترین <گِـرایش>*، و نـیز دربـاره‌یِ بـد و بـدتر و بدترین <گِرایش>* در مـیانِ مـردم، بـرابـرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

<گِرایشِ>* نیک: به گونه‌ایِ فراگستر، باورِ ژرفِ تودگان به دینِ اورمزدی، به یوبه‌یِ نزدیکی به اورمزدِ جهانْ‌آفرین می‌باشد.

نیک‌تر و نیک‌ترین <گِرایش>* در میانِ تودگان: <به ترتیب:>* تقرّبِ بیشْ‌تر و بالاترین اندازه‌یِ تقرّب به دینِ اورمزد، به یوبه‌یِ نزدیکیِ بیشْ‌تر و بیشْ‌ترین اندازه‌یِ نزدیکی به بنیادِ همه‌یِ نکویی‌ها، همان اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

<گِرایشِ>* بد: به سانیِ همه‌گیر، باورِ ژرفانه‌یِ تودگان به دینِ بد، بـه یـوبه‌یِ نـزدیکی بـه زَدارمینو می‌باشد.

بدتر و بدترین <نوعِ گِرایش>* اندر میانِ تودگان: <به ترتیب:>* تقرّبِ بیشْ‌تر و بیشْ‌ترین اندازه‌یِ تقّرب به بددینی، به یوبه‌یِ نزدیکیِ بیشْ‌تر و بیشْ‌ترین اندازه‌یِ نزدیکی به بـنیادِ هـمه‌یِ بدی‌ها، زَدارمینو، است.

<آن دسته از>* کیش‌داران که: «**بُنِ بدی بهمراهِ بُنِ نیکی، همان ایزد است**»، <باوریِ بُنیادین از>* کیشِ ایشان است، و مدعی‌اند که «**کیشِ بد، به همان گونه، همراهِ کیشِ نیک منسوب به ایزد (ō yazd paywand) است**»، <چاره‌ایِ ندارند جز اینکه>* بگویند: «**بدی و بَدان نیز خواهانِ تقرّبِ به ایزدَند؛ به همان گونه که نیکی و نیکان <خواهانِ تقربِ به ایزدَند>***».(۱)

یادداشت‌ها

۱- یعنی: اگر بنا ست که: بُنِ بدی و بُنِ نیکی یکی باشد، پس آنگاه تقرّبِ بَدان به بُنِ همه‌یِ بدی‌ها، به همان جایی می‌انجامد که تقّربِ نیکان به بُنِ همه‌یِ نیکی‌ها.



۶۰. دربارهٔ‌ِ خداوندگاریِ مردم <بر خویشتن>*، و رای-و-روشي که بر آن مترتب است، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

برابرِ آفرینش و دَهشِ خداوند، جانِ همه‌یِ مردم بر تنِ‌شان خداوندی دارد.

<آفریدگار>* برایِ یاريِ ایشان، در اندرونِ تنِ‌شان <قوه‌یِ>* خودآگاهی (bōy) را آفریده است؛ و از راهِ آن (=نیروگانِ خودآگاهی)، نیرویِ یاد (=wīr=حافظه) را ـــ که خواستار و یابنده‌یِ دانش است؛ و <نیز مردمان را یاری داده است>* با نیروگانِ هوش که آن، پایندان و نگه‌دارنده<یِ یادْمان‌ها>* ست؛[۱] و نیز از راهِ نیروگانِ خِرَد که نگاهبان (nigerīdār / مداقه‌گر) و گزینشگر و کارگر در <بدست‌آوریِ>* دانش است.

پاکی و گشادگیِ مسیرِ <قوه‌یِ>* اَخْوْ[axw / اندیشگی(؟)] به اندیشه‌گاه، به نزدیکیِ یزدان (pad......ō) و نیز به بینشِ بَرین (=اعلی)[۲] می‌انجامد.

در <ساحتِ>* برونیِ تن، شش[۳] «ترجمان» آفریده شده‌اند که <هر کدام>* جُداجُدا <برایِ کاري>* ویژگی یافته‌اَند، که از آن میان پنج تایِ‌شان «سُهِش» نامیده می‌شَود؛ که اینان اند: **۱.بینایی، ۲.شنوایی، ۳.چشایی، ۴.بویایی، ۵.بَساوایی**؛ که از بیرون چونان روزنه‌ايِ آماده شده‌اند تا گذردهنده‌یِ روشنیِ بایسته به <اندرونِ>* خانه از بهرِ خانهْ‌خدای (kē kard ēstēd) (=اندیشگی) باشَند؛ و یکیِ دیگر، <ششُمین>*، از بنیاد <کرد-و-کارَش>* ترجمان است و «زبان» نامیده می‌شود؛ و آن (=زبانِ مترجمِ آگاهی‌ها)، آورنده‌یِ آگاهی‌هایِ خانهْ‌خدای (=شخص / کَس / اندیشگی) از اندرونِ او به بیرون<ِ او>* ست؛ و نمایانگرِ هر آنچه خواست و دلآهنگِ او ست.

بر این سامان، همه‌یِ مردم برایِ خداوندگاری بر خویشتن و آزادْکامی (=مُختاری)، به کمکِ آن خداوندگاری، آماده شده‌اند.

اینان (=مردمان) نیز، درست به مانندِ گیهانْ‌خدیو (=خدایِ جهان) که هنگامِ شهریاری بر گیهان کارگزارانی را به <خدمت می‌گیرَد>* (kāmgārān)، می‌توانند با کاربُردِ درستِ ابزارها<یِ تنانی>*، دانایانه، خداوندگاری را نیز بر تنِ خویش راهْبَری کنند؛ <پس آنگاه است که

اینان نیز شایسته اَند>* **«شهریارِ نیکو»** نامیده شوند؛ و این شهریاری <ِ نیکو بر تنِ خود>*، به‌ناب‌ترین خوشبختیِ جاودان خواهد پیوست.

چنین شهریاری‌اي، <همان سرنمونه‌يِ>* جهانِ مینوی (mēnōg axwān=عالَمِ مِثال)، فرازترین و بَرینْ‌پایه‌ترینِ شهریاری‌ها خواهد بود.

اگر که ابزارها<يِ تَنانی و جانی>* به بَدی و با آگاهی‌هايِ نادرست بکار بُرده شَوَند، این شهریاری <ِ مردمان بر تنانِشان>* و نیز یکپارچگی‌اَش برمی‌گسلد؛ و، به دوزخِ آکنده از بدی نگونسار می‌شود؛ و <همچون>* شهریاريِ شوربخت و سرافکنده (؟) [یا نیز: سرنگون شده] خواهد بود.

از آغاز<ِ آفرینش>*، اندام‌هايِ دادارْاورمزد، <به میانجيِ اَمْشاسْپَنْدان>*، اندر میانِ آفریده‌هايِ گیتیایی <حلول کرده>* است:

به میانجيِ وَهْمَن، دادارْاورمزد مقیمِ اندیشگی (axw) است؛

به میانجيِ سْپَنْدَرْمَذ، مقیمِ یادگاه (wārōm) است؛

و به میانجيِ سروش، مقیمِ اندیشه‌گاه (mēnišn) است؛

شهریارِ فرساخته و مهربان و فرآراسته و دادگر و نیکوفرمان، همان **پارسا مرد** است؛ آنکه اندام‌هایَش <در سازگاری>* با ابزارهايِ تنانی و جانيِ <اورمزد>* است.(۴)

<اکنون دربارهٔيِ>* اندام‌هايِ مردِ پارسا <که در سازگاريِ با ایزد است>*:

<نیرويِ هوشِ مردِ پارسا>*:

از راهِ هوش، زمانی که به یاريِ آگاهی‌ها(؟) [و یا نیز: از راهِ هوش، و از راهِ آگاهی‌هايِ یزدانی(؟)](۵) بر آفریده‌هايِ جاندار و بی‌جان (dāmān dahišnān) اِحاطه دارد، همْ‌سازگارِ <با ایزد>* است (ham passazag)؛ آنگونه که آسمان <فراگیرِ همه چیز است>*.

<نیرويِ یادِ مردِ پارسا>*:

از راهِ <نیرويِ>* یاد، زمانی که به یافته‌هايِ درستِ دانش دست می‌یابد، همْ‌سازگار با ایزد است؛ همچون آتشِ تندپو.

<نیرويِ خِرَدِ مردِ پارسا>*:

و از راهِ خِرَد، هنگامي که دانشمندانه دربارهٔيِ کارها و چیزها بسي در پُرس-و-جويِ آگاهی‌هايِ <رَسايِ>* دینِ بهی ست ـــ که خود، <ذاتِ قوه‌يِ>* گزینش می‌باشد ـــ همْ‌سازگار با

ایزد است.

و از راهِ تقدّس (abzōnīgīh) و آرمانْ‌گرایی‌ای که به آن [=پُرس و جویِ دانشمندانه / یا نیز: تقدّس] دوسیده است، سرنمونه‌یِ (parwānag) گفتار و کردار است و همْ‌سازگار با ایزد است.

<دلِ مردِ پارسا>*:

از راهِ دل، با برترین دلیری‌ها، بی‌باک نسبت به هر آنچه دیدنی است و بی‌ترس از هر آنچه نادیدنی است، همْ‌سازگار با ایزد است.

<چشمِ مردِ پارسا>*:

از راهِ چشم، با خوبْ‌چشمی، خورشیدِ دومین است و همْ‌سازگار با ایزد است.

<گوشِ مردِ پارسا>*:

از راهِ گوش، زمانی که در خوبْ‌نیوشیدنْ همچون سروش همْ‌سازگار با ایزد است.

<زبانِ مردِ پارسا>*:

و از راهِ زبان، زمانی که در راستْ‌گفتاری همترازِ رَشْنْ است، همْ‌سازگار با ایزد است.

<دستِ مردِ پارسا>*:

و از راهِ دست، زمانی که به نکویی در کار-و-وَرْزْ است، همْ‌سازگار با ایزد است.

<پایِ مردِ پارسا>*:

و با پای، زمانی که در پارسایی پیش می‌رود و همیشه کوشاست، همْ‌سازگارِ با ایزد است.

و به همین گونه، با دیگرِ ابزارهایِ تنانی و جانی، همْ‌سازگار با ایزد است.

یادداشت‌ها

۱-به گونه‌ای خِرَدْوَرانه، می‌باید که نیروگانِ هوش (ōš)، خواستار و یابنده‌یِ دانش باشد و نیروگانِ یاد (wīr) پایندان و نگه‌دارنده‌یِ یادمان‌ها؛ ولی سخنِ پهلوی،در این روایت، به گونه‌ای دیگر است؛ ما (=گزارشگرِ کنونی) در ترجمه از نوشتارِ پهلوی پیروی کرده‌ایم، هر چند که آن را خِرَدْپذیر نمی‌دانیم.

۲-سخن بر سرِ این است که: تنها جان‌هایِ پاک و نیالوده به گناه می‌توانند به دانش و بینشِ فرازین و بَرین و اعلی، و به دیدارِ با بُنِ راستی (=حق) نایل می‌شوند.

۳-نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۶۰)، در بسترِ سخنِ پهلوی، نخست، چهار قوه‌یِ درونْ‌هوشی (=ذهنی) را نام می‌بَرد که: شعور (=bōy / اِشعارِ به‌نفس / خودآگاهی)، حافظه (=wīr / یاد)، هوش (=ōš) و خِرَد اَند (=xrad)؛ پس از آن به برشمردنِ ابزارهایِ شش‌گانه‌ای می‌پردازَد که در ساحتِ برونیِ تن، از آفرینش، کارگذاشته شده‌اند: یعنی پنج دریافتگر (=حواسِ پنج‌گانه / هوش‌هایِ پنج‌گانه) و زبان که رویِ هم شش تا می‌شوند ولی ابزار و اندامه‌یِ هفتُمین را نام نمی‌بَرَد؛ شاید نگارشِ هفت([illegible])، در بُنْ‌نوشتِ پهلوی، کژْنویسیِ رونویسْ‌کنندگانِ سپستر است.

۴-از آنجایی که اورمزدِ جهانْ‌آفرین، به میانجیِ اَمْشاسْپَندان، در جهانِ مادی حلول کرده است ــ برابرِ فراگفتِ نویسنده‌یِ این روایت، آنهم در اندام‌هایِ تنانی و جانیِ مردِ پارسا ــ و جهان، ابزارهایِ تجّلیِ وی اَند، پس، مردِ پارسا، با پارسایی و فرآراستگی‌اَش در پیکرِ جهانِ کِهین، هَمانَسته‌یِ جهانِ مِهین است؛ که آن جهان، ابزارهایِ تنانی و جانیِ اورمزدِ دادار اَند؛ و این، گزارشی دیگر از «خلیفةالهیِ انسان» است.

۵-قرائت و ترجمه‌یِ احتمالیِ دوم را درونِ قلاب آورده‌ایم؛ برایِ این قرائتِ دوم نگاه کنید به: یادداشت‌ها،18,60.] (م).



۶۱. دربارهٔ ِ <راه‌هایِ>* به آشکاری رسیدنِ ذاتِ زَدارمینو <در گیتی>*، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

ذاتِ پدیدارِ(۱) زَدارمینو، به میانجیِ اَکومن در اندیشگی (axw) و منش، و به میانجیِ <دیوِ>* تَرومد در (tar) <قوهٔ‌ِ>* یاد (wārōm)، و به میانجیِ <دیوِ>* خشم اندر اندیشه‌گاه سرریز می‌شود؛ <پس آنگاه در زمین>* به بیدادگر و خشم‌گیر و فرماندهِ بد و ستم‌کامه و سیاست‌باز و تبه‌خو و بدکاره دوسیده می‌شود؛ بدین شیوه است <خلیدنِ زَدارمینو>* در اندام‌هایِ تنانی و جانی <ِ مردِ تبه‌خو>.(۲)

اندام‌ها و قُوایِ مردِ تبه‌خو <که می‌شاید خَلِشگاهِ زَدارمینو در جهانِ مادی گردد>:(۳)

<قوهٔ‌ِ یادِ مردِ تبه‌خو>*:

از راهِ <قُوهٔ‌ِ>* یاد (wīr)، زمانی که دچارِ زودباوری(؟؟) می‌شود، <خَلِشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<قُوهٔ‌ِ هوشِ مردِ تبه‌خو>*:

از راهِ <قوهٔ‌ِ>* هوش، زمانی که کینه به فراموشی نمی‌سپرد، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

با بدی کردنِ به اندیشهٔ‌ِ نیک و دوررانـدنِ(؟) همیشگی و همه‌جایِ (hamēšag ud hamēšag) اندیشهٔ‌ِ نیک، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<خواهش‌هایِ تن‌پرستانهٔ‌ِ مردِ تبه‌خو>*:

از راهِ خواهش‌ها<ی تن‌پرستانه>* زمانی که برایِ همگان خواهانِ بدی است (anāgīh abāyistan)، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

از راهِ <دیوِ>* آز، که آهنگِ آن دارد جهان را به یک دَم(؟؟) بیوبارَد، <زَدارمینو از رهگذارِ مردِ تبه‌خو در جهانِ مادی می‌خلد>*.

از راهِ <دیوِ>* شهوت، با بهره‌گیری از آموزه‌هایِ بددینی، در بدی‌ای فراگیر، افروخته در دود و دَمِ شهوانی، و با کمکِ(؟) <دیوِ>* تَرومد، <زَدارمینو>* همپیوستهٔ‌ِ حواسِ تنانی می‌شود و

<در جهانِ مادی می‌خلد>*.

از راه آشموغی، چونان جُرجِ(؟) کلیسایی‌ْآیین، <زَدارمینو در جهانِ مادی می‌خلد>*.

قوه‌ی بیناییِ زَدارمینو، چشمِ اهریمنی (āš) است که <می‌خلد>* در <چشمِ>* افراسیاب که رَشکْبَرِ تمامیِ آفریده‌هایِ نیکو<یِ اورمزدی>* است و <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<مردِ تبهْ‌خو>* از راهِ دلِ اهریمنی‌اَش (؟؟)، همترازِ ضحاک می‌شود و بی‌اندازه بدی بر دینِ بهی روا می‌دارد و <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<مردِ تبهْ‌خو>* با دستِ اهریمنی‌اَش زماني که دست به کارهایِ بد می‌زند، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<مردِ تبهْ‌خو>* با پایش، اهریمنانه، به بدی، هَمانسته‌یِ دزدان و درندگان می‌دود و <زماني که>* در کارِ کُشت-و-کشتارِ جهانیان است، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

یادداشت‌ها

۱-«پدیدار» را برابر wēnābdāg آورده‌ایم؛ این عبارت را این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:

«زَدارمینو، به میانجیِ اَکومن در اندیشگی (axw) و منش، و به میانجیِ <دیوِ>* تَرومد بر روی (tar) <قوه‌یِ>* یاد (wārōm)، و به میانجیِ <دیوِ>* خشم اندر اندیشه‌گاه سرریز می‌شود و <در جهانِ مادی>* به پدیداری می‌رسد».

۲-درهم‌ریختگیِ بافتِ سخن در این روایت (کرده‌ی ۶۱) به اندازه‌اي ست که می‌تواند هر ترجمه‌اي را با درجه‌یِ بالایي از احتمال رو-به-رو کند؛ همچنان که ترجمه‌یِ ما را. ولی از آنجایي که ساختارِ سخن در همانندی با روایتِ پیش از این (کرده‌ی ۶۰) است، این همانندی می‌تواند در فهمِ نوشتارِ پهلوی کمک کند.

۳-پس از این، نویسنده‌یِ این روایت، نشان می‌دهد که زَدارمینو و لشکریان‌اَش هر کدام جُداجُدا با یک-یکِ ابزارهایِ جانی و اندام‌هایِ تنانی و خواهش‌هایِ نفسانیِ مردِ تبهْ‌خو و تبهْ‌کام درمی‌پیوندَند و در جهانِ مادی، به پیکرینگی، پدیداری و آشکاری می‌رسند.



۶۲. دربـارهٔ‌ِ خـاستگاهِ رسـیدنِ دانش و رامش، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

همانا دانش و رامش، هر دو، نشانْ‌پذیرفته از <دو گونه>* نیروگان <ِ جان>* اَند: دانش از راهِ نیرویيِ <بیرونی>*، و رامش از راهِ نیاز<ي درونی>* نیروگانِ جان اَند [یا نیز: جان را نیرو می‌دهند].

دانش به میانجیِ <قوه‌یِ>* اندیشگی (axw)، و رامش، به میانجیِ کامْ‌خواهی (kāmag / خواهش) راه به اندیشه‌گاه می‌بَرَند.

به سببِ تیزرسیدن <ِ آگاهی‌هایِ برونی>* به اندیشه‌گاه است که دانش <در قوه‌یِ اَخْوْ فراهم می‌آید>*؛ اگر راهي که از <قوه‌یِ>* اَخْوْ (=اندیشگی؟) به اندیشه‌گاه <می‌رسد>* فرآراسته و پاک باشد، <دانش و>* بینشِ مینَوی نیز دست خواهد داد.(۱)

<و این پاکی و فرآراستگیِ راهِ «اَخْوْ» به اندیشگاه>* برایِ رامش نیز اندکي(؟) برانگیختگی(؟) همراه دارد.

یادداشت‌ها

۱-بسنجید با کرده‌ی ۶۰، بند ۳:

pākīh ud wišādīh ī rāh az axw ō mēnišn, pad nazdīktōmīh ī ō yazd, ō-iz ‘mēnōg wēnišnīh’ ī rasēd.



۶۳. دربارهٔ‌یِ <اندازه‌یِ>* توانِ مردم در پذیرفتنِ رامش، در این جهانِ آکنده از بیم، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا رامش، <برآمدِ>* دو گونه خوشروانی است:

۱. خوشروانیِ برخاسته از قوایِ <درونیِ>* جان؛ هَمْگِن با خِرَدِ خدادادی (=عقلِ بالملکه)؛ برخیزنده از اندرونِ <جان>* به بیرون؛

۲. خوشروانیِ رسیده بر جان؛ هَمْگِن با خردِ شنیداری (=عقلِ مُکتَسَب)؛ آینده از بیرون به اندرون <ِ جان>*.

خیزشِ بیم نیز بر دو گونه است:

۱. آخیزنده از اندرون< ِ جان>*؛ همچون نیازِ برخاسته از ناخرسندی (=نبودِ قناعت و اِقناع)؛

۲. آخیزنده از بیرون؛ رسیده به اندرون< ِ جان>*؛ همچون ناداریِ برخاسته از خانه‌خرابی.

وَهْمَن، سرچشمه‌یِ رامش< ِ راستین>* و سرچشمه‌یِ خردِ خداداد است.

اَکومَنْ، خاستگاهِ شهوتِ افزاینده‌یِ بیم است.

وَهْمَنْ، از سویِ سْپندارْمینو به مردمان می‌رسد؛ و اَکومَنْ از سویِ زَدارمینو بر مردمان می‌تازد.

و اندر <جانِ>* مردمان، وَهْمَن خانهْ‌خدای است و اَکومن درگذرنده؛ و کسی که خانهْ‌خدای است، جایگاهی <ویژه‌یِ خود>* را دارا ست. و کسی که درگذرنده است، فرارسیده <از بیرون>* است.

به اندازه‌یِ جایگیریِ پایگان‌هایِ فرازین و میانین و فرودینِ وَهمَن در <منشِ>* مردمان، به همان اندازه پایگان‌هایِ رامش< ِ راستین>* برخاسته از منشِ وَهمنی و نیکْ‌اندیشیِ برخاسته از خردِ خدادادی <در جانِ مردمان جای خواهد گرفت>*.

هر اندازه که اَکومن در <منشِ>* مردمان جای گرفته باشد، به همان اندازه بیم ــ برخاسته از منشِ بدِ اَکومنی، غارتْ‌گرِ خردِ خداداد در دلِ مردمان ــ اندر تنِ <مردمان>* پله-و-پایگاهی سزاوارِ هر تن می‌یابد.

****

<دربارهٔ اندازهٔ>* زورآوریِّ رامش و یا بیم اندر دلِ مردمان:

هر اندازه که خِرَدِ شنیداریِ <استوار بر آموخته‌هایِ>* برونی، رو سویِ خردِ خدادادی کند، آبادانیِ و شهریاریِ به‌کامْ، به وَهْمَنْ درپیوسته گردد؛ به همان اندازه رامش بر بیم زورْآور می‌گردد؛

هر اندازه‌که بدآگاهی و شوربختی و شهریاریِ ناکام، به اَکومن درپیوسته گردد، به همان اندازه بیم بر رامش زورمند می‌گردد.

اینکه، اندر گیتی <ِ پر از بیم>*، مردمانِ میرا، سرتاسر آکنده از خردِ نابِ وهمنی و <یکسره>* رها از بداندیشی‌هایِ اَکومنی و رها از بدآگاهی‌ها باشند [یا نیز: رها از بداندیشی‌ها و بدآگاهی‌هایِ اکومنی باشند]، و یا اینکه <باژگونه>*، لبالب از بداندیشی‌های اَکومنی و بدآگاهی‌ها [یا نیز: لبالب از بداندیشی‌ها و بدآگاهی‌هایِ اکومنی]، و <سرتاسر>* تُهی از خردِ <نابِ>* وَهْمَنی باشند، نشدنی است؛ و بر همین پایه، هیچ کس نیست که دارایِ رامش و خِرَدیِ یکسره تهی از (hamāg....ī tuhīg az) بیم و نابخردی، و یا، بیم و نابخردیِ سرتاسر تهی از رامش و خِرَد باشد؛ به همان گونه نیز، هیچ کس در فرازترین جایگاهِ رامش و خردِ تهی از بیم و لبالب از دانش، یا، در فرودترین جایگاهِ بیم و بدآگاهیِ مطلقاً تهی از رامش و تهی از دانش <ایستانده>* نخواهد شد (nē.....kas.......bawēd). [یا نیز: پیدا نخواهد شد].

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۴. دربارهٔ‌یِ افراط و تفریطِ دانش و رامش نزدِ مردم، برابرِ آموزهٔ‌یِ دینِ بهی.

دانش را <دو آفت>* است: افراط و تفریط؛ رامش را <یک آفت>*: افراط.[۱]

<و اما>* تفریطِ دانش ـــ آنگونه که از آموزه‌هایِ دین <بر می‌آید>* ـــ این است: نرسیدنِ (a......rasišn) ماده‌یِ(؟) دانش به <مرزِ>* اعتدال.

نزدِ مردمان، رامش، از راهِ دانش است که از «سرریزی» (rēdīh) محافظت می‌شود؛ که <سرریز شدنِ رامش>* همزادِ دروجیِ رامش است.

<نزدِ مردمان،>* دانش، به میانجیِ رامش است که از «داده‌هایِ حسِّ ظاهر»[۲] (=داده‌هایِ نمایشیِ بر سُهِش) محافظت می‌شود؛ <همان داده‌هایِ ظاهری>* که همزادِ دروجیِّ دانش <ِ راستین>* اَند.

و <تنها>* از راه یگانَسته شدنِ میانه‌رَوانه (=معتدلانه) و درستِ این دو نکویی[۳] ـــ که اینانند: <دانش و>* رامش ـــ نزدِ مردم، شخص، به گونه‌یِ میانه‌رَوانه، در سرشت و خیم <و خوی>*، دادگستر و باورمند و مهرورز و دلیر و نیکْ‌بخت (=سعادت‌مند) و رامشْ‌خواه می‌گَرَدَد (bawēd).

هر اندازه که رامش <ِ به‌اندازه>* از یگانَسته شدنِ با دانش کاستی گیرد، به همان اندازه «دانش‌هایِ نمایشی» (=علمِ ظاهری)، که همزادِ دروجیِّ دانش اَند، بر دانش <ِ راستین>* چیرگی خواهند یافت، و جایگاهِ دانش <ِ راستین را در اندیشه‌گاه>* باز پس خواهند گرفت؛ و دانش <ِ راستین، زیرِ تأثیرِ دانشِ ظاهری>*، فراتر از گستره‌یِ معتدلانه‌یِ پاسخ‌هایِ خویش[۴] <در فراگُشایی و حلِّ دشواری‌ها و معضلاتِ دانشیِ جهان>* در دامِ همزادِ دروجیِ دانش می‌افتد (ō brādarōd)؛ و چنین کسی <با چنین دانش و رامشِ نابه‌اندازه>*، کمتر مسؤولِ اندیشیدنِ <خِرَدوَرزانه‌یِ>* خود خواهد بود و گفتارهایی نامتوازن[۵] <خواهد داشت>*.

****

<تباهیْ‌پذیریِ بیش از اندازه‌یِ رامش <ِ میانه‌روانه:>*

در <روندِ>* تباهیْ‌پذیریِ بیش از اندازه‌یِ رامش <ِ میانه‌رَوانه>،[۶] چیرگیِ فزون از اندازه‌یِ دانشِ پنداری (=ظاهری / نَمایشی) و بازپس‌گیریِ بی‌اندازه‌یِ جایگاهِ دانش روی خواهد داد: <در پیِ آن>* چنین کسی، دارایِ خویِ بازگونه، جان و دلِ آشفته، بیهوده‌گو و گِراینده به نادانی

خواهد بود.

<تباهی گرفتنِ مطلّقِ رامش:>*

در <رونِدِ>* تباهیْ گرفتنِ مطلّقِ رامش، سرتاسر، جایگاهِ دانش، <در اندیشه‌گاهِ شخص>*، باز پس گرفته خواهد شد و نبودِ مطلّقِ دانش<ِ راستین>* سربرخواهد آورد؛ چنین کسی، فرازترین نمونه‌یِ <انسانِ>* تهی از دانش و، فرازترین گونه‌یِ نبودِ رامش<ِ راستین>* خواهد بود؛ و جان و خویِ او سرتاسر نابخودْآگاه می‌شود.

و هر اندازه که دانش<ِ راستین>* از همانَسته‌شدنِ با رامش <در جانِ شخص>*کاستی گیرد، به همان اندازه «سرریزی» (=افراطِ رامش) ــ که همزادِ دروجیِ رامش است ــ بر رامش چیرگی خواهد یافت، و جایگاهِ رامش را <در اندیشه‌گاهِ شخص>* باز پس خواهد گرفت؛ آنهم از راهِ فراتر رفتنِ رامش در پاسخِ معتدلانه <به نیازِ جان>*؛ و <رامش>* تن به همزادِ دروجیِ خود (=سرریزی) خواهد سپرد: چنین کسی، مطربْ‌صفت و سرودخوان و بسیار خنده‌کنان و دلقک خواهد شد.

<تباهیِ بیش از اندازه‌یِ دانش:>*

در <رونِدِ>* تباهیِ بیش از اندازه‌یِ دانش، چیرگیِ بیش از اندازه‌یِ «سرریزی» (=همزادِ دروجیِ دانش)، و بازپس‌گیریِ بیش از اندازه<یِ جایگاهِ دانش و نبودِ رامشِ راستین در جانِ شخص روی خواهد داد>*: چنین کسی، نابودکننده‌یِ سرودها<یِ دینی(؟)>* می‌شود و لوده می‌گردد.

<تباهیِ سرتاسرِ دانش:>*

به سببِ تباهندگیِ سرتاسرِ دانش، چیرگیِ مطلقِ رامش <در اندیشه‌گاهِ شخص روی خواهد داد>*: چنین کسی، به سببِ افراطِ در رامش (=«لبریزی») و تُهی‌شدنِ سرتاسر از دانش، سرافکنده و خوارکننده‌یِ سخن (؟) و بی‌شرم خواهد گشت.

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-پس از بخشْ‌بندیِ دانش و رامش در این عبارت، خواننده انتظار دارد که نویسنده، سه جُستارِ پیشْ‌گفته را ــ یعنی افراط و تفریطِ دانش و رامش را ــ شرح و بسط دهد و فراخ‌تر نویسد؛ ولی، آنچه که درپی می‌آید، تنها شرح و شناسه‌یِ «تفریطِ دانش» است. درهم‌ریختگی و آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن در این جا نیز آشکار است؛ گفتنی ست که نویسندگانِ دینْ‌کرد، جُستارِ «افراطِ دانش» را در کرده‌یِ ۱۰۴، بند ۲، به زیر اندرِ سخن برده‌اند؛ عبارتِ آنان چنین است:

freh-būd, abar-mēnišnīh, u-š mēnēd kū: ˣman dānam kū man frāz <ud> abar.

۲-«داده‌هایِ ظاهرِ بر سُهِش»، یا، «داده‌هایِ حسِ ظاهر» را برابرِ dahīg sōhišnīg brahnag آورده‌ایم؛ حکمایِ پیشینِ و اکنونِ ما، با این سخنواره‌یِ فلسفی، زیرِ نامِ «مُعطیاتِ حسِّ ظاهر» یا «مُعطیاتِ ظاهر بر حواس» آشنایی دارند.

۳-بازگشتگاهِ «این دو نکویی»: «دانشِ راستین» و «رامشِ به‌اندازه» است.

۴-دانشِ نابه‌اندازه [یا نیز: نامعتدلانه]، بجایِ فراهمْ‌آوردِ پاسخ‌هایِ به‌اندازه (=معتدلانه / میانه‌روانه) و خِرَدْپسند در بازگشایِیِ دشواری‌ها، فروپیچیدگی‌ها و معضلاتِ دانشیِ جهان، سر از همزادِ دروغینِ دانش، یعنی مُعطیاتِ حسِّ ظاهر، در خواهد آورد؛ مترجمِ کنونی، ناگزیر از بمیان نهادنِ دو پرسش است: نخستین اینکه آیا نویسنده‌یِ این روایت، از کاربُردِ واژه‌یِ «رامش» —که آشکارا سخنْ‌گوشه به رامشِ راستین و تهی از افراط دارد— معنایِی جز شور و شوقِ جانِ خداجویِ مردم را برایِ یافتنِ حقایقِ مادی و معنوی در نظر داشته است؟ چیزیِ همانندِ «جذبه‌یِ عارفانه» که می‌باید با سُهِشِ دانشْ‌خواهانه‌یِ مردم یَگانَسته و متحّد گردد تا دانش و رامشیِ به‌اندازه و معتدلانه و درخور پدید آید.

دو دیگر آنکه، آیا می‌شاید نقدِ نویسنده بر «مُعطیّاتِ ظاهرِ بر حواس»، که خود، به آن نامِ dahīg sōhišnīg brahnag می‌دهد، و نیز خُرده‌سنجیِ نویسنده از فرارفتن پاسخِ این‌گونه دانش، فراتر از حّد و گستره‌یِ خود، همان بحث و فحصیِ باشد که صدها سال سپستر از آن، کانْتْ، زیرِ نامِ «فراتر رفتنِ دانشِ متافیزیکیِ بَرین (transandantal / تَرافرازنده) از مرزهایِ همه‌گونه تجربه‌یِ ممکن» به سنجشِ آن می‌پردازد؟

۵-«گفتارهای نامتوازن» را برابرِ «bē..ristag gōwišn» آورده‌ایم.

۶-پس از این، در چهار بندِ سپسین، نویسنده‌یِ این روایت، به چهار جُستارِ زیر می‌پردازد:

الف. تباهی‌پذیریِ بسیارِ رامشِ معتدلانه؛

ب. تباه شدنِ مطلّقِ رامشِ معتدلانه؛

ج. تباهی‌پذیریِ بسیارِ دانشِ معتدلانه؛

د. تباه شدنِ مطلّقِ دانشِ معتدلانه.



۶۵. دربـارهٔ گـونه‌گـونیِ <رو-بـه-رو شدنِ>* مردمان با دینِ بهی، کـه آن نـیز بـر چهار گونه است.

۱. یکي آن کس که، در گفتار، یاری‌دهندهٔ دینِ بهی ست و در کردار، تقویت‌کننده<ی دین>*؛ داوری‌اي که دربـاره‌اَش <مـی‌شود ایـن است کـه او>* دوسـتدارِ دیـن و، پـارسایِ زینتْ‌بخشِ پارسایی است.

۲. یکي آن کس که، دینِ بهی را در گفتار می‌ستاید، ولی در کردار تضعیف‌کننده<یِ آن است>*؛ و داوری‌اي که درباره‌اَش می‌شود <این است که او>* دینْ‌دوستِ تباهْ‌کننده<یِ دین>* است[۱] و، فریبکار و آشموغ و تبهْ‌خوی است.

۳. یکي آن کس که ـــ از بسیاریِ <سپاهِ>* تبهْ‌خویان (=دشمنانِ دینِ بهی)، و شـمارِ انـدکِ سـپاه <ِ خـودی>* ـــ بـه گـفتار، مـی‌نماید کـه نکـوهشگرِ دیـنِ بـهی است، ولی در کـردار تقویت‌کننده<یِ دین>* است؛ داوری‌اي که درباره‌اَش <می‌شود این است که او>* پنهانْ‌کیشي (=اهـلِ تـقّیه) است کـه بـا دشـمنانِ دیـن بـا رای-و-روش (= بـاتدبیر) و بـا مـدارا (meh-dādestānīhā) رفتار می‌کند؛ <در دل>* دوستدارِ دین است و چشمِ امیدِ پارسایان.

۴. یکي آن کس کـه، در زبـان، نکـوهشگرِ دیـنِ بـهی است ودر کـردار، سست‌کـننده<یِ آن>* [یا نیز: گزندرسان / wizēndēnīdār[x]]؛ داوری‌اي که دربـاره‌اَش <مـی‌شود ایـن است کـه او>* بدکارهٔ سیاستْ‌بازِ تبهْ‌خوی است.

یادداشت‌ها

۱-«تباهْ‌کننده» را برابرِ واژه و نگارشي در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را dahīgēnīdār خوانده‌ایم؛ می‌شاید dēsagēnīdār[x] نیز خواند، آنگونه که دومـناس خـوانـده است؛ بـه مـعنیِ متظاهر، نَمایان، دوستْ‌نما.



۶۶. دربارهٔ‌ِ رسیدن یا نرسیدنِ یاوریِ ایزدانِ مینوی به جهانیان، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

ایزدانِ مینَوی، تمایلیِ ناگسستنی دارند در اینکه همواره به تندی برایِ یاوریِ جهانیان فرارسند؛ اگر که، مردم، از گناه بپرهیزند و کرفه‌کار شوند.

به سببِ پس‌زنشِ <گناه از سویِ>* مردمان، دیوان از گذرگاه<ِ بهشت>* واپس نشینند و گذرگاه<ِ بهشت>* گشوده خواهد ماند.

<آنگاه است که>* ایزدانِ مینَوی از بهرِ یاریِ جهانیان سر می‌رسند؛ و مردمان پاییده و رستگار و خوشْخوار خواهند بود؛ و بسیِ کامِ ایزدان دربارهٔ‌ِ آفریده‌هایِ گیتیایی برآورده خواهد شد.

به سببِ روی برگرداندنِ مردمان [یا نیز: بر اثرِ روی برگاشتنِ تمامیِ مردمان] از کرفه و روی‌کردنِ به گناه، دیوان، بسویِ گذرگاه<ِ بهشت>* یورش می‌برند، و راهِ رسیدنِ نیکی‌هایِ یزدانی به مردمان بسته خواهد شد و، پیداییِ کامِ ایزدان اندر میانِ آفریده‌هایِ گیتی رو به کاستی خواهد گذارد.

به سببِ روی برگرداندنِ گستردهٔ‌ِ مردمان از گناه و روی کردنِ‌شان به کرفه ــ که از آن، بسیِ پس‌زدنِ دیوان برمی‌خیزد ــ راه<ِ یاری رساندنِ ایزدان به مردم>* پاک و آن گذرگاه فراخ خواهد شد؛ و هر آن آبادانیِ ایزدان به جهانیان بسیِ بیش‌تر خواهد رسید و، به سببِ افزایندگیِ پیروزیِ یزدان، زمانه، در شهریاریِ نیکو و در بِهدینی و دانایی و گسترشِ داد ویراسته می‌گردد و، به کامِ دل زیستن و رستگاریِ تمامیِ مردمان، بسیِ بیش‌تر خواهد شد.

<واپس راندنِ دیوان>* ادامه خواهد یافت تا زمانیِ که کم‌ترین <احتمال>* بازآمدنِ دیوان، برایِ به تباهی و بدی کشاندنِ دوبارهٔ‌ِ زمانه از راهِ فریبکاری برایِ بازگشتِ گنهْ‌کاری، وجود داشته باشد.

و اگر روی گرداندنِ مردمان از کرفهْ‌کاری و روی کردنِ‌شان به گناه، در جهان، دامن‌گستَرَد، دیوان گسترده‌تر تازش می‌آورند و راهِ ایزدان، که با آن ایشان آبادانی به جهانیان <ارزانی می‌داشتند>*، بسته‌تر خواهد ماند.

و <در پیِ آن>*، زمانه، در سیاستْ‌بازی [یا نیز: <جداییِ دین از>* سیاست] و آشموغی و

کَیَکْ‌آیینی (kayakīh) و کَرپْ‌آیینی (karbīh) و بددینی و بدآگاهی و بی‌داد ویرانْ‌تر و آشفته‌تر و، مردمان در تنگی و کژْروشی (ērangīh) و بدکاری بسي بیش‌تر فرو می‌لغزند.

اگر در هنگامەیِ رویکردِ گستردەیِ مردمان به‌گناه و رویگردانيِ از کرفه، تنها یک کس رویگردان از گنهْ‌کاری و گِراینده به‌کرفهْ‌کاری شود، راهِ یورشِ دیوان درگرداندنِ تودگان به‌گناه و برگرداندنِشان از کرفه <به اندازەیِ همان یک کس>* بسته می‌مانَد؛ و بر همین پایه، اگر هیچ راهي برایِ رساندنِ آبادانيِ ایزدان <بر مردم>* نباشد، باز هم فرارسیدنِ پشتیبانی و نیکوخواهیِ ایشان (=ایزدانِ مینوی) بر آن کَس <ِ یگانه>* تباهی نپذیرد (nē-xwahēd).

به میانجيِ <هستيِ>* آن کسِ یگانەیِ رویگردان از گناه و گِراینده به‌کرفه، آن نیکی‌ها و دیگرِ نیکی‌هایِ یزدانی در پیروزیِ فرجامین، بر تودگان فرو می‌بارند (madan amaragān mardōm).

که اندر زمانەیِ رویگردانيِ گستردەیِ مردمان از گناه و رویکردنِشان به‌کرفه، می‌باید بسي بیش از پیش بیمناک‌تر از رویگردانيِ تنها یک کس از کرفهْ‌کاری و رویکردنَش به‌گناهْ‌کاری بود: زیرا در رویگردانيِ آن یک تن (ān........kas) ــ در میانِ همگان ــ از کرفه و گرایشَش به‌گناه، سرکردگیِ دیوان بر آن یک کس و خَستنِ (murnjēnīdan) فرّەیِ مردمان، <از راهِ آن سرکردگی>* استوارتر می‌شود.

که نیز در رویگردانيِ آن یک تن از کرفهْ‌کاری و رویکردنَش به‌گناهْ‌کاری، ترسِ بازگشتِ دیگرِ تودگان به بدی و آشوب هست. چونان که از کمْ‌ترین <نشانەیِ>* بیماری در تنِ مردمانْ ترس از آن بیماریّ تنْ‌گستر و <در پایان>* نیز مرگ خواهد بود؛ بویژه که در نبودِ درمان <نبردِ با بیماری>* یله خواهد ماند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۷. دربارهٔ گزیده‌تر بودنِ اندیشه (=نیت)؛ که کارها از پایه استوار بر <شیوهٔ>* اندیشیدن اَند <و سپس>* گفتار و کردار، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا که پیشینگی و بایستگی[۱] در هر کار و آیینی از آنِ «اندیشه» است؛ ولی، برگزینشِ <نوعِ>* «اندیشه» <خود>*، به گونه‌ای زیرین و بنیادین (društagīhā mādagwar) استوار است بر باوری از بُنِ جان به دین، و پشیمانی از گناه.

تا کِسی از بُنِ جان (āstawānīhā) در کارِ دین «اندیشه» نکند، اگر <باورِ به دین را>* بسی بر زبان راند و یا در کردار بسی <خود را باورمند>* بنمایاند، هیچگاه به <ژرفایِ>* دین نرسد.

اگر توبهٔ زبانی و توبهٔ رفتاری —حتی از کوچک‌ترین گناه نیز— با پشیمانی از ژرفایِ اندیشه (mēnišnīg abaxšīh) همراه نباشد، <آنگاه نیز کسی به ژرفایِ دین نرسد>*.

این جاست که (bē?) <شناختْ‌نشانِ>* دینْ‌مرد را نمی‌توان در داوری‌هایِ رایجِ داورانِ اینْ‌جهانی دربارهٔ کار-و-بارهایِ اینْ‌جهانی بیان کرد (nē gowišn).

چه <حتی>* درستیِّ داوریِ موبدِ موبدان استوار بر چَمْ‌وَرزی (=استلال) است، و، نتیجهٔ آن چَمْ‌ورزی (استدلال)،[۲] بویژه مبتنی بر گفتار و کردار< نمایشی>* برایِ از آنِ خویش کردنِ (=تملیکِ) پاداشِ ثواب است در یک کارِ با داد-و-دَهِش: چه، از آنجایی که بخشیدنِ (=اِعطایِ) رادمندانهٔ یک دَهِش می‌باید نخست از بُنِ جان (mēnišnīg / اندیشه‌ای) باشد <نه از بهرِ پاداشِ زمینی>*، اگر آن بخشش و دَهِش، بر کسی که شایستهٔ آن بخشش و دَهِش است، تنها یک اِعلامِ زبانی باشد <و نه از ژرفایِ جان>*، آنگاه است که در کردار، <کَس>* به آن دل نسپرد، و از آنِ خویش‌کردنِ پاداشِ آنْ‌جهانی با آن همراه نخواهد شد.

یادداشت‌ها

۱-«پیشینگی و بایستگی» را برابرِ fradōmīh ud abāyišnīgīh آورده‌ایم؛ آرِش و معنایی نزدیک به «حقّ تقدم و ضرورت».

۲-«نتیجه‌یِ چَمْ‌ورزی و استدلال» را برابرِ (čim paydāgīh) آورده‌ایم: پیدایی پی‌آیندِ چَمْ‌وَرزی (=استدلال)، از دلِ چند پیشْ‌گزاره (=مقدمات).

نظرگاهِ نویسنده، به گمانِ ما، این است که حتی موبدِ موبدان، در استدلال‌ها و چَمْ‌وَرزی‌هایِ خود، ظاهر و نَمایِ برونیِ رفتارِ مردمان را در نظر دارد؛ مغز و نَمایِ درونیِ رفتارِ مردم بر او نیز پوشیده است. و از آنجایی که تنها خداوند از نهادِ درونیِ رفتارِ مردم با خبر است، بهْ‌تر است که در هر کاری، نیّت و دلآهنگِ خود را خداپسندانه برگزینیم تا سزاوارِ پاداشِ اُخروی شَویم.



۶۸ دربارهِ <دو>* شیوهِ فرمانْفرماییِ زمانه،[۱] برابرِ آموزهِ دینِ بهی.

همانا شیوهِ فرمانْفرماییِ زمانه بیش از هر چیز استوار بر بکارگیریِ هنرمندانهِ خِرَد است؛ و آن کس فرزانه <یِ خِرَدْپیشه>* است که جهانْآفرین، از آفرینش (az......āfurišn)، هنرهایِ <فرمانْفرماییِ زمانهِ>* «فروياز» و هم «فرایاز» را به حّدِ اعتدال در سرشتِ او انبارکرده باشد؛ و خِرَدَش پیشوایِ <همهِ>* هنرها <یِ اخلاقی>* او ست.

و او (=فرمانفرما) با خردِ خود <ویژگی‌هایِ دوگونه>* زمانه را خواهد شناخت.

آن کس که موقعیّتِ (rāyēnišn / نهادْمان) زمانه‌اَش «فرایاز»[۲] است، یکسره می‌باید <زمانه را>* هنرمندانه بر بنیادِ شیوه‌هایِ <متناسبِ با نهادْمانِ>* «فرازآهنگی»[۳] سرپرستی کند؛ <هر چند ممکن است>* به گونه‌ایِ گذرا، برخیِ وضعیت‌ها <برکامهِ او>* در «فرودآهنگی»[۳] باشد.

آن کس که موقعیتِ زمانه‌اَش فروياز (nišēb) است، یکسره می‌باید <زمانه را>* هنرمندانه بر بنیادِ شیوه‌هایِ <متناسبِ با نهادْمانِ>* «فرودآهنگی» سرپرستی کند؛ <هر چند ممکن است>* به گونه‌ایِ گذرا، برخیِ وضعیت‌ها <به سودِ وی>* در «فرازآهنگی» باشد.

به سببِ کاربُردِ درستِ این دو گونه هنر <هنگامِ راهْبَریِ امّت>* در این دو گونه زمانه (=فرایاز و فروياز) که منتهی به درکارآوردنِ هنرهایِ <سرپرستیِ زمانه>* می‌شوند، کارها بالاترین میزانِ سودرسانی را خواهند یافت؛ زمانه به بِهْترین شیوه راهْبَری خواهد شد؛ <و فرمانْفرما>* برایِ خود خوشْنامی به دست خواهد آورد؛ و <در پایان، برایِ تودگان>* خوشْروانی (hu-ruwānīh / سعادت) و رستگاری به بار می‌نشینند.

از این روی، آنکه زمانه‌اَش رو به فراز (abrāz) است، با پیشواییِ خرد، <کارها را>* بیش از هر چیز <به شیوه‌هایِ زیر>* سرپرستی خواهد کرد:

از راهِ <برآوردِ>* نیازها بی‌آنکه به آزمندی رسد؛

از راهِ دلاَوریِ آزاد از خشم؛

از راهِ فعالیّتِ پاک از آشفته‌کاری؛

از راهِ کوشاییِ پاک از رنگ‌برنگ خواهی (=تلونِ مزاج / waranīgīh)؛

از راهِ آزادمردیِ پاک از کَرْپْ‌آیینی؛

از راهِ رامشِ پاک از سرریزی (=همزادِ دروجیِ رامش)؛

از راهِ آزادگیِ پاک از کَیَکْ‌آیینیِ(؟) ناآریایی؛

از راهِ رادمردیِ پاک از به باد دادن <ِ ثروت>*؛

از راهِ یاری رساندنِ پاک از خشم؛

از راهِ بی‌باکیِ پاک از گیجی [یا نیز: کاهلی]؛

از راهِ دادگریِ پاک از خشمْ‌گرفتن (؟)؛

از راهِ بزرگْ‌منشیِ پاک از خودبزرگْ‌بینی؛

از راهِ درستْ‌چشمیِ پاک از بدچشمی؛

از راهِ به‌آیین خواستنِ (ēwēn-xwāyišnīh / به‌قاعده خواستن) تهی از تلوّن؛

از راهِ چابکیِ تهی از چَنْدِش(؟)؛

از راهِ اقتدارِ (amāwandīh / زورْمندی) پاک از اندیشه‌هایِ زشت؛

و از راهِ دیگرِ هنرهایِ <سرپرستیِ زمانه>* که پاک از همْزادهایِ دروجی‌شان باشند؛ و <پیشوا>* آهنگِ آن کند که به شیوهٔ کهنْ‌آیینانه زمانه را خداوندگاری کند و به گونه‌ای سرشتین کارها را به سرانجامِ سزاوار برساند؛ <آنگاه است که>* کارها و کرفه‌ها بزرگ می‌نمایاند و <آوازهٔ کارهایِ انجام شده>* تا دورْدست‌ها خواهد رفت (؟)؛ و <نشانِ کارها>* پایدار خواهد ماند.

ولی آن <پیشوایی>* که موقعیتِ زمانه<یِ خود و امت>*اَش رو به فرود (nišēb) است، با پیشواییِ خِرَد، کارها را بیش از هر چیز <به شیوه‌هایِ زیر>* سرپرستی خواهد کرد:

از راهِ ژرفْ‌کاوی <در کارها>* بی آنکه <زمانِ بهنگامِ کارها>* به پس افکنده شود؛

از راهِ شکیبایی بی آنکه به بی‌آیینی (an-ēwēnīh / بی‌قاعدگی) رسد؛

خاموشی گزیند بی‌آنکه <به وقتِ گفتن>* لب فرو بندد؛

خرسندی پیشه کند بی‌آنکه تن به کاهلی سپارد؛

درویشی گزیند بی‌آنکه فقر راهبر شود؛

آیین <ِ نیک>* پذیرد بی‌آنکه آلوده<ی آیینِ بیگانه>* (؟) گردد؛[۴]

درکارِ گزینش و پژوهش ‹دربارهٔ‌یِ کیش‌ها›* برآید بی‌آنکه سر از جار و جنجال (؟) درآورد؛
نظر به دارایی کند بی‌آنکه زُفت شود؛
به آزرم گام بردارد بی‌آنکه ترسو به چشم آید؛
خودنگه‌دار باشد نه تا آنجا که از کرفه بگریزد؛
بر دیگران مهر ورزد بی‌آنکه خودنمایی در کارَش باشد؛
فروتنی پیشه کند بی‌آنکه خوار داشته شود؛
با نیکوچشمی و نه نگاهیِ شهوانی ‹به صَنَم‌ها›* بنگرد؛
شکیبایی (bārēstānīh) پیشه کند بی‌آنکه کینه انبارد؛
در پیِ نکونامی باشد بی‌آنکه سر از بدنامی (؟) درآورد؛
اگر درپیِ پسندِ دل است به گناه آلوده نگردد؛
و با دیگرِ هنرها‹ی اخلاقی، تودگان را راهْبَر شَوَد›* بی‌آنکه به دامنِ همْزادهایِ دروغینِ‌شان (= همْزادهایِ دروغینِ هنرهایِ اخلاقی / رذایل) افتد؛ و آهنگِ آن کند که در امرِ خداوندگاری ‹بر زمانه›* چونان فرمانْ‌فرمایِ نیکوْبخشاینده‌یِ خِرَدوَری باشد؛ و حتی از کوچک‌ترینِ گناهان بپرهیزد.

یادداشت‌ها

۱-آیا این «دو شیوه‌یِ فرمانْ‌فرماییِ زمانه»، رَهنمودی برایِ شهریاران یا رَه‌نامه‌ای برایِ موبدان و پیشوایانِ دینی و یا راهْنمایی‌هایی برایِ سرکردگان است؟

بازشناخت و دریافتِ ما این است که بازگشتگاهِ (=مرجع) آن «دو شیوه»، رَه‌نامه‌هایی اخلاقی برایِ پیشوایانِ دینی‌اند.

۲-دو واژه‌یِ «فرایاز» و «فرویاز» را از دکتر حسن حبیبی، در ترجمه‌یِ کتابِ «دیالکتیک، یا سیرِ جدالی در جامعه‌شناسی»، به وام ستانده‌ایم؛ و به ترتیب برابرِ abrāz و nišēb بکاربُرده‌ایم. دریافتِ ما این است که نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۶۸)، زمانه‌یِ حاکمیت، سروری، پیروزی و ازآنِ خویش داشتنِ شهریاریِ مدافع و سازگار با دینِ بهی را با واژه‌یِ abrāz، و، زمانه‌یِ سقوط، فروپاشی، شکست و نبودِ شهریاریِ ایرانی و ناسازگاریِ آن با دینِ بهی را با واژه‌یِ

nišēb فرانمایانده است. رهبرِ دین می‌باید میانِ شیوه‌هایِ سرپرستی و اداره‌یِ اَحشام‌الله، زمانی که قدرتِ دین و شهریاری یکجا در دستِ او ست، با آن زمان که تنها قدرتِ دین —آنهم با تزلزل— در دستِ او ست فرق نهد. این روایتِ گرانْ‌سنگ به‌این مهم پرداخته است. به پیروی از روندِ سخن، دو واژه‌یِ در نظر را به ترتیب «رو به فراز» و «رو به فرود» نیز ترجمه کرده‌ایم.

۳-دو واژه‌یِ «فرازآهنگی» و «فرودآهنگی» را به‌ترتیب برابرِ frāz āhangīg و abāz āhangīg آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۶۸) از کاربُرد سخنْواره‌یِ frāz-āhangīg، نوعِ فرمانْ‌فرمایی و اداره‌یِ زمانه‌یِ متناسبِ با «رویکردِ همه‌جانبه‌یِ بخت (=اقبال)» را در نظر داشته است: بدین معنی که، سرکرده یا پیشوایِ دین می‌باید قصد و آهنگِ پیشْ‌روندگی را تأمین کند و بکار گیرد تا فرایازی و فراروندگی و صعود، به فرویازی و فروپاشی و سقوط و اِدبار پایان نپذیرد. و از کاربُردِ سخنْواره‌یِ abāz-āhangīg نوعِ سرپرستی و رایِشِ (=اِداره‌یِ) زمانه‌یِ ناساز و بدآهنگ را در نظر داشته است؛ به گونه‌ای که پیشوایِ دین، این جماعتِ کوچنده‌یِ شکست‌خورده‌یِ بخت‌برگشته‌یِ شورْبختِ خداوندی از دست داده را، با چنان رای-و-روشی سرپرستی کند که وضعیّت و نهادْمانْشان از این که هست بدتر نشود.

۴-این سخنواره را به‌تمامی برابرِ brahmagīh ī pāk az rēmanīh آورده‌ایم؛ و معنایی جز آنچه ترجمه کرده‌ایم به نظرِ ما نیامد؛ سنجانا، در ترجمه‌یِ انگلیسیِ خود، واژه‌یِ brahmagīh را pure-dispositioned معنی کرده است؛ دومناس، در ترجمه‌یِ فرانسوی خود واژه‌یِ brahmagīh را bon usage (=آیینِ نیک) ترجمه کرده است.



۶۹. دربارهٔ کارِ مِهتر و میانه و کِهتر، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

در چارچوبِ <آموزه‌هایِ>* دینِ بهی، کار، سرتاسر ثواب است؛ و ثواب، کاري پارسایانه است؛ و کارِ پارسایانه است که آفریده‌ها<یِ اورمزدی>* را فراوان می‌کند. [یا نیز: مقدّس می‌کند].

و برترینِ کارها همان است که به بیشْ‌ترین اندازه، دروج را ویران می‌کند و جهانِ پارسایانه را به بیشْ‌ترین اندازه افزایندگی دهد [یا نیز: تقدیس می‌کند]؛ و آن همان است که در <چارچوبِ خویشکاریِ>* چهار پیشه <یِ برشمرده>* در دینِ مزدایی <می‌آید>*.

در پیشه‌یِ دینْ‌یاری (āsrōnīh)، که سرآمدِ همه‌یِ پیشه‌هاست، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>* با یَزِشِ یزدان و آموختنِ زمزمه‌یِ <مَنْتَرهایِ>* دین و، به‌داد داوری‌کردن (wizīrīh ud dādwarīh) و دیگرِ کارهایِ دینی بدست می‌آید.

در پیشه‌یِ آرتشتاری، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>*، از <نیروْاَفزاییِ>* سوارگان و پیادگان <سپاهِ دین>*(۱) و دیگرِ کارهایِ آرتشتارانه بدست می‌آید.

در پیشه‌یِ کشاورزی <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>*، با نگهبانیِ گله و دیگرِ کارها <مانندِ>* کشتْ‌ورزی و دامپروری بدست می‌آید.

و در پیشه‌یِ افزارسازی (hu-tuxšīh / صنعتْ‌گری / سازه‌پردازی / تَشنیک)، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>* از نانْ‌پزی و خوراکْ‌پزی و دیگرِ کارهایِ افزارسازی بدست می‌آید.

و در <سنجِشِ با رده‌هایِ>* پایین‌تر از کارهایِ دینْ‌یاری، تا به فروترین و پایین‌ترینِ کارها در آن سه پیشه‌یِ برشمرده، همه <یِ پیشه‌ها>* کارهایي میانین اند.

ولی فروترین و پایین‌ترینِ همه‌یِ کارها «بازرگانی» است که، پایین‌ترین پیشه <نیز>* در پیشه‌یِ کشتْ‌ورزی و و دامپروری است.

اگر <بازرگانی>* در چارچوبِ <دستورِ دینِ>* خویش بمانَد، حتی از کار-و-بارِ پارسایانه سر است؛ ولی اگر <از چارچوبِ دین>* بیرون رود، به <شیوه‌یِ اهریمنیِ>* **«کاهش»** (kastārīh) پیوند خواهد خورد.(۲)

<نخست>* آن هنگام راکه <بازرگانی>* در فراترینِ جایگاه‌ها ست <بررسی می‌کنیم>*:

<و آن زمانی است که بازرگانان>*، از آن دیاري که کالاهایِ نیازِ(۳) مردمان و چهارپایانِشان از

مرزِ بایستگی افزون آمده است، کالاهایِ نیازِ مردمان و چهارپایانِ آن دیار را بخَرَند و <سپس>* بار زَنَند و به دیاری بَرَند که مردمانِ آن دیار در انبارِ خود از آن کالاهایِ نیازِ مردمان و چهارپایان کم‌تر از دیاریِ دارَند که کالاهایِ نیازِ مردمان و چهارپایانِ‌شان افزون از نیاز است. از آن دیاریِ که می‌خَرَند به <بهایِ>* راستین خَرَند؛ و به آن دیاریِ که <می‌بَرَند و>* می‌فروشَند به <بهایِ>* راستین فروشَند.

و چون، از این راه به افزایندگیِ مردمان و چهارپایان و، افزایندگی در کارِ گیهان یاری رسانده می‌شود و، چون <در پیشه‌یِ بازرگانی است که>* پیوندْدادنِ فرآورده‌هایِ کار-و-کشتِ مردمان از جایی به <جایی>* دیگر انجام می‌گیرد، در <سنجشِ>* با کار-و-بارِ پارسایانه تا بدان جا <به پیشه‌یِ بازرگانی نگریسته می‌شَوَد>* که در میانِ پیشه‌هایِ ارجْمند هیچ پیشه‌ای در جهان یافت نمی‌شَوَد سودمندتر از کاری باشد که <فرآورده‌هایِ>* کار و نان و بِهزیستیِ مردمانْ بازبسته‌یِ آن باشَد؛ و <یا، آن پیشه، در سنجِشِ با بازرگانی —که>* از راهِ کارهایِ قانونی (dastwarīhā kunišnīh) و روا، اندرکارِ پروراندن< ِ مردمان و چهارپایان>* برابرِ دستورِ دین است — <از بازرگانی کاری سودمندتر>* باشَد.

با این همه، <بازرگانی>* فروترین و پایین‌ترینِ پیشه‌ها ست —حتی آن هنگام که <با داد-و-ستدِ درست>* همترازِ کار-و-بارِ پارسایانه نهاده شود— زیرا که در میانِ کارهایِ قانونیِ کشاورزی و دینْ‌یاری و آرتشتاری و افزارسازی، تنها، بازْبسته (parwand = محصور) به زمانی است که کمبودی در خوراک یا بِهزیستیِ مردمان روی دهد.(۴)

<دو دیگر>* زمانی را که <بازرگانی>* با ساحتِ <بیرون از>* مرزِ کارهایِ پارسایانه پیوند خورَد <بررسی می‌کنیم>*:(۵)

<و آن>* زمانی است که <بازرگانان>* کالاهایِ نیازِ مردمان و چهارپایان را بخَرَند و اندر همان شهر —غلاتی را که نیاز و تنگیِ تودگان با کمبودِ آن پیوند خورده است و <کمبود>* اَش به بیماری و رنج و ته‌کشیدنِ(؟) کالاهایِ نیازِ همه‌یِ مردمان و چهارپایان می‌انجامَد— گران‌تر بفروشَند؛ <با این کار>* به گناهی گران <دست یازیده‌اند>*؛ <پی‌آمدِ این گرانفروشی>* زورْآور شدنِ انیران برایِ سرکوبِ ایرانیان است: و از آن روی که، پی‌آمَدَش تنگیِ جهانیان و سرکوب و زیان برایِ ایرانیان است، از مرزهایِ پارسایی بیرون می‌افتَد؛ و به کاهش < ِ اهریمنْ‌خواهانه>* پیوند می‌خورَد؛ تا بدان پایه که سنگین‌ترینِ گناهان می‌شَوَد؛ این است فتوایِ دین.

یادداشت‌ها

۱-منظور،«سوارگان و پیادگانِ سپاهِ دین» است؛ زیرا در چنین شیوه‌ای از حکومت که شهریاریِ آن گوش به فرمان و پیروِ دستورهایِ دین است، آرتشِ آن نیز آرتشِ دین است؛ نیز نگاه کنید به همین دفتر، کرده‌یِ ششم، سخنواره‌یِ dēn hēnīg.

۲-این جمله‌یِ تاریک، در پرتوِ روشنْ‌نویسیِ سپسترِ نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۶۹، بند ۱۱)، و نیز در پرتوِ دو مفهومِ abzāyēnīdārīh و kastārīh تاریکیْ‌زُدایی خواهد شد: یکی از آموزه‌هایِ سختْ‌استوارِ دینِ مزدایی و نیز کتابِ سومِ دینْ‌کرد، پیوندانیدنِ مفهومِ abzāyišn به بُنِ همه‌یِ نیکی‌ها، مینُویِ سپند است؛ و، نسبت دادنِ مفهومِ kastārīh به بُنِ همه‌یِ بدی‌ها، زَدارمینو است؛ واژه‌هایِ abzāyēnīdārīh و kastārīh در این روایت (کرده‌ی ۶۹) نیز به همین معنا بکار رفته‌اند: هرگاه بازرگانی، کالاهایِ نیازِ مردم را به بهایِ دادوَرانه خرید و فروش کند، و آن‌ها را از جایی که افزونیِ آن کالاها دیده می‌شود، خریداری کند و به دیاری بَرَد که کمبودِشان احساس می‌شَوَد، و آن کالاها را به بهایِ دادوَرانه بفروشد، با این کار به افزایندگیِ (=تقدیس / abzāyēnīdārīh) جهان یاری رسانده است؛ ولی اگر بازگونه و بیرون از چارچوبِ دین رفتار کند و دست به کالاانباری (=احتکار) زَنَد، این، به سودِ انیران و زیانِ ایرانیان تمام می‌شود؛ با این کار به کاهش (=قبضِ اهریمنی) —یا برابرِ بازگوییِ نویسنده، به kastārīh— یاری رسانده است.

۳-«کالاهایِ نیاز (=کالاهایِ مصرفی)» را برابرِ padēxīh ud dārišn آورده‌ایم که معنایِ واژه-به-واژه‌یِ آن «آذوقه و دارایی» است.

۴-معنایِ برونْ‌نَمایانه‌یِ (=نمایان / ظاهری) این عبارت می‌تواند نمایشگرِ دوره‌ای از ساختارِ فئودالیِ تولید باشد که در آن هنوز شهرهایِ پررونقِ فئودالیِ استوار بر بازرگانیِ پیشرفته برساخته نشده‌اند و بازرگانی، کاری فصلی و گُذرانه است که تنها در دوره‌هایی خاص از رونَدِ ساخت-و-پخش (=تولید و توزیع) به آن نیاز بوده است.

۵-«ساحتِ بیرون از مرزهایِ پارسیانه» را برابرِ با sāmān ī-š ō a-dahmīh آورده‌ایم؛ نگریسته‌یِ نویسنده از این سخنواره این است که: هر چه از ساحت و گستره‌یِ کار-و-بارِ پارسایانه بیرون رود، ضّدِ کار-و-بارِ پارسایانه می‌گردد.



۷۰. دربارهِ‌ي <شرایطي که زیرِ آن شرایط>* افرادِ بددین <مي‌توانند>* از بِهدینان ثواب‌هایي را بپذیرند و دریافت دارند، برابرِ آموزه‌ي دینِ بهی.

همانا، سُرایشِ «گاهان»، براي روانِ آن کس که تبهْخو از دنیا رفته است، تا شاید برخي ثواب‌ها که از آن بددین <ِ تبهْخُو>* سرزده است در خورِ پاداش شود، کاري نیکو ست.

<در دین>* گفته شده است: «***با یک نیّتِ ثوابْخواهانه، اغلب، سُرایشِ «گاهان» برايِ آن شخصِ بددین که <در زندگی، کارهایَش>* با راستْاندیشی و راستْ گفتاری و راستْ کرداری آمیختگی‌هایي داشته است و همچنان بددین نیز بوده است، رويِ هم رفته ثواب دارد و می‌تواند فریادرس <ِ بددین>* در جهانِ مینَوی باشد***».

<حتی در دین>* دستور هست که انجام <ِ این کار = سُرایشِ «گاهانْ»>* برايِ روانِ آن بددین که زنده است ثواب نیز دارد؛ و چرایيِ آن، در امیدي است که می‌توان به رهایيِ روانِ آن شخصِ بددین از راهِ آن ثواب‌ها از دوزخ داشت.

زیرا که، برابرِ پرس-و-جويِ <فرزانگانِ>* دینِ بهی، به امیدِ درمانْ داروْخوراندن به فردِ بیمار به اندازه<يِ بایسته>* نه تنها گناه نیست که ثواب نیز دارد.

ولی آن کس که <بی هیچ ثوابي>* از دنیا رفته است و روان<ِ تباه از گناه>*اَش به دوزخ سرنگون شده است، هیچ ثوابي، <از خواندنِ گاهان،>* در رهایی‌اَش از دوزخ به فریادِ او نمی‌رسد، که، سُرایشِ گاهان و نذر و نیاز کردن <برايِ آن بددینِ ثواب‌ناکرده‌يِ از دنیارفته>* شیوه‌يِ دیوپرستان است <نه مزدائیان>*؛ همانگونه که (handāzag) برايِ یک تنِ مرده، دارو اندر آن تن ریختن کمکي به آن تنِ مرده نمی‌کند، و این، ناکارآمد کردنِ دارو ست و گناهي بر آن می‌افتد.



۷۱. دربارهٔ‌یِ نشاگانِ[1] نیکوترینِ مردان، و نیکوترِ مردان، و مردِ نیکو؛ و دربارهٔ‌یِ نشانهٔ‌یِ بدترینِ مردان، و بدترِ مردان، و مردِ بد، برابرِ آموزهٔ‌ی دینِ بهی.

۱. نشانگانِ نیکوترینِ مردان:

آن کس که، در کارِ افزایندگی به جهان، خیم و کردارَش <نزدیکْ‌ترین خیم و کردار به جمشیدِ جم است>*، و، در کارِ بی‌مرگیْ‌دهی به جهانیان، خیم و کردارَش نزدیک‌ترین خیم و کردار به سوشیانس است.

۲. نشانگانِ نیکوترِ مردان:

آن کس که، در خیم و <خوی و>* کردار، آن مرد (=سوشیانس) را یاری دهد.

۳. نشانگانِ مردِ نیکو:

آن کس که، در خیم <و خوی>* و کردار، در ستیزشِ با خیم و کردارِ آن مرد (=سوشیانس) نباشد.

۱. نشانهٔ‌یِ بدترینِ همهٔ‌یِ مردان در میانِ بدکاره‌ها:

آن کس که، در کارِ کاهشْ به جهان (gēhān kastārīh) خیم و کردارَش نزدیکْ‌ترین خیم و کردار به ضحاک است، و، در کارِ مرگْ‌آوری برایِ جهانیانْ خیم و کارَش بیشْ‌ترین نزدیکی‌ها را به خیم و کارِ «مَلْکوس» دارد.

۲. نشانهٔ‌یِ بدترِ مردان:

آن کس که، خیم و کارَش به آن بدکاره (=ضحاک) یاری رساند.

۳. نشانهٔ‌یِ مردِ بد:

آن کس که، خیم و کارَش در ناسازگاری با خیم و کارِ آن بدکاره (=ضحاک) نیست.

یادداشت‌ها

۱-«نشانگان» را برابرِ wizīn آورده‌ایم که معنایِ آن: بازشناخت، تمییز، گزین، گزینش، گزین‌کردن و شناختْ‌نشان و مانندِ این‌هاست.



۷۲. دربارهِ‌ی آن دسته از زنان که می‌توان آنان را <همچون هَمْدَم>* برگزید، و آن دسته از زنان که می‌باید از آنان <همچون پتیاره>* پرهیز کرد، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

در این جُستار، دینِ بهی با آموزه‌هایِ دینیِ خود، به سانِ گزیده، از گونه‌گونیِ زنان <ما را>* ــ چه آنانی را که می‌توان <همچون همدم>* برگزید و چه آنانی را که می‌باید <همچون پتیاره>* پرهیز کرد ــ آگاهی می‌دهد.

همانا زنان نیز بر چها دسته اَند:

۱. نیکو و بی‌سر و زبان؛(۱)

۲. نیکو و سر و زباندار؛

۳. نانِکو و بی‌سر و زبان؛

۴. نانِکو و سر و زباندار.

<اکنون سنجه‌یِ>* گزینشِ آنان:

اگر خواهانِ زنی کارآزموده در خانه‌داری و، آفریننده‌یِ آسایش و فراهم‌کننده‌یِ رامش برایِ خانهْ‌خدای هستیم، زنی را <می‌باید برگزید>* که نیکو و سر و زبان‌دار است؛ و اگر خواهانِ زنی هستیم که <نیکو باشد و>* نیز هیچ آزاری نرساند آن را که نیکو و بی‌سر و زبان است <می‌توان برگزید>*.

اما اگر از آن دو دسته زنانی که در بالا برشمردیم <هیچ>* یافت نشود <از سرِ ناچاری>* آن را که نیکو نیست ولی بی‌سر و زبان است <می‌توان برگزید>*؛ و از آن زنِ نانِکویِ سر و زبان‌دار می‌باید سخت پرهیزید.

یادداشت‌ها

۱-از گونه‌یِ «یافت می‌نشود».



۷۳. دربارهٔیِ <شیوه‌هایِ>* فرمانْفرماییِ دادارْاورمزد، آفریده‌هایِ گیتیایی را، برابرِ آموزهٔیِ دینِ بهی.

همانا فرمانْفرماییِ اورمزدِ جهانْآفرین بر آفریده‌هایِ گیتیایی در زمانهٔیِ آمیختگی <با تازشِ اهریمن>*، رویِ هم رفته (=hangīrdīg) از راهِ دو نیرو <انجام می‌گیرَد>*:

یکـــي، از راهِ فـــرماندهی بـــر ســـرشت<ِ هســتومندانِ> فـاقدِ <نـیرویِ>* گـزینش (a-wizīn čihr.......rāyēnīdārīh)؛ و دیگري، از راهِ فرماندهی بر <هستومندانِ>* دارندهٔیِ ارادهٔیِ گزینشگر (=‘wizīn kām rāyēnīdārīh’).

۱. از راهِ فرماندهی بر سرشتِ <آفریده‌هایِ>* فاقدِ <نیرویِ>* گزینش، بُنْماده‌ها (=عناصر / اجزاءِ مواد)، به قوه، <نخست>*، کالبد می‌پذیرند، و <سپس>* ازکالبد<ِ بی‌جان>* در تنِ زنده به‌هم برمی‌آیند؛ <و از این فرایند>*، جانوران (dām) رو بـه پـیش بـه سـرمنزلِ مـقصود درمی‌پیوندند: پیش‌رویِ‌اي که با خود، ویرانْگریِ تازشِ اهریمن را همراه دارد.

۲. ولی مردمان، از راهِ فرماندهیِ ارادهٔیِ گزینشگر ـــ که تنها امشاسپندان در منش و گویش و کنش از آن برخوردارَند(۱) ـــ <به یوبهٔیِ پیوستن به سرمنزلِ مقصود>*، خود را با اندیشهٔیِ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک ویراسته می‌کنند؛ <تا>*، پارسایی به بالندگی، دروج به تباهی، تازشِ اهریمنی <بی‌اثر و>* نابود و جانوران به سودمندی رَسَند.

برابرِ فرزانِشِ اندازه‌شناسانهٔیِ جهانْآفرین، جانوران، زمانی کـه از قـوایِ فـرماندارِ (=مـدّبرانـه / رایمندانه / rāyēnīdārīh) فَلَکی، <نـهاده شـده>* در سـرشتِ فـاقدِ گـزینش، بـهره گـیرند، رو به پیش، به سرمنزلِ مقصود درمی‌پیوندند؛ و آفریده‌ها<یِ دارنـدهٔیِ اراده>*، زمـانی کـه از فرماندهیِ قُوایِ امشاسپندیِ ارادهٔیِ آگاهانهٔیِ همراهِ با گزینش بهره‌گیرَند، از راهِ رواجِ قوایِ فرماندهیِ آگاهانه، به، دینِ بهی و شهریاریِ نیکو رهنمون مـی‌شَوَند؛ کـه، از بـنیاد، تـنها از راهِ <رواجِ>* اندیشهٔیِ نیکو و گفتارِ نیکو و کردارِ نیکویِ تمامیِ دارندگانِ اراده (kām-warzīdārān) است که پـارسایی بـه‌رسایی شکـوفا گـردَد؛ دروج سـرتاسر تـباه شَـوَد؛ تـازِشِ اهـریمن <از آفـرینش و آفریده‌ها>* زدوده و ویران و نیست و نابود شَوَد؛ آفریدگان، نِکویانه، پاک و ویژه گردند؛ و برایِ

نکوییِ مطلقْ سامان <اَبَدی>* یابند.

<آن دسته>* از کیش‌داران که: <اعتقادِ به>* «فرجامِ کارِ خداوندگار، در زمینه‌یِ <فرمانْ‌فرمایی بر>* سرشت <فاقدِ نیرویِ گزینش>* و اراده <یِ صاحبِ قُوه‌یِ گزینش>* برایِ تمامیِ آفریدگان، <نه در پاکی و نابیِ ابدی>* که، در تباهیِ رو به تبهْ‌خوییِ و، تا به ابد رهایی نیافتگی از دوزخ برایِ بیشینه‌یِ مردم» <باوریِ بُنیادین>* از کیشِ آنان است، <با این ادعا>* فرمانْ‌فرماییِ بد را به ایزد نسبت می‌دَهَند و ایزد را تهی از فرزانگی می‌نمایانَند.

یادداشت‌ها

۱-سخنواره‌ای راکه درونِ جمله‌یِ معترضه نشان داده‌ایم، این گونه نیز می توان ترجمه کرد: «ــ <یعنی همان>* قُوایِ اَمشاسپندیِ منش و گویش و کنش (=اراده‌یِ گزینشگر)ــ».



۷۴. دربارەيِ <لايەهايِ>* درونيِ آسمان، برابرِ آموزەيِ دينِ بهی.

برابرِ آموزەيِ دين، آسمان، به نسبتِ هستومندانِ گيتيايی، نخستين آفريده<يِ پابەهستی گذاشته>* است؛ و ديگرِ آفريدگان، به يكسره <پس از هَستِشِ آسمان>*، در اندرونِ آسمان ــ چونان پرنده<يِ نباليدەيِ>* درونِ تخم ــ آفريده شدەاند.

آسمان به گونەاي آفريده شده كه همه چيز را دربر گرفته است ــ چونان <پوستەيِ>* تخم كه پرنده<يِ نباليده>* را دربرگرفته است.(۱)

در اندرونِ آسمان لايەهايي سەگانه است:

۱. يكي، <لايەيِ>* روشنايیِ نياميخته با تاريكی، نيكويیِ نياميخته با بدی، شاديّ نياميخته با درد؛ لايەاي فرازين‌تر <از ديگرِ لايەها>* كه نامَش سَرايِ سرود است؛ همان بهشتِ برترينْ‌جايگاه كه <ارجِ>* پايەاَش <تا به اندازەيِ>* نكويیِ اورمزدِ جهانْ‌آفرين است؛ <جايگاهي كه>* پلەْپله اَمْشاسْپَنْدان و ديگرِ ايزدان< مينَوی>* و فْرَوَهْرهايِ بی‌آغاز و همەيِ روشنانِ ديدنیْ در پاكیِّ مطلقِ <بركنار>* از تازشِ اهريمن در آن جايَند.

۲. دو ديگر، <لايەيِ>* تاريكیِ نياميخته با روشنايی، بديِ نياميخته با نيكويی، دردِ نياميخته با شادی؛ همان فروترينِ همەيِ جای‌ها و جايگاهِ جَوَلانِ (wirēzīdan) زَدارمينو؛ كه پلەْپله ديوانِ مازَنی و ديگرِ ستيهندگان< با آفريدەهايِ اورمزدی از ديوان و دروجانِ بدگوهر گرفته تا........در آنجا به رده ايستادەاند؛ و جايگاهِ>* رزمِ ديو و دروج؛ جايگاهِ روانِ تبهْخويان كه به سببِ آلودگیِ به گناه <هر گونه پيش‌رفتي به سويِ نيكی>* در آنان دير (=به تأخير) افتاده است؛ همان جايگاهي كه نامَش دوزخ است.

۳. سديگر، <لايەيِ>* روشنايیِ آميخته با تاريكی، نيكويیِ آميخته با بدی، شاديِ آميخته با درد است؛ جايگاهي در ميانْجايِ آن دو (=لايەيِ فرازين و فرودين)؛ نامَش جهانِ مادی است؛ رزمْگاهِ <مردمیْزادگان>* با تازشِ اهريمن، <زماني كه>* تاريكی و بدی و درد بر گيهان سرريز می‌شود.

مردميان، برترينِ هستی‌دارانِ جنگنده و رزمنده <با اهريمنيان>* اَند؛ و ديگرِ هستومندانِ گيهانی، ابزارِ <نبردِ>* مردميان اَند. و مردميان، <با بهرەمند شدن>* از فرزانِشِ

اندازه‌شناسانه‌يِ جهانْ‌آفرين، و، <با بهره‌مند شدن>* از اَبَرقدرتيِ (pad abardar ...nērōg) ايزدانِ مينَوی، به نسبتِ ديگرِ آفريده‌هايِ گيتيايی از نيکوْمنشی (hu-axwīh) و شهرياريِ نيکو و اِجلال (ābrangīh / فَرّخانی) بهره‌مند اند؛ و با قدرتِ روشناييْ توانا به فرسودنِ تاريکی اند؛ با توانِ نکويی به زدودنِ بدی، و با نيرويِ شاديْ به واپس‌راندنِ درد توانا می‌شَوَند.

اين، همان جايگاهِ ميانين است: گيتی؛ که با بهره‌گرفتنِ از روشنايی و نکويی و شاديِ يکپارچه می‌توانَد به آن جايگاهِ برترين، به سويِ بهشت، سَرایِ سرود (garōdmān)، سرتاپا روشنايی و يکپارچه خوبی و نيکيِ سعادتبار که با فرّه‌يِ تمام زورمند شده است، بگِرَوَد.

همزمانِ با زدودنِ زَدارمينو از فرودترين جايگاهِ آسمان، و نيز، با زدودنِ آلودگی‌هایِ برخاسته از او، آسمان، سرتاپا روشنايی و خوشبويی و پاکيزگی و نکويیِ يکدست و نيکْ‌بختيِ (سعادتِ) ابدی به دست می‌آورَد؛ و سزاوارِ آن جهانْ‌آفرينی می‌شَوَد که برترين فرزانگی را در کارِ خداوندگاری دارا ست.

<آن دسته از>* کيشْ‌داران که برابرِ <اعتقادِ>*شان: «<**برپاييِ**>* **دوزخ حَق است**» (pad-rāstīh) و <باورِ به>* «**پادَفْرِهِ جاويدانِ مردمان <در دوزخ>**» ــ يعنی همان جايگاهی که به باورِ آنان>* ديوان تا به ابد در آن می‌زِيِيَند ــ <باوريِ بُنيادين از>* کيشِ آنان است، <کارشان بدان‌جا می‌کشَد>* که بگويَند (guft-bawēd): «**به سببِ بدکرداريِ و بی‌دادِ آن بدکردارِ بزرگ (=اهريمن)، اندرونِ آسمان ــ خانه‌يِ يزدان ــ هرگز فرآراسته و پاک نشَوَد و همواره آلوده بمانَد**».(۲)

ـــــــ يادداشت‌ها ـــــــ

۱-برایِ يک بررسیِ همسنجانه (=تطبيقی) از اين معنی نيز نگاه کنيد به: ارسطو، در آسمان، ترجمه‌يِ اسماعيلِ سعادت، ص ۴۶:

«به يک معنيِ ديگر، آسمان جسمی است که متصل به آخرين محيطِ عالم است؛ و در آن، ماه و خورشيد و بعضی ستارگان جای دارند. چنانکه گوييم اين‌ها در آسمانند.

۲-خواننده‌يِ پژوهنده می‌تواند دنباله‌يِ بحثِ آسمان را در کتابِ دادِسْتانْ‌دينيک، پرسشِ نودُم، دستنويسِ ت د ۴ الف، برگْ‌نوشتِ ۳۸۶، خطِ دوم تا برگْ‌نوشتِ ۳۸۸، خطِ چهاردهم دنبال کند.



۷۵. در این باره که، ثواب یا گناه، چه پیش و چه پس از آفرینشِ آدمی، دارایِ نیروْبُن است؛ و هر کدام از راهِ نیروبُنِ خود رهبری می‌شوند و پذیرنده‌یِ شاکله[۱] <یِ نیروْبُنِ خود>* اند، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

پیش از آفرینش <ِ بندگان>* (pēš az kardan)، <آنچه>* بر <هستیِ>* ثواب پیشینگی دارد و بالقوه، (pad-nērōg) بنیادِ همه‌یِ ثوابکاری‌ها ست، سْپَنْدارمینو می‌باشد؛ و <آنچه>* بر <هستیِ>* بِزِه، بالقوه، پیشینگی دارد، بُنِ همه‌یِ بزهکاری‌ها، زَدارمینو است.

و اراده <یِ آفریدگار؟>* در آفرینشِ هر دو مینو <یِ سپندار و زَدار>* بر آن شده است[۲] (madan kāmīg) که: ثواب از بُنِ آفرینشیِ ثواب بر قوه‌یِ اندیشندگیِ مردم (mardōm axw) دررسد و <مردمان و قُوایِ‌شان>* از راهِ آن نیرو بسامان شوند؛ و بِزِه، از بُنِ آفرینشیِ بِزِه بر <دل و جانِ>* مردمان ریخته شود، تا <فقط>* از راهِ بدیِ زَدارانه (=اهریمنانه) در مردم تمشیت کند.

و اراده <یِ آفریدگار>* در آفرینشِ مردم <نیز>* بر آن شده است که هر <کدام از>* دو شاکله <فقط>* به پذیرندگانِ[۳] آن دو قوه‌یِ مینُوانه (=سپندار و زَدار) رسد.

ثواب، از مینُویِ نیکی به پذیرنده‌یِ نیرویِ ثواب برسد؛ و از راهِ این <دریافتْ>*، در پیکره‌یِ کنیزیِ نیکوچهره، به اِنگاره در می‌آید (=شاکله می‌بندد)؛ که <در دین>* «کَئینو» (ka.ī.nō) نامیده می‌شود؛ <یعنی:>* آزادکننده و رهاننده‌یِ روان <از درد و رنج>*.

همینکه شخص <از جهانِ خاکی>* درگذرد، او (=کَئینو)،از بهرِ بسیاریِ کرفه به نسبتِ گناهِ آن روانِ پارسا، به پذیره و همراهیِ آن کرفه‌ْکار (=ثوابکار) می‌آید.

<آن کنیزِ نیکوچهره>* نیرویَش <به اندازه‌ای ست>* که زمانِ گذر از گذرگاهِ داوریْ <روانِ پارسایان را>* تا جایگاهِ برترین و جایگاهِ جاودانه‌یِ خواهش و دَهِش برفراز می‌بَرَد.

نیز به سببِ همراهی <ِ روانِ تبهْخو>* با گناه است که از مینُویِ بدترین، گناه، به پذیرندگانِ نیرویِ گناه سرمی‌رسد؛ و از راهِ این <دریافتْ>*، در پیکره‌یِ کنیزیِ بدمنظر به اِنگاره درمی‌آید؛ هم از این‌روی <در دین>* «ایثْ‌یو» (it.yo) نامیده می‌شود؛ <یعنی:>* تباهنده‌یِ روان.

آن زمان که شخص <از جهانِ خاکی>* درگذرَد، <آن کنیزِ زشت‌چهره = ایثْیُو>* ــ از بهرِ بسیاریِ گناه به نسبتِ ثوابِ آن روانِ تبهْخو ــ به پذیرەیِ آن گناهکار می‌آید؛ و به سببِ آن آلودگی‌ها <به گناه، روانِ تباه را>*، از <بالایِ>* پُلِ داوری به ژرفنایِ تاریکی، تا به روزِ نوسازیِ جهان، فرومی‌لغزانَد.

<روانِ گنهکارِ فرولغزیده>* رها و آزاد نیست؛ <تا روزِ داوری>* در درد و رنج <می‌ماند>*؛ این است>* رازْآشکاریِ دینِ بهی.

یادداشت‌ها

۱-«شاکله» را برابرِ nigārag آورده‌ایم؛ ولی هم در ترجمەیِ این روایت (کردەی ۷۵) و هم در ترجمەیِ روایت‌هایِ دیگرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، برابرِ نیاز، واژەیِ nigārag را به «انگاره»، «نگاره» و «دیسه» نیز ترجمه کرده‌ایم.

۲-گمان و بازشناختِ ما این است که با روایتیِ زُروانی رو-به-رو هستیم؛ و نیز این که مبنایِ اعتقادیِ زُروانیِ این روایت (کرده۷۵) از دیدِ دینْ‌کردشناسان پنهان مانده است. بندهایِ ۳ و ۴ و ۵ این روایت (کردەیِ ۷۵) در راستداشتِ قرائتِ ما می‌باشَد.

۳-«پذیرندگان» را برابرِ padīriftārān آورده‌ایم؛ معناییِ برابر و نزدیکِ به «لایق» و «لاحق» و «قابل» نزدِ فرزانگانِ سده‌هایِ میانه: رویِ‌هم‌رفته «پذیرندگانِ نیروهایِ مینَوی» سخنْ‌گوشه به پذیرندگانِ زمینی‌ای دارَد که آن نیرویِ مینَویِ فرارسیده را دریافت می‌دارَند.



۷۶. دربارەیِ ابزارهایِ خِرَدِ خداداد و ابزارهایِ شهوت، برابرِ آموزەیِ دینِ بهی.

همەیِ هنرها <یِ اخلاقی>* (=فضایل / هنرهایِ نهادی) ابزارِ خردِ خدادادی‌اَند (=عقلِ فطری / عقلِ بالملکه)؛ و به‌گونه‌ایِ بنیادین، هنرها <یِ اخلاقی>* و همبایسته‌هایِ‌شان (=لوازمِ منطقی‌شان / ملازمینِ‌شان) این سه اَند:

۱. یکی، آرمانْ‌خواهیِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، اندیشه‌هایِ بی‌پایه[۱] است؛ و همبایسته‌یِ (=ملازمه‌یِ) آن، بی‌باکیِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، رهبریِ خشم است.

۲. یکی، کوشاییِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، آزمندی است؛ و همبایسته‌یِ آن، خرسندیِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، کاهلی است.

۳. یکی، خِرَدْدوستیِ[۲] تهی از، همزادِ دروجی‌اش، خوددوستیِ دَمْدَمانه است؛ و همبایسته‌یِ آن، پی‌درپی پرسنده و جوینده‌یِ دانش‌بودنِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، خِرَدگریزی (halag-xwāhīh) است.[۳]

زمانی که خردِ خدادادی با این سه هنر <اخلاقی / نهادی>* و همبایسته‌هایَش افزارمند[۴] شود، باربُردارِ (=حامِلِ) برترین <میزان از>* خِرَدِ خدادادی خواهد بود و با این برتری، مردم رستگارتر و بَرینْ‌پایه‌تر می‌شوند.

همەیِ آهوان <اخلاقی>* (=رذائل / آهوانِ نهادی) ابزارهایِ شهوت اَند؛ و بزرگ‌ترینِ‌شان (u-š mazandar) این سه آهو و همبایسته‌هایَش است:

۱. یکی، اندیشندگیِ بی‌پایه‌یِ دور از، نابرادری‌اَش،[۵] آرمانْ‌خواهی است؛ و همبایسته‌یِ (=ملازمه‌یِ) آن، خشمگینیِ دور از، نابرادری‌اش، بی‌باکی است.

۲. یکی، آزمندیِ دور از، نابرادری‌اَش، کوشایی است؛ و همبایسته‌یِ آن، کاهلیِ دور از، نابرادری‌اَش، خرسندی است.

۳. یکی، خوددوستیِ دَمْدَمانه‌یِ دور از، نابرادری‌اَش، خِرَددوستی است؛ و همبایسته‌یِ آن، خِرَدْگریزیِ دور از، نابرادری‌اش، دانش‌جویی است.

زمانی که شهوت، با این سه آهو <یِ اخلاقی>* و همبایسته‌هایَش همراه شود، باربُردارِ شگفتْ‌ترین شهوتِ کژروش خواهد شد؛ و به سببِ این آهوان <اخلاقی>*، اندر میانِ مردمان، سرافکنده‌تر و نکوهیده‌تر خواهد شد [یا نیز: مردمان، به سببِ آهوانِ اخلاقی سرافکنده‌تر و

نکوهیده‌تر خواهند شد].

<آن دسته از>* کیش‌داران که: <اعتقاد به>* «***رنج و سرافندگی و لغزیدن <در گناه>* و بدی‌های مردمی را ایزد در مردم آفریده است***» <باوري بنیادین از>* کیشِ آنان است، <ناچارَند>* بگویَند: «***هرگزند و بدي که ـــ همپیوسته‌ي شهوتِ کژروش است ـــ از مردمان سر می‌زنَد، ریشه در <خواستِ>* ایزد دارَد و ایزد، هم با خِرَد سرِ ستیز دارَد و هم با مردمان دشمنی دارَد***»، و با این ادعا ایزد را از ایزدی می‌اندازند.

ــــــ یادداشت‌ها ــــــ

۱-«اندیشه‌هاي بی‌پایه» را برابرِ با واژه‌اي در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را a<n>-ēwēn-mēnišnīh خوانده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده‌ي این روایت (کرده‌ی ۷۶) از این معنی، هرگونه تخیّل و پنداربافی و کژپنداريِ بی‌پایه و اساس و بریده از واقعیت را فرادیدِ خود داشته است.

۲-«خِرَدْدوستی» را برابرِ xrad-dōšagīh آورده‌ایم؛ بسنجید با فیلوزوفیا / φιλοσοφια در یونانی به همین معنی.

۳-«خِرَدْگریزی» را برابرِ با halag-xwāhīh آورده‌ایم؛ معنای واژه-به-واژه‌ي آن «حماقت دوستی» یا «حماقت خواهی» است.

۴-«افزارمند» را برابر pad-abāgīh آورده‌ایم که معنیّ «آماده‌ٔابزار شدن» و «مجهز شدن» نیز می‌دهد.

۵-در این روایت (=کرده‌ي ۷۶) و روایت‌هاي دیگرِ دینْ‌کرد، واژه‌ي پهلوي brdarōd را، برابرِ روندِ سخن، «همزادِ دروجی»، «برادرِ دروغین» و «نابرادری» ترجمه کرده ایم؛ آهوانِ اخلاقی (=رذائل / آهوانِ نهادی)، از آنجایي که ابزارهايِ شهوتِ اهریمنی اَند، می‌توانَند با صفتِ «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغین» متصّف شَوَند؛ ولی صفتِ «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغین» را براي هنرهايِ اخلاقی (=فضائل / هنرهايِ نهادی)، که ابزارهايِ خردِ اهورایی اَند، نمی‌توان بکار برد. هم از این روی، برابرِ بازشناختِ ما، در آموزه‌هاي کتابِ سومِ دینْ‌کرد، رذائل، «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغین» فضائل اند ولی فضائل، «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغین» نیستَند بلکه نابرادريّ بکلی بیگانه با رذائل اَند.



۷۷. در این نکته که ایزد را می‌باید برابرِ چِبوّدی‌اَش (=مهّیتَش) شناخت، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی

برابرِ آموزه‌یِ دین، مردمِ خداشناس، به انگیزه‌یِ قدرت و پایداری‌شان در هنگامه‌یِ نبردِ با دروج، برایِ رهاییِ تن و روان از او (=دروج)، بهره‌مند از <فرزانشِ>* اندازه‌ْشناسانه‌یِ جهانْ‌آفرین و <برایِ این نبرد>* توانا به سرپرستی بر دیگرِ آفریده‌هایِ گیتیایی‌اند؛ و مردم، به یوبه‌یِ این سرپرستی بر دیگرِ آفریده‌ها ست که آفریده و نیرومند شده‌اند.

شهوت، بُنیانِ تمامیِ عیب‌ها، در کارِ پتیارگی بر خِرَدِ خداداد و، در کارِ گِراینده کردنِ مردم به گناه و، افکندنِ ایشان به <دامنِ>* دیوان است.

رنج، که بُنیانیِ جدا <از شادمانی>* دارَد، از راهِ آمیختگیِ <جهانِ مادی>* با تازشِ اهریمن بر سرِ مردم باریده است.

خِرَدِ خداداد، دردَم، استوارترین و سرآمدترینِ همه‌یِ پیام‌رسانان از جهانْ‌آفرین سویِ آفریده‌هایِ گیتیایی است.

و با کمکِ آن (=خرد خداداد) است که مردمْ جهانْ‌آفرین را خواهند شناخت؛ و ایزد را در <جایگاهِ>* یزدانی، دیو را در دیوی، راست را در راستی، دروغ را در دروغی، سود را در <جایگاهِ>* سودمندی‌اَش و زیان را در زیانْ‌مندی‌اَش می‌بینَند؛ می‌یابَند دینِ بهی را؛ می‌پرهیزَند از گناه؛ گِرایان به ثواب‌اَند؛ و بر گیهان خداوندگاری دارَند؛ تن را <سالم>* نگه می‌دارند؛ روان را <از آلودگی>* رهایی می‌بخشَند.

شهوت، از راهِ <بُنِ>* بدی، ناگردیدنی‌ترین(۱) و شگفت‌ترین پتیاره‌ایِ ست که از سویِ تازشِ اهریمن، از بهرِ آشوب، بر سرِ آفریده‌هایِ گیتیایی باریده است.

و از راهِ آن (=شهوت)، مردم، بیگانه با شناختِ جهانْ‌آفرین خواهند شد؛ و به گونه‌یِ گمراهانه، ایزد را به جایِ دیو، دیو را به جایِ ایزد، دروغ را به جایِ راستی، راستی را به جایِ دروغ، گناه را به جایِ ثواب، ثواب را گناه، سود را زیان و زیان را به جایِ سود خواهند شناخت؛ و در هرآن بددینی فرو خواهند لغزید؛ از ثواب روی برمی‌تابَند؛ گِراینده به گناه می‌شَوَند و جهان را به

میرانی می‌کشانَند و هر آن گرایشِ <درستِ>* کامْ‌خواهانه را خوار می‌دارَند.

در همراهی با خِرَدِ خداداد بشْ‌زورمند است که می‌توان از بدکرداری دوری گُزید و آهنگِ خوبْ‌کرداری کرد؛ و <تنها>* در همراهی با شهوتِ بشْ‌زورمند است که می‌توان از خوبْ‌کرداری روی برگاشت.

[یا نیز: <مردمیان>*، در همراهی با خِرَدِ خداداد بشْ‌زورمند است که از بدکرداری دوری خواهند گُزید و آهنگِ خوبْ‌کرداری خواهند کرد؛ و بر اثرِ همراهی با شهوتِ بشْ‌زورمند است که از خوبْ‌کرداری روی برخواهند گاشت].

<آن دسته از>* کیشْ‌داران که: <اعتقادِ به>*: «***خردِ خدادادی و شهوت، همچون همزمان، از آفرینشِ ایزدی*** <***به یکسان***>* ***هستی برگرفته‌اند***» <باوریِ بنیادین از>* کیشِ آنان است، <ناچارَند>* بگویَند: «***ایزد، از آفریدنِ خردِ خداداد*** <***برایِ راهنماییِ مردم***>* ***پشیمان است***»؛ و نیز <کارشان بدانجا می‌کِشَد>* که بگویَند: «***هنگامِ پادْآفرینشِ شهوت، این خداوند است که بُنِ سازنده‌یِ گناه است و هم از این روی، ستایشِ*** <***مردمان بر درگاهِ وی***>* ***کاریِ پوچ است؛ و*** <***مردمان***>* ***زمانِ گناه*** <***ورزی***>* ***پذیرایِ نکوهش نیستَند***».

یادداشت‌ها

۱-«ناگردیدنی‌ترین» را برابرِ a-wardišnīg آورده‌ایم؛ برابرِ آن دستگاهِ اندیشگانی که نویسندگانِ دینْ‌کرد خواهانِ برشناساندنِ آنند، هرگونه تغییر و دگرشدِ ماهَوی در گوهرِ شهوت ناشدنی ست.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۸. قانونِ <جهانی و فراگیرِ>* بخشایش، به شیوه‌یِ دینِ مزدایی.

همانگونه که اندک روشناییِ‌ایِ نموداري از یک <سرچشمه‌یِ>* بزرگِ روشنایی است، و همانگونه که اندک دانایی و راستی‌ایِ نموداري از یک دانایی و راستیِ جهانْ‌رَوا (=کلی / hamāg) است، به همان‌گونه نیز، قانونِ بخشایش <ِ جهانی>* به شیوه‌یِ دینِ مزدایی، در این سه سخن از داد <و آیینِ>* دینِ مزدایی، نموداري از <عظمتِ>* دینِ مزدایی است:(۱)

۱. یکي، اکنون (=جهانِ مادیِ کنونی)، در <وضعیّتِ>* پیکره‌مندی: قانوني <بخشایشْ‌آور>* برایِ جهانِ مادی؛

۲. یکي، پس از <وانهادنِ>* پیکره‌مندی: قانوني <بخشایشْ‌آور>* برایِ جهانِ مینَوی؛

۳. یکي، در پایان <ِ جهان>*: قانوني <بخشایشْ‌آور>* برایِ نوسازیِ جهان.

۱. آن قانون <ِ بخشایشْ‌آور>* که اکنون برایِ جهانِ مادی(۲) <صادر شده است>*:

ـ پرهیز کردن از مرگ و درد برایِ هر کس؛ درست به همانگونه که از <ایجادِ>* زخم و درد برایِ خویشتن می‌پرهیزیم، در رفتار و کردار نیز، انگیزایِ زخم و درد برایِ دیگران نشَویم.

ـ می‌باید همه گونه آسانی و خشنودی را بر همگان روا داریم؛ زیرا کسي که، در رفتار و کردار، آسانی و خشنودی به مردمِ شایسته‌یِ آسانی و خشنودی روا می‌دارَد، گسترشِ داد را در نظر خواهد آورد.

ـ <هنگامِ کاربَستِ قانونْ>* مردِ تبهْ‌خو را همسنگِ مردِ پارسا در نظر آوَرْدنْ.

ـ می‌باید با هیچ کس پیمان نگسلیم.

۲. آن قانون <ِ بخشایشْ‌آور>* که پس از <وانهادنِ>* پیکره‌مندی برایِ جهانِ مینَوی <صادر شده است>*:

ـ نامه‌یِ اَعمالِ هر کس بر حسبِ <چگونگیِ>* گرایشَش <به خدا و دینِ او>،(۳) و میزانِ دانشي <که برایِ شناختِ دینِ او داشته است>،(۲) و توانی <که در تحقیق و تفحص درباره‌یِ دین>(۲) در وضعیتِ پیکره‌مندی <از خود نشان داده‌است ....
....>.(۴)

۳. آن قانون < ِ بخشایشْ‌آور>* که در پایان، زمانِ نوسازیِ جهان <صادر خواهد شد>*:

ـ <کاربَستِ>* فرزانشِ اندازهْ‌شناسانه‌یِ جهانْ‌آفرین <بر همه‌یِ آفریده‌ها>*، که <چرایـیِ آفرینشِ>* نیکوفرجامانه‌اَش <عشقِ به>* نیک‌انجامیِ شایسته‌یِ همه‌یِ آفریده‌ها ست.

ـ سرکوب و زُدایشِ تازشِ اهریمن و گناه و تبهْ‌خویی [و یا نیز: سرکوب و زدودنِ گناه و تبه‌خوییِ اهریمنانه] با کمک‌گرفتنِ از آفریدگان (pad dahišnān abzārīh).

ـ آزادگردانیدنِ روانِ دیگرِ تبهْ‌خویان از دوزخ.

ـ اَرونـدگردانـیدنِ <روانِ>*شـان از گـناه و تـبهْ‌خویی و بـه‌رسایی پـاکیزه گـرداندنِ‌شان <از تبهْ‌خویی>*؛ و ایشان را (=تبهْ‌خویانِ رستگار شده را) با روانِ دیگرِ پارسایان محشور گرداندن (wirāstan ؟) و <دوباره>* در پیکره‌مندیِ جاودان و در بی‌مرگیِ جاودانه و، خـوشروانـیِ بی‌پایان سامان دادن.

ـ و هیچ یک از آفریده‌هایِ خود را رستگارنشده به خود وامگذاردن.

و از آنـجایی کـه در جـهانِ مـادی زخـم و درد رسـاندن <بـر دیگـران>* نـباید قـانون و عمل <ِ آریایی باشد، اگر کسانی>* زخم و درد رساندن را قانون و عمل <ِ خود قرار می‌دهند>*، آنگاه خارج از چارچوبِ قانون <ِ ایرانی عمل کرده‌اند>* و ناآریایی [و یا نیز: نانژاده] اَند.(۵)

<آن دسته از>* کیش‌داران که <برابرِ مبانیِ اعتقادی‌شان>*: ***«هم در جهانِ مینَوی و هم در جهانِ بازپسین، آیینِ شان وعده‌یِ رستگار نشدن <ِ ابدیِ مردم>* را می‌دهد، و <معتقدَند که>* همه‌یِ دیگر <امتیازاتِ بشری، از قبیلِ:>* گرایش <ِ به ایزد>* و دانش <ِ دینی>* و توان <ِ پرس و جویِ راستی که او را به>* گناه <رَهنمون می‌کنند،>* و دیگر <ِ امتیازاتِ آدمی>* نمی‌توانَند انگیزه‌یِ رستگاریِ بشر گَردَند، <و اینکه:>* بیشینه‌یِ مردم در دوزخِ ابدی <گرفتار>* خواهند شد و رستگار نشده در آنجا (=دوزخ) بخود رها کرده خواهند شد»***

<باوریِ بنیادین از>* کیشِ آنان است، بر خداوند، افزونِ بر بی‌دادگری، نابخشودگی و نافرزانگی و کردارهایِ بی‌هدف [یا نیز: آفرینشِ بدعاقبت] را نسبت می‌دهند و <بر این باورَند که>*: ***«او (=خداوند) به آفریده‌هایِ خویش، حتی به اندازه‌یِ مهر و بخشایشِ یک گرگ بر توله‌هایَش، بخشش روا ندارَد».***

یادداشت‌ها

۱-معنایی همانندِ این سخنواره‌ی آشنا: «مُشت، نمونه‌یِ خروار است».
نویسنده سرِ آن دارد بگوید: هر تَکْ‌پاره‌ای از چیزی می‌تواند نمودارِ همه‌ْسویِ آن چیز باشد: پس، همین چند نمونه از قانونِ جهانگیرِ بخشایشِ دینِ مزدایی در سه مرحله و پایگانِ خلقت نیز (=نخست، مرحله‌یِ خلقِ جهانِ مینَوی؛ دودیگر، مرحله‌یِ خلق جهانِ مادی؛ سدیگر، مرحله‌یِ نوسازیِ جهانِ و عفوِ جهانی و عمومی در آخرت) مشتی از خرمنِ عظمتِ دینِ مزدایی است که می‌تواند نمونه‌یِ خوبی از همه‌ْسویِ آن دین باشد.
۲-یعنی: آن قانونی که اکنون، در وضعیت و نهادْمانِ پیکره‌مندی، مخصوصِ جهانِ مادی از سویِ دین صادر شده است و پیروی از آن ما را در جهانِ مادی پذیرایِ لطف و مرحمت و بخشایشِ ایزد می‌کند و نموداری از عظمتِ بی‌پایانِ دینِ مزدایی است.
۳-سخنواره‌هایِ تکمیلی و فراخی را که درونِ پرانتزِ گوشه‌دار <............> برایِ روشن‌تر شدنِ معنایِ این جمله افزوده‌ایم، از روایتِ سپسین (کرده‌ی ۷۹) به وام گرفته‌ایم؛ در آنجا این سه مفهوم: kām dānišn tuwān به گونه‌ای گسترده و روشن، واکاویده شده‌اند؛ و نگریسته‌یِ نویسنده از کاربُردِ این سه واژه فراخْ‌نویسی شده است.
۴-پاره‌ای را که با نقطه‌چین نشان داده‌ایم نماینده‌یِ عبارتی در بسترِ سخنِ پهلوی است که مترجمِ کنونی نتوانسته است معنایِ آن را دریابد؛ در نتیجه از فارسیْ‌گردانیِ (=ترجمه‌یِ) آن معذور است.
۵-ترجمه‌یِ این بند، بویژه، به‌گمان است و جز آن چه که ترجمه کرده‌ایم معنایِ درستْ‌نَما و مثبتِ دیگری به نظرِ ما نیامد.



۷۹. دربارهِ‌ي آن <سنجه‌اي>* که نامه‌ي اعمال<ِ مردمان>*[۱] بر آن است، برابرِ آموزه‌ي دینِ بهی.

نامه‌ي اعمال<ِ مردمان>* با <سنجه‌هاي>* «خواست» و «دانش» و «توان» بررسیده می‌شود (bawēd=)؛ و بر این پایه مردم پنج دسته اَند:

۱. یکي، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینَش را دارد؛ و برایَش آن «دانش»ي که با آن جهانْ‌آفرین را بشناسد فراهم است؛ و «توان»ِ جست-و-جو و پرسش او را نیز.

بدین گونه است که این کس، کوششمندانه، جست-و-جو می‌کند و می‌پرسد و <در پایان>* دینِ بهی را می‌یابَد؛ به آن از بُنِ جان باور می‌آورَد؛ برابرِ دستوريِ دینِ بهی ثوابکار می‌گردَد؛ و <برابرِ آن دستور>* از گناه می‌پرهیزَد: چنین کسي بی-برو-برگرد از پارسایان است.

اما اگر، کوششمندانه و توانمندانه،[۲] با جست-و-جو و پرسش به سنجش (ōšmurišn / ژرفْ‌اندیشی) دربارهِ‌ي دینِ بهی بپردازد و آن را نیابَد، با کمکِ قوه‌ي <خداداد>* گِرَوِشِ به داد، و ثواب<ِ آن کارَش>* که توانمندانه آهنگِ جهانْ‌آفرین کرده است و کوششمندانه در جست-و-جو و پرسش دربارهِ‌ي دینِ بهی برآمده است، به‌نیرو (=قویاً / zōrōmand)، امیدِ این هست از دوزخ رهایی یابَد.

۲. یکي، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینَش را دارَد؛ و «دانش» آنکه جهانْ‌آفرین را بشناسد او را هست؛ ولی «توان»ِ جست-و-جو و پرسش دربارهِ‌ي دینِ بهی او را نیست: چنین کسي، با کمکِ بسیاريِ «دانش»اَش، یابنده <ي دینِ بهی>* و از گناه پرهیزنده خواهد بود؛ و همین اندازه که می‌دانَد، ثواب، کاهنده‌يِ(؟) شهوت است [یا نیز تباهَنده‌يِ شهوت است]، با کمکِ این نیرويِ کردار و این نیرويِ پرهیز از <از گناه>*، و با آن آهنگ و خواستي که رو سويِ جهانْ‌آفرین و دینش را دارَد، امیدِ رستگاری‌اَش است.

۳. یکي، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینَش را دارَد؛ «توان»ِ اینکه در جست-و-جو و پرسش باشد او را هست؛ ولی «دانش»ِ آنکه به شناختِ دینِ بهی رسد او را نیست: چنین کسي، از آنجایي که او را «دانش» نیست، پس، از راهِ گمان‌هايِ(؟) خویش نیز به جایي

نخواهد رسید؛ ولی با کمکِ نیرویِ گرایشَش به جهانْ‌آفرین و با گِرَوِشِ به «دانش» و «دین» نیز، رستگاریِ او شدنی است.

۴. یکي، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینَش را دارد، ولی «دانش» و «توان»ِ اینکه در جست-و-جو و پرسش و یابِشِ دینِ بهی باشد او را نیست: چنین کسي، از بهرِ «دانش» و «توان»ِ نداشته‌اَش، <دینِ بهی را>* فراچنگ نخواهد آورد، ولی، با کمکِ همان آهنگِ «خواست»ي که به جهانْ‌آفرین و دینش دارد، راهي ش سویِ رستگاری هست.

۵. یکي، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینَش را ندارد، <ولی «دانش» و «توان»ِ جست-و-جو و پرسش و یابِشْ را دارد>*: چنین کسي، با آنکه «خواست» و «آهنگ»اَش <از جهانْ‌آفرین و دینش>* روی برگاشته است، <.....................>(؟)،(۳) راهي ش سویِ رستگاری هست (؟).(۳)

یادداشت‌ها

۱-«نامه‌یِ اعمال» را برابرِ ruwān āmār و āmār ī ruwān آورده‌ایم.

۲-«کوششمندانه و توانمندانه» را برابرِ tuwān tuxšāgīhā آورده‌ایم؛ توانستی که «کوشا تا به مرزِ توان» نیز ترجمه کرد.

۳-درهم‌ریختگیِ عبارتِ پایانيِ این روایت، راه به یک ترجمه‌یِ روشن و سرراست نمی‌دهد؛ از این روی، عبارتِ پایانيِ این روایت (کرده‌یِ ۷۹)، با گمانوَرزی و با بهره‌گرفتنِ از دیگر آموزه‌هایِ همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، ترجمه شده است.

در بندِ پایانيِ این روایت، پاره‌اي را که با نقطه‌چین، درونِ پرانتزِ گوشه‌دار، همراهِ پرسشْ‌نماد <.....................>(؟) نشان داده‌ایم نماینده‌یِ عبارتِ pad ham xwēš wināh از بسترِ سخنِ پهلوی است که برایِ ما دارایِ هیچ معنایِ مثبتي نیست؛ شاید نویسنده سرِ آن داشته است که بگویَد: «حتی با همه‌یِ گناهاني که در نامه‌یِ اَعمالَش ثبت شده است، باز هم راهي ش سویِ رستگاری هست».



پیشکش به: علی اصغرِ مصطفوی (بیژن)

۸۰. اعتراضِ یک یهودیِ بر هیربد در عیب دانستنِ (؟) «خویدودَه»، [یا نیز: اعتراضِ یک یهودیِ بر هیربد دربارهٔیِ بُنْانگیزهٔیِ «خویدوده»]؛ و چراییِ آن را از وی خواستارشدن؛ و پاسخِ هیربد، برابرِ آموزهٔیِ دینِ بهی.

همچنان که <هر کس>*، به سببِ زخم و زیان یا دردی که <از سوی کسی>* بر او رسیده است، به گونه‌ایِ دادخواهانه، می‌تواند از راهِ قانون بر <مُدَعیٰ عَلَیْهُ>* اِقامهٔیِ دعوا کند، و مقابله بمثلِ (hamēmālīh) مردمِ بی‌گناه در چارچوبِ (parwand) قانون بطورِ خلاصه «داد» نام دارد، به همانگونه <هر کس می‌باید>* نیرویِ خویش را به هَمْآفریده‌ها و به خویشان <ِ خویش>* پیوند دهد تا <دودهٔیِ او>* پاینده و رستگار شود. این همیاریِّ دربرگرفته شده با آبادانیِ مردمان <با یکدیگر>* به سانِ گزیده نامَش «خُویدودَه» است.(۱)

خُویدودَه، زمانیِ <خُویدودَه>* است که دَهِشیِ از خویش <به خویش در میان>* باشد.

<آنجا،>* جایگاهِ پیوند دادنِ نیرو<یِ خویش>* به خویشان و هَمْآفریده‌ها ست؛ تا از راهِ آن پیوندْ پاینده و رستگار شوند، و به‌گونه‌ایِ بنیادین، مردمْزادگانِ (=انسان‌هایِ) خویشاوند را برایِ رساندن به سرمنزلِ مقصود سامان دهد <و آنان را در قالبِ>* نرینگی و مادینگی به هم پیوند دهد.

از بهرِ اینکه آن پیوندْدهی <ِ نرها و ماده‌ها>* به گونه‌ایِ گسترده به درست‌تر کردن <ِ نژادها>* بیانجامد، مردمانیِ راکه از یک نژادَند وامی‌دارد با خویشانِ هَمْخون پیوند <ِ زناشویی>* بندَند؛ و خویشانِ هَمْخون با خویشانِ طبقهٔیِ اول و هر چه نزدیک‌تر، پیوند بندَند.

من (=منِ هیربد)، بویژه سه گونه همپیوندی <از گونهٔیِ خویدودَه>* را در نظر گرفته‌ام که ایناننَد:

۱. همپیوندیِ پدر با دختر،

۲. همپیوندیِ پسر با مادر،

۳. و همپیوندیِ برادر با خواهر.

در این نکته، از دانایِ دینْ‌دستور، آموزه‌ای از دینِ بهی را ـــ که گفتاریِ چَمْوَرزانه (=مُسْتَدَلْ) است ـــ این‌جا برمی‌گویم که:

ایزد، آفریده‌هایش را هم نر و هم ماده آفریده است؛ آن که نر است پسر <ِ خداوند>* است؛ آن‌که با پسر <ِ خداوند>* جُفت می‌شود ماده است که دختر <ِ خداوند>* است.(۲)

<خداوند>* خود، پدرِ سْپَنْدَرْمَذ، زمین، است؛ همان زمینی که از آفرینش (az-dahišn / خلقتاً) مادینه <بوده>* است.

خداوند از او (= از زمین) نر را آفرید؛ کیومرث را، که نامش به «مردِ نخستین» ترجمه می‌شود؛ ویژه آنکه، کیومرث، ***زنده و گوینده و میرا*** ست.

شناسنده‌هایِ (=مُعرِّف‌ها) کیومرث، ویژستانه، در این سه واژه آمده‌اند: «***زنده***»، «***گوینده***» و «***میرا***»؛ دو تا از شناسنده‌ها، یعنی «***زنده***» و «***گوینده***»، از آفرینشِ پدر، جهانْ‌آفرین، هستی گرفته‌اند (āz)؛ یکی از شناسنده‌ها، یعنی «***میرا***»، <هم بر کیومرث و هم بر مردمیان>* دررسیده از تازشِ اهریمن است.

آن <سه>* شناسنده، بر تمامیِ مردمیانی که از تخمه‌یِ آن مرد (=کیومرث) اَند، تا به روزِ نوسازیِ جهان به آنان دوسیده است.

و در این زمانه، نیز اگر پدری از دختر <ِ خود>* نر آفریند، بر آن، نامِ «***خُویدوَدهیِ پدر-دختر***» می‌نهند.(۳)

این را نیز برابرِ یکی از آموزه‌هایِ دین برمی‌گویم که:

زمانی که کیومرث بمُرد، نطفه <یِ او>* ـــ که «تخمک» نامیده می‌شود ـــ اندر سپندرمذ، زمین، افتاد؛ یعنی نطفه‌اَش بر مادرَش <فرو افتاد>*؛ و به سببِ آن، <تخمکِ>* مَشْیْ و مَشْیانه <در دامانِ سپندرمذ، زمین،>* به یکدیگر درپیوست(؟)؛ مَشْیْ و مَشْیانه‌ای که پسر و دخترِ کیومرث و سپندرمذ اَند: بر آن، نامِ «***خویدودهیِ پسر-مادر***» نهاده‌اند.

مَشْیْ و مَشْیانه، به یوبه‌یِ فرزندخواهی، بایکدیگر نری و مادگی ورزیدَند: و بر آن، نامِ «***خویدودهیِ برادر-خواهر***» نهاده اَند.

و ایشان (=مَشْیْ و مَشْیانه‌یِ برادر و خواهر)، بسی جُفت‌ها زاییدَند [یا نیز: از ایشان بسی جفت‌ها زاییده شده است]، جُفت‌هایی که زن و شوهرِ یکدیگر بوده‌اند.

و تمامیِ مردمانی که <پیش از این>* بوده‌اند و نیز <پس از این>* خواهند بود، همگی از بُنْ‌تخمه‌یِ «خویدوده»اَند: و این چَم (=دلیل)، بسی پذیرفتنی (čihrīg / سرشتین / طبیعی) است که، پس از آفرینشِ اندازه‌شناسانه‌یِ[۴] (؟ku handāzišn?) ایزد(؟)، افزایشِ <شمارِ>* مردمانِ همه‌یِ کشورها از <خُویِدُوِدَه>* باشد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.

من (=هیربد) می‌گویم که: دیوان، دشمنانِ مردمان اَند؛ دیوانْ تباهیْ‌خواه هستند و در این تباهیْ‌خواهی بسی کوشای اَند؛ اما اگر کسی خویدوده بورزد، آنگاه است که دیوانْ آن کردارِ اندازهْ‌شناسانه‌یِ آغازین[۵] را به یاد خواهند آورد؛ همان کرداری که افزایشِ شمارِ مردمان از آن بود؛ و از آنجایی که دیوان دشمن <ِ افزایشِ شمارِ مردمان>* اَند، بر آنان، <از خُویدودَه‌وَرزی>* بیم و رنج و دردی سخت درافتد؛ نیرویِ‌شان کاستی گیرد و نیز(؟) کمْ‌تر خواهانِ(؟) پتیارگی و گزند بر مردم شوند.

از این روی این مسلم است که: رنجُور و دردمند و بیمناک کردن و ستیزشِ با دیوان ثواب دارد؛ این است آن راهی که ثوابکارانْ پاداش و مزد<ِ ثواب>* را از آنِ خویش می‌کنند.

من (=هیربد) می‌گویم: سرشت و کالبد و <میلِ به>* نیکی کردن و خِرَد و خیم و آزرم و مهر و هنرها<یِ اخلاقی>* و قوا<یِ خدادادی>* و دیگرِ چونی‌هایِ فرزندان، هر اندازه که به بُنْ‌تخمه‌یِ زایندگانِ‌شان نزدیک‌تر باشد، به همان اندازه، <آن چونی‌ها را>* درستینه‌تر <از پیشینیان>* به ارث می‌برند؛ از بهر نمونه، <چگونگی>* را می‌توان در زنی دینْ‌پناه و دینْ‌پاس و مینوگرا ولی نازکْ‌اندام و کمْ‌توان و دلسوز و ترسو (؟) [و یا نیز: ترسا(؟)] یافت؛ <در زناشویی با>* مردِ رزمْ‌دیده‌یِ.......(؟) تنومندِ نیرومندِ بیباکِ یاری‌رسانی: اگر <از این دو، فرزندی>* زاییده شود، <این فرزند، در آینده>* نه در کارزار و یاریْ‌رسانی، بخودْ‌استوار چونان <پدر>* خواهد شد و نه در پرهیزگاری <ِ از دنیا>* و دوستداریِ روان(؟) (ruwān dōst?) <همسنگِ مادر>*.[۶]

نمونه‌یِ دیگر، <جفت‌گیریِ>* سگ با گرگ است که، <توله‌یِ این جفت‌گیری>*، نه مانندِ گرگ توانا به گوسپندْرُبایی می‌باشد و نه مانندِ سگ، گرگْ‌زور خواهد شد؛ و <آن توله>* نه کالبدِ گرگی(؟) دارد و نه کالبدِ سگی.

نمونه‌یِ دیگر، آن <کرّه>هایی اَند که از <جفت‌گیریِ>* اسبِ تازی و اسبِ شهری زاییده می‌شود؛ <آن کرّه‌یِ زاییده‌شده>* نه، تازنده مانندِ اسبِ تازی است و نه مانندِ اسبِ شهری،

پایا <در زیرِ بار>* و نه نیز کالبدي درست دارد.

نمونه‌یِ دیگر، استرِ <زاییده‌شده از نزدیکیِ>* اسب و خر است که به هیچ یک از زایندگانِ خود هَمانَسته نیست؛ و به سببِ این <ناخُویدودَهی>* نطفه‌اَش ستَروَن است. و نتواند که <دوده و تبار>* به پسینیان پیوند دهد؛ این است سودِ پاکیزهْ‌پاسیِ دوده و تبار.

و من (=هیربد) می‌گویم که: خُویدُودَهیِ «برادر-خواهر» نسبتِ به آنچه که از ایشان زاییده می‌شود چهارلایه پیوندِ دوستی <ِ تو-در-تو>* دربر دارد:

۱. یکی اینکه، <برایِ خواهر، فرزندي که از این همپیوندی زاییده می‌شود>* فرزندِ برادرَش است و برادر <زاده>اَش می‌باشد؛

۲. یکی اینکه، آن، فرزندِ برادر است و وی، خواهرِ هر دُوان؛

۳. یکی اینکه، <برایِ برادر نیز>* فرزندِ خواهر است؛

۴. و یکی اینکه، آن فرزند، برادر و <خواهرزاده‌یِ برادر است>*.

بر همین پایه، مهر و کامروایی و کوشاییِ <پدر و مادري که برادر و خواهرَند>* در پرورشِ فرزندان چهار برابر خواهد بود. و امید <ِ بِهروزيِ فرزندان>* بر اثرِ آن چهار برابر است؛ و به همان اندازه از فرزندان به زایندگانِشان. این است آن راهي که افزاینده‌یِ مهر <ِ زایندگان>* به فرزندانِشان در نیکوپرورشی می‌باشد، و امیدِ بسیار <به آن می‌توان>* داشت.

و نیز به همین گونه است برایِ <نوزادیِ>* پسر که، پدر و دختري <با خویدوده‌گری>* با هم بدنیا آورده‌اند.

آیا به روزگاران چه زمان روشنایی <ِ دل و دیده>* برخواهد جَست و برخواهد افروخت و بسي شادمانی و رامش با خود خواهد آورد؟

<آن زمان>* که کسي فرزندي داشته باشد که فرزندِ <خود و فرزندِ>* فرزندِ خود است، یا <آن زمان>* که فرزندِ <خود و فرزندِ>* کسي جُدا-تخمه و جُدا-شهر باشد؟

اینجا ست که می‌سزد آن شادمانی و شیرینْ‌کامی و رامشِ برخاسته از زایشِ پسري از خود و دختِ خویش چندین برابر باشد؛ زیرا که <آن فرزند>* برایِ آن مادر، برادر نیز می‌باشد.

و آن <فرزندي>* که از خویدودهیِ پسر و مادر زاییده شود، برایِ پدرِ خود برادر نیز خواهد بود: این است راهِ رامشِ بی‌پایان و نیایش و نیکْ‌بختی (=سعادت / خوشروانی)؛ و هیچگاه زیانِ این کار اَفزا بر سودَش نخواهد بود و هیچگاه نیز آهویِ آن، اَفزا بر نکوییِ سرشتینَش

نخواهد گشت.

و اگر کسی بگوید این کار در نهادِ خود زشت است، و در همان زمان زخمي بر آلتِ مادر یا خواهر یا دخترِ خویش ببیند، و ببیند که هیچ چاره‌اي نیست جز آنکه مردِ پزشکي، زَخمْبند بر آن زخم نهد، <آیا مردِ بیگانه>* سزاوارتر است یا که پدر، پسر یا برادرَش در امرِ پزشکی به فریاد رسند؟ [یا نیز: آیا سزاوارتر نیست که پدر یا پسر یا برادرَش در این کار به فریاد رسند؟].

در این میان، کدام <گُزینه>* در نهادِ خویش زشت‌تر است؟ که آن جا<يِ زخمین>* را <پدر یا پسر یا برادر>* با دست بپرماسند و زخمْبند بر آن‌جا نهند، یا آنکه یک مرد <یا پزشکِ>* بیگانه؟

<به همان‌گونه>* اگر جفتْ‌گزیدن به زمانِ بایستگی رسیده باشد، کدام‌کار، که در نهادِ خویش زشت‌تر است، کمْ‌تر زیانمند(؟) خواهد بود؟

اگر در پنهان (pad-rāz?) باهم جفت شوند، به گونه‌اي که پیمانْ‌نامه‌يِ زناشوییِ آنان با پُشتواني از گواهان استوار گردیده باشد <بهتر است>*، یا که ناگهان مردماني از سغد(؟) و سوریه(؟) مردمِ شهر را همگی بیاگاهانند که: <وای>* این مردمِ متفرعن (ēd mardōn hangad *<ī>) کارِشان بدانجا کشیده است که فلان مردِ رومی با دختر یا خواهر یا مادرِ بَهمان مردِ پارسی آن کار را به یوبه‌يِ کام توانستی کردن؟

اینجاست که این کار (=خویدوده) کمْ‌تر چهره‌يِ زننده‌اي پیدا می‌کند ولی با زیبایی همْ‌ارز است.

این جا می‌باید کسي با چشمِ <خرد>* بنگرد، سودمندی‌هايِ <زناشوییِ>* با زنانِ خودی را در سرپرستیِ خانه و زندگی، و لاپوشانیِ کاستی‌ها و انبازی در کامروایی و انبازی در سود و زیانِ زندگی و خرسندی از هر چه که پیش آید؛ و همیاریِ اینان با شوی، و نازکدلی‌شان و ناتوانی‌هایِ‌شان را و کوشاییِ اینان در سرپرستی از شوی و دوری‌گزیدنِ‌شان از گناه(؟) و شکیبایی‌شان در برابرِ درشتی‌هایِ شوی، که بر هر چه زنِ بیگانه است برتری دارند.

<و اگر مردِ پارسی، کام و ناز از زنِ بیگانه خواهد>*، به گونه‌اي که برايِ‌شان همه‌گونه ابزارِ خرسندی، از پیرایه‌هايِ <پیدا و>* پنهان گرفته تا پوشاندنِ <همه گونه>* جامه و خدمتکارِ چالاک و سرايِ خوشْ‌رنگ و بوی و فراخ و دیگرِ ابزارهايِ نیازِ بانوانِ خانه، فراهم آورده باشد؛ اگر <روزي>* زن خواهانِ چیزي باشد که برآورده کردنش در توانِ مرد نباشد، یا اگر <برآورده گردد ولی>* ذرّه‌اي کمْ‌تر <از آنچه را خواسته‌اند>* دریافت دارند: وای، آنگاه هر چه سخنِ زشت و

گندناک است از دهانِ‌شان فَوَران کند؛ سیم و زر (؟xwāsstag-iz zarr) را به رُخ کشد(؟)؛ راز <ِ زناشویی>* نهفته دارد؛ شب و روز بدآهنگی‌هایِ پنهانی و نادیدنی درکار آورد؛ چه بدیِ‌ها که در سرایِ پدر و مادر بنمایاند؛ شوی را به <دادگاهِ>* داوران کشانند و شهر را برکامه‌یِ او برانگیزانند و ـــ خداناکرده ـــ بسا بگویند که: «می‌بایدَم از زنی بهلد»؛(۷) و،گونهْ‌گونه بدی‌ها و زیانکاری‌ها و سیهْ‌روزی‌ها و زشتی‌ها و گناهانیِ که به این گونه <زناشویی>* دوسیده است.

ایشان (=جوانانِ ایرانی) را از آن سه(۸) دسته زنان <به زنی>* دهید، تا مبادا از آن زنان <ِ پیش‌گفته>* یکیِ را به زنی گیرَند؛ تا، از راهِ انباز شدن درکار <ِ زناشویی>* به سودمندی و بِهزیستی و چشیدنِ‌کام(؟) <ِ زندگی>* و ارجمندی و خرسندی <از زندگی>* و نیرویِ بزرگِ همدوشی رسند؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.

و اگر کسیِ بگوید: «با همه‌یِ این <گواه>*هاییِ که <شما>* می‌نمایانید، هستند کسانیِ که این <کردار>* را در باور زشت می‌انگارند»؛ هر کس می‌باید بداند که زشتی و نکویی ـــ به بیشترین ـــ نه درگوهر <ِ چیزها>*، که برآمدِ <شیوه‌یِ>* دریافت و سُهِش و گِرَوِش و خویمندیِ باشندگان است.

چه بسیار فرزندانِ زشت که در نظرِ زایندگانِ‌شان بسیِ نیکوچهره می‌نمایند؛ و چه بسیار مردمِ خوش‌بر-و-بالا که در نظرِ <مردمِ>* کژاندیش (؟) [یا نیز: کژبین] بسیِ بدچهره می‌نمایند.

به همین گونه نیز در میانِ دشمنانِ ما: با آنکه اگر در شهرِ ما کسیِ برهنه گردش کند بسیِ زشت می‌انگاریم؛ همین <برهنهْ‌گردی>* در شهرِ برهنهْ‌پوستان نیکو شمرده می‌شود؛ ولی اگر کسیِ در شهرِ ایشان جامه درپوشیده باشد، آنان <این جامهْ‌پوشی را>* زشت می‌انگارند.

در نگاهِ ما، کسیِ که دارایِ بینی‌ایِ پخ با صورتْ است زشت می‌آید؛ گروهیِ هستند که بینیِ کشیده را زشت می‌انگارند و <با نیشخند>* می‌گویند: هوهو! چه دیوار <ِ بلندیِ>* میانِ دو چشم؛ <همین>*، در نظرِ کسانیِ با داوری‌ایِ باژگونه، نیکو می‌نماید.

<بود-و-باشِ>* زیبایی و زشتی نه درگوهرِ چیزها، که، بر بنیادِ <فرهنگِ>* دریافت و سُهِش و گِرَوِشیِ ست که آن نیز خود در زمان‌ها و جای‌ها <یِ گوناگون>* پذیرایِ دگرشدن است؛ چونان پیشینیان که ستردن <ِ موی>* را از سر،کاریِ زشت <می‌انگاشته‌اند>* و حتی در قانون نیز این را گنجانیده بوده‌اند؛ تا بدانجا که گناهیِ سزاوارِ مرگ بوده‌است و هیچگاه ایشان ستردن <ِ موی>* را از سرِ مرد ـــ به آیینِ شهری ـــ رَوا نمی‌داشته‌اند؛ امروزه <ستردنِ موی از

سر >*، دانایی در عینِ زیبایی است [یا نیز: دانایی همترازِ زیبایی است]؛ حتی ثواب نیز دارد.

بر این پایه آشکار است که از بهرِ زشتْ‌انگاشتنِ یکچند از مردمان <آیینی را>*، نمی‌توان <نظرِ داد>* که آن <آیین>* در گوهرِ خود زشت است، بلکه باید <دانست>* که: برابرِ شیوه‌یِ دریافتی که اندر <اندیشه‌گاهِ>* خویش دارند <آن آیین را>* زشت انگاشته‌اند.

آنگاه است که باید بدانیم، آیینی که پُشتوانِ آن دانش است و اینگونه از <فرمانِ>* جهانْ‌آفرین سرچشمه گرفته است وثواب <ِ آن‌جهانی>* و پاداش <ِ این‌جهانی>* به همراه دارد، آیینی که، پاسبانِ <نیامیختگیِ>* نژادها و هرچه بِهْتر درستْ‌گرداننده‌یِ گوهرها [و یا نیز: آیینی که راهِ درستِ <نژادگیِ>*گوهر<ِ پاکِ آدمی را آموزش می‌دهد>*] و آزادکننده‌یِ چگونگی‌ها(؟) و آکنده از مهر و سودمند برایِ دوده و فریادرسِ پیوند<ِ درستِ تخمه‌ها>* و چشمِ امیدِ نژادگی و آکنده از رامش و فراگسترنده‌یِ <بذرِ>* شیرینی و دروکننده‌یِ خوشروانی و کمْ‌زیان و بیشْ‌سود و اندکْ‌عیب و سرشار از هنر و نیکوسازنده‌یِ دودمان می‌باشد، <و در دین این‌گونه>* پیداست که <چنین آیینی>* یاور و اندوزنده‌یِ رستگاری و پَس‌زننده(؟) و دورکننده‌یِ(؟) گزند و خطر، و، بی‌بیم و در گوهرِ خویش درخشان است؛ <اگر با هر بهانه‌ای، این آیین،>* این چَمِ استوار را فروگذارند، <آیینی که>* ماندْگاهِ همه‌یِ پدران و نیاکان بوده است و <آدمی>* دوست دارد که ـــ برابرِ داد ـــ در آیینِ‌شان انبازگردد، <آیینی که آدمی>* به منزله‌یِ نشستنْگاه<ِ پیشینیان>* بدان می‌نگرد، و نیز <آیینی که در آن به نژادگیِ>* مردمان می‌اندیشند، <آیینی که>* تنها، یک راهِ رستگاریِ روشن و استوار و یک گواهِ رَسا را برمی‌نمایاند، همانا خِرَد گواهی می‌دهد که نمی‌باید <این کهنْ‌آیین> را فروهشت (nē-warzišn)و <این فروهشتی>* مردمان را نسزد [یا نیز: چگونه شدنی ست که خِرَد گواه آوَرَد که این آیین را (=خُویدودَه را) انجام ندهید؟ <فرمانی که نه خِرَد، و>* نه مردمان را سزد].

و اگر کسی بگوید[۹] <این همه که می‌گویید درست ولی>* ایزد، پس از آن[۱۰] فرموده است که:* «خویدوده نورزید»؛ هرکس چنین فرمانی را دانشمندانه بداند و رواج دهد، ما، آن فرمان را دانشمندانه نه، که پوچ و بی‌ارزش (؟) می‌دانیم.

و شخص می‌باید باریکْ‌بینانه و با نگرشِ راستیْ‌خواهانه <به این نکته>* بنگرد که سرتاپایِ دانشِ مردمان، خود، هستیْ‌پذیرفته از خُویدودَه است.[۱۱]

چه آنکه «دانش»، از یَگانسته شدنِ خردِ خداداد (=عقلِ بالملکه) با آگاهیِ شنیداری (=عَقلِ

مُسْتَفاد) زاییده می‌شود: خردِ خدادادی، مادینه است و آگاهیِ شنیداری نر: و این نکته <را بیافزایَم>* که هر دو (=خِرَدِ خدادادی و شنیداری) از <آغاز>* آفرینشِ خدایی خواهر و برادرَند.(۱۲)

هر آنچه که در جهانِ مادی هستی پذیرد و به رسایی رسد و سامان گیرد، فرآورده‌یِ یگانسته‌شدنِ به‌اندازه‌یِ (=معتدلانه‌یِ) آب و آتش است که نرینه و مادینه‌اند؛ و در فرایندِ هستیْ‌پذیری، برادر و خواهر به شمار می‌آیند.

جرثومه‌یِ هر زایشی که <در سرتاسرِ گیهان>* از آیینِ «خُویدودَهی» سرباز زند <پی‌آمدی>* جُز سربه آشفتگی گذاردن ندارد.

نیروگانِ (=قوایِ) دماغی (nērōg andar mazg=)، از اندازه‌نگهداریِ آب و آتش قوام می‌یابد؛ اگر، آب فزونی گیرد، نیروگانِ (=قوایِ) دماغی سر به پوسیدگی می‌گذارد؛ و اگر آتش اَفزا شود نیروگانِ (=قوایِ) دماغی خواهد سوخت.(۱۳)

یادداشت‌ها

۱-یعنی: همچنان که هر کس حق دارد در برابرِ هرگونه بی‌عدالتی و تجاوز، از خود دفاع کند و این دفاعِ از خود نامش «عدالت» است، به همان گونه و به نحوِ واجب‌تر، هر کس حق دارد و می‌باید در برابرِ هرگونه درهم-و-برهمیِ نژادی، از نژاد و از دوده‌یِ خود پاسبانی کند: و این پاسبانیِ قانونی از نژاد و دوده، به طورِ خلاصه نامش «خُویدودَه» است.

۲-آن دانایِ دینْ‌دستور از پیشینیان، سرِ آن دارد از این چَم (=دلیل) اینگونه بهره‌برداری کند: «پس نر و ماده که پسر و دخترِ خداوندَند برادر و خواهرِ هم اَند: در نتیجه، نُتّاجِ مردمان خود از ازدواجِ برادری و خواهری آغاز شده است؛ یعنی از گونه‌یِ خویدودهیِ برادری و خواهری»؛ این، نکته‌ای ست که همه‌یِ دین‌هایِ سامی چاره‌ای جز پذیرش یا درستْ‌نماییِ (=توجیه) آن ندارند.

۳-چنین می‌نماید که نویسنده، این نوع از «خُویدودَهی» را در سنجشِ با سرنمونه‌یِ آغازینش نامگذاری می‌کند.

۴-بافتِ سخنِ پهلوی در اینجا آسیبْ‌دیده و دستخورده به نظر می‌آید؛ شاید نگریسته‌یِ نویسنده از واژه‌یِ handāzišn همان افزایشِ اندازه‌یِ جمعیتِ مردمان باشد.

۵-«آن کردارِ آغازین»، به گمانِ ما، سخنْ‌گوشه به آن سه خویدودهِ نخستین دارد که نوشته آمد و افزایشِ شمارِ مردمان و اندازهْ‌افزاییِ (handāzišn) مردمیان از آن بود.

۶-برایِ ما روشن و شناخته نیست که چرا نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۸۰) در گزارشِ خود از این نوع زناشویی (=میانِ مردِ رزم‌دیده و زنِ نازک‌اندام) به گونه‌ای استنتاج کرده است که برابرِ گفته‌یِ قُدَما، دست به خلعِ صفات زده است و فرزند را حاصلِ جمعِ صفاتِ هستْ‌نَمایِ (=ایجابیِ) پدر و مادر ندانسته است بلکه حاصلِ نیستْ‌نَمایِ (=سلبِ) صفات دانسته است؟

ما تنها به دو شیوه می‌توانیم این گزارش را درستْ‌نمایی (=توجیه) کنیم:

یکي این که، برابرِ بُنْ‌باورهایِ نویسنده‌یِ این روایت، فرزند تنها زمانی حاصلِ جمعِ صفاتِ ایجابی و هستْ‌نمایانه‌یِ پدر و مادر خواهد بود که پِیْ‌آمدِ زاد-و-رود و اِنتاجِ خویدوده باشد.

دو دیگر آن که، واژه‌ای را که با تردیدِ بسیار tarsōg(?) خوانده‌ایم، باز با تردیدِ بسیار tarsā(g) بخوانیم؛ در این صورت، نویسنده، سرِ آن دارد که بگوید: یک مردِ مزدایی هر اندازه که تنومند و بالابلند و رزمْ‌دیده باشد، اگر با زنی ترسا پیوند بندد و آن زن هر اندازه که در دینِ خود پارسا باشد، فرزندی که از زاد-و-رود و اِنتاجِ این دو پا به هستی می‌گذارد دارنده‌یِ صفاتِ ایجابی و هستْ‌نمایانه‌یِ آن دو نخواهد بود: زیرا آن فرزند از نُتّاجِ خویدوده نمی‌باشد.

۷--این سخنواره را سرتاسر برابرِ kū-m az zanīh bē-hīlēd آورده‌ایم؛ کتابِ حقوقیِ پهلویِ مانده از دوره‌یِ ساسانیان، یعنی «ماتیکانِ هزار دادِسْتان»، کرده‌یِ سوم، سرتاسر به بحثِ طلاق پرداخته است و نامِ آن dar ī hīlēnd az zanīh است که «بابِ طلاق» معنی می‌دهد. در این فصل از کتابِ ماتیکان (کرده‌یِ سوم)، عبارتِ az zanīh bē hīlēnd و bē-hīlēnd az zanīh رویِ هم به معنایِ طلاق است. در این فصل از دینْ‌کرد (۸۰)، این بندِ درنظر، برایِ ما روشن و شناخته نیست که نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۸۰) از زبانِ زن، از بیانِ این سخنواره (kū-m az zanīh bē-hīlēd) درست و سرراست چه در سر دارد؟ آیا نگریسته‌یِ نویسنده این است که زن، دادْخواست به دادگاه می‌بَرَد و خواهانِ جدایی است؟ یا آیا زن داد-و-فریاد براه می‌اندازد که به فریادَم رسید، شوی می‌خواهدَم طلاق دهد؟

۸-چنین می‌نماید که بازگشتگاهِ (=مرجعِ) «آن سه»، «مادر و خواهر و دختر» است.

۹-چنین می‌نماید که بازگشتگاهِ «کسی»، همان یهودیِ معترض به کهنْ‌آیینِ خویدوده است که در سرنامه‌یِ همین روایت (کرده‌یِ ۸۰) از او و اعتراضش سخن بمیان آمده است.

۱۰-«پس از آن» را برابرِ az ān pas آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده، از یادْکردِ «پس از آن»، سخنْ‌گوشه به چَم‌ورزیِ (=استدلال) آن یهودی دارد، بدین گونه: آن زمان که شمارِ مردمانِ رویِ زمین تنها دو تن بوده است، (برایِ نمونه در دینِ یهود تنها آدم و حوا و پس از آن هابیل و قابیل) برایِ افزایشِ شمارگانِ مردمِ زمینی چاره‌ای جز خُویدودَه‌گری نبوده است، ولی، برابرِ چَمْ‌وَرزیِ آن یهودیِ معترضِ به کهنْ‌آیینِ خویدوده، «پس از آن»، یعنی پس از فزونی گرفتنِ شمارِ مردمان، دیگر نیازی به خویدوده‌گری نبوده است.

۱۱-در اینجا، نویسنده‌یِ این روایت، چنین استدلال می‌کند که: دانش، خود، سرتاپا برآمد و فراهمْ‌آوردِ خُویدودَه است؛ دانشی که سرتاپایِ آن بَر-و-بارِ خویدوده است چگونه می‌تواند خویدوده ـــ یعنی آغازگاه و اصل و بنیانِ خودـــ را نفی کند؟

۱۲-نویسنده‌یِ این گزارش، در این بند، از ساختمانِ چَم‌ورزیِ سنجیدارهایِ دوتایی (=قیاسِ اقترانی)، برایِ استوارْداشتِ راستیِ سخنان و چَمْ‌آوری‌هایِ خود بهره گرفته است؛ به‌گونه‌یِ زیر:

گزاره‌یِ کِهین (=صُغری): دانش، زاییده‌یِ فروآمیزی و تلفیقِ خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری است؛

گزاره‌یِ مِهین (=کُبری): خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری خواهر و برادرَند؛

پی‌آیند (=نتیجه): پس، دانش، زاییده‌یِ خویدودهیِ برادری و خواهری است.

«حدِّ اَوْسَطِ» (=میانگینِ) دو پیشْ‌گزاره‌یِ نخست (=مقدمات) «خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری» است. می‌دانیم پس از کشفِ میانگینِ قیاس، اِنتاجِ قیاس روشن است.

۱۳-کتابِ «دادستانْ‌دینیک»، پرسشِ شصت و چهارم، نیز به جُستارِ خُویدوده پرداخته است؛ بُنْ‌نوشتِ پهلوی را در دستنویسِ ت د ۴ الف، برگْ‌نوشتِ ۳۳۷، خطِ شانزدهم تا برگْ‌نوشتِ ۳۳۹، خطِ یکم دنباله‌گیری کنید.



<دستورِ نمازِ یومیه در دینِ مزدایی>*

۸۱. آنچه اندر بابِ نیایشِ روزانه‌ی اورمزدِ جهان‌آفرین گفته شده است، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا <در دین>* پیدا ست که: هر فردِ مزدایی وقتِ نماز، <زمانی>* که در کارِ یَزِش می‌شود، می‌باید رو به خورشید، به زبانِ اوستایی (abestāg ēwāzīg‘) نیایشِ اورمزدِ جهان‌آفرین را بجای آوَرَد.

در میانِ جماعتِ بِهْدینان، آن <دسته>* که یشت کرده‌اند [یا نیز: چه آنانی که به سنِ قانونیِ یشت‌کردن رسیده‌اند] و آن <دسته>* که یشت نکرده‌اند [یا نیز: چه آنان که به سنِ قانونیِ یَزِش نرسیده‌اند]، وقتِ رسیدنِ به یَزِش [یا نیز: همینکه به سنِ قانونیِ یَزِش رسیدند] همه می‌باید در کارِ نیایشِ اورمزدِ جهان‌آفرین، رو به خورشید، در زمزمه‌یِ سخن<ِ خداوند>*، آنگونه که در زیر نوشته می‌آید، باشند.

هر کس که، آگاهانه و از بُنِ جان، در پایانِ کار سه بار دُعایِ اَشِم‌وُهو(۱) (ašəm-vohu) را بخواند و در پایانِ هر بند (ristag) ژرفانه (=از جان و دل) نماز گزارَد؛ آن وقت است که نیایشی نمونه(؟) را برابرِ دستورِ دینِ بهی برزبان رانده است.

****

هان! به نام و ستایشِ آنکه همیشه بوده و همواره هست و تا به جاودان خواهد بود؛ آن ایزدِ سَپَنداَزمینو که ژرف‌ترین مینویِ همه‌یِ مینُوان است و در گوهرِ خویش یکتا ست و نامَش اورمزد است؛ خداوندگارِ بزرگ و دانا و دادار و پروردگار و نگهدارنده و مهربان و کرفه‌کار و بخشاینده و پاک و نیک و دادگستر و همه‌توان.

سپاس بر آن بزرگِ استوار که با نیرویِ بی‌هماورد و، با دانایی برترِ خود، شش امشاسپَند و بسی ستودگانِ (yazdān) طُرفه و بهشتِ روشنان و سَرایِ سرود و نیایش (garōdmān) و آسمانِ گِرد و خورشیدِ تابنده و ماهِ رخشنده و ستارگانِ بِش‌تخمه و باد و اَندَرْوای و آتش و آب و زمین و گیاه و جانور و آهَنگِن (=فلز / āyōxšust) و مردمان را بیافرید.

ستایش و نیایش بر آن خدایِ کرفهْ‌کار که مردم را با هنرِ سخنوری (gōwāgīh kirrōgīh) و داذْ (=عدالت)، به همه‌یِ آفریده‌هایِ گیتیایی سروری بخشید و او را شهریارِ زمانه و رایْ‌فرمایِ آفریده‌ها <دانست>* و در پیکاریِ رزمْ‌آورانه به پذیره‌یِ دیوان فرستاد.

نماز بر همهْ‌آگاهِ مهربان که زرتشتِ سپیتامانِ ستوده‌فْرَوَهَر را از بهرِ آشتیِ(؟) [و یا نیز: از بهرِ پیغامْ‌آوریِ] آفریده‌ها فرستاد؛ و فروفرستاد <بر مردمان>* دین و دانش وگِرَوِش و آگاهی‌هایِ خِرَدِ خدادادی و خِرَدِ شنیداری را؛ <همهْ‌آگاهِ مهربانی که>* فرمانفرما بر همه‌یِ هست‌ها و بوده‌ها و باشنده‌ها ست؛ آن فرهیخته‌ترینِ همه‌یِ فرهیختگان؛ آن <همهْ‌آگاهِ مهربانی>* که رهاننده‌یِ روان ازگذرگاه <داوری>* (=پلِ صراط) وگذراننده از دوزخ و، رساننده به آن برترین جایگاهِ پارسایی و جایگاهِ روشنِ خوشبویِ سراسر آکنده از آسانِش است.

به فرمانِ تو ای مِهْرَبان! می‌پذیرَم و می‌اندیشَم و برمی‌گویَم و رفتار می‌کنَم برابرِ دینِ ویژه؛ ژرفانه به <درستیِ>* هرکرفه باورمندَم؛ پشیمان از بسیاریِ گناهَم؛ خود وگوهرِ خود را، چه در انجامْ‌دادنی‌ها و چه در پرهیختنی‌ها، پاک و ویژه <نگه> می‌دارَم؛ و همچنین، شش نیروگانِ جان را: کنش وگویش و منش و یاد و هوش و خرد را.

به‌کامِ تو ای کرفه‌کار! تا <بالاترین>* مرزِ توان، با منشیِ نیکو، گفتاریِ نیکو وکرداریِ نیکو تنها تو را پرستش می‌کنَم؛ تا راهِ روشن را <بر خود>* بگشایَم؛ تا شِکَنجِ سختِ دوزخ بر من نرسد؛ و ازگذرگاهِ داوری بگذرَم و به آن مانْدگاهِ بهشتیِ آکنده از بوی <خوشِ>* سرتاسر گوهرْنشان و سراسر آکنده از آسانِش رسَم.

ستایش! به آن خداوندِ بخشاینده که کار وکرفه‌یِ فرمانبُرداران را پاداش کند؛ و در پایان <جهان>*، تبهْ‌خویان را هم از دوزخ رهایی بخشد و آفریدگان را همگی در پاکیِ ناب و ویژه سامان دهد.(۲)

یادداشت‌ها

۱-«دُعایِ اَشمْ‌وُهو» را برابرِ saxwan ahlāyīh stāyišnīh آورده‌ایم؛ سنجانا، به درستی و بادانش، آن را Asém-vohú ترجمه کرده‌اند و ما نیز به پیروی از ایشان.

۲-برایِ یک وارسیِ همسنجانه (=تطبیقی) میانِ این کرده (۸۱) و دُعایِ «نام ستایش» در خُرده اوستا، نگاه کنید به: خرده اوستا، گزارشِ دکتر حسین وحیدی، ص ۱۵، ستایش خداوند.



۸۲. دربارهٔ گوناگونیِ بُن‌انگیزها (=علل / انگیزانندهای بُنیادین)، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا بُن‌انگیزها (=علل) بر دو دسته اَند: بُن‌انگیزهایِ مینَوی و، بُن‌انگیزهایِ گیتیایی.

<نخست>* بُن‌انگیزهایِ مینَوی: چونان بُن‌انگیزِ <نیکِ مینَویِ>* تندرستی و فراخی، که از خواستِ ایزدان و نیرویِ بَغان(۱) و دُعایِ خیرِ پارسایان و نیرنگِ نیکِ ورجاوند(؟) و تأثیرِ چشمِ نیکان می‌آید؛ <و، چونان>* بُن‌انگیزهایِ <بدِ مینَویِ>* بیماری و تنگی، که از ستمکامگیِ دیوان و، جنگ و گریزِ اخترانِ بد و، نفرینِ خواهندگانِ کاهش و، تبهْ‌کامیِ جادوگران و تأثیرِ چشمْ‌زخمِ بَدان برمی‌خیزد.

<دودیگر>* <بُن‌انگیزهایِ>* گیتیایی: چونان <بُن‌انگیزِ نیکِ>* درستی که از پرهیزِ نیک و فراخیِّ برخاسته از کوشایی می‌آید؛

و <بُن‌انگیزهایِ بدِگیتیایی، چونان>* بیماری، که برخاسته از ناپرهیزی است و، تنگی که برخاسته از کاهلی است.

و بُن‌انگیزهایِ <خوبِ>* مینَوی، از آن میان تندرستی و فراخی، و <بُن‌انگیزهایِ بدِ>* مینَوی، از آن میان بیماری و تنگی، هم، یاری‌دهندگان و هم، ستیزندگانی در جهانِ مادی دارند.

به همین گونه، <بُن‌انگیزهایِ بد و خوبِ>* گیتیایی نیز، یاریْ‌دهندگان و ستیزندگانی در جهانِ مینَوی دارند.

هر گاه <بُن‌انگیزهایِ نیکِ>* گیتیایی نیرو بگیرند (abarwēzēnd?)، درستی و فراخی <که یاورانِ مینَویِ جهانِ مادی اند>* رو به افزایش خواهند گذارد و، بیماری و تنگی <که پتیارگانِ مینَویِ جهانِ مادی اند>* سر به کاهش می‌گذارند.

(الف) هر گاه بُن‌انگیزهایِ مینَوی <فزونی بگیرند>*:

اگر تندرستی <ِ مینوی فزونی بگیرد>*، یاورانِ گیتیاییِ اَش، <یعنی>* گرایشِ به میانه‌ْروی (=اعتدال) و کوششِ توانمندانه <افزونی خواهد گرفت>*؛

اگر فراخی <ِ مینَوی فزونی بگیرد>*، یاورانِ گیتیاییِ‌اَش، <یعنی>* کوشایی <فزونی خواهد گرفت>*؛

اگر بیماری <ِ مینَوی فزونی بگیرد>*، پتیاره‌هایِ گیتیایی، <همان یاورانِ زمینیِّ بیماری، یعنی>* میلِ به افراط و میلِ به دروغ <افزونی خواهد گرفت>*؛

اگر تنگی <ِ مینَوی فزونی بگیرد>*، پتیاره‌هایِ گیتیایی، <یاورانِ زمینیِّ تنگی، یعنی>* کاهلی <فزونی خواهد گرفت>*.

(ب)هرگاه بُنْ‌انگیزهایِ گیتیایی <افزونی بگیرد>*:

اگر تندرستی <ِ گیتیانه فزونی بگیرد>*، یاورانِ مینوی‌اَش، <یعنی>* خوشروانی (urwahm) و کلامِ آفریننده <افزونی گرفته‌اند؛ [و یا نیز: افزونی خواهند گرفت]>*؛

اگر فراخی <ِ گیتیانه فزونی بگیرد>*، یاورانِ مینوی‌اَش، <یعنی>* نیکودهشیِّ به کارها <فزونی گرفته است>*؛

اگر بیماری <ِ گیتیانه فزونی بگیرد>*، پتیاره‌هایِ <یاری‌دهنده‌یِ>* مینوی‌اَش، <یعنی>* اندیشه‌هایِ زیانبخش <فزونی گرفته‌است>*؛

اگر تنگی <ِ گیتیانه فزونی بگیرد>*، پتیاره‌هایِ <یاری‌دهنده‌یِ>* مینوی‌اَش، <یعنی>* پی‌آمدِ بدِ کارها <فزونی گرفته است>*.

پزشکِ خوبِ دانا <کسی ست که>* گونه‌گونیِّ بُنْ‌انگیزهایِ مینَوی و گیتیایی، از نیک و بد <همه را>* می‌شناسد؛ و هرگاه <بُنْ‌انگیزهایِ>* نیکو در میان آیند، کارها را به‌استواری سامان دهد؛ و هرگاه <بُنْ‌انگیزهایِ>* بد در میان آید، باکوشایی، درکارِ زُدودن <ِ آن بدی‌ها>* چاره‌جویی کند (čārag abar-nihēd)؛

<پزشکِ خوبِ دانا می‌باید>* با پیشکش (=تقدیمی) دادنِ به ایزدان و خوشنود ساختنِ بَغان، و پیشکش ندادنِ به دیوان و آزارِ آنان و اخترانِ بد، <بُنْ‌انگیزهایِ نیکِ>* مینَوی را یاری رساند؛ و با <فرمانِ>* پرهیزِ <از افراط و تفریط>* و تجویزِ دارو و، به‌نکویی کوشیدن و خرسندی (؟) [و یا نیز: بی‌گناهی(؟)]،[۲] <بُنْ‌انگیزهایِ نیکِ>* گیتیایی را یاری رساند.

نخستین کار <ِ پزشکِ دانا>*، هنگامِ <وارسیِ>* هر دو نوعِ <بُنْ‌انگیزها>*، رویکردِ به

<بازشناختِ>* بُنْ‌انگیزها<یِ مینَوی و گیتیایی>* است. پس از آن، دومین کار<ِ وِی>*، توجه به <بازشناختِ>* نوعِ <بد و خوبِ آن‌ها>* می‌باشد.(۳)

<آن دسته از>* کیش‌داران که کیشِ‌شان، این‌گونه روش<ِ دسته‌بندیِ بُنْ‌انگیزها>* را در حوزهٔ تفکرِ دینی <ِّ خود>* نمی‌شناسند، عاری از دانشِ <راستینِ>* یزدانْ‌شناسی اَند و به سببِ این نادانی، حتی از دانش‌های <ِ راستینِ>* مردمانه نیز فرومانده‌اند.(۴)

یادداشت‌ها

۱-فرهنگنامه‌ها و یا فارسیْ‌کرده‌هایِ نوشتارهایِ پهلوی، واژهٔ bayān را: خدا، خداوندگار، سرور، شاه و یا صُوَرِ فلکی (= نمایه‌هایِ آسمانی) معنی کرده‌اند؛ به گمانِ ما، این واژه، با واژهٔ یونانیِ تِئوس / $\phi\varepsilon o\xi$ می‌تواند نزدیکیِّ معنایی داشته باشد.

۲-واژه‌ای را که با گمانمندی «خرسندی» خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ( ) آمده‌است؛ با رویکردِ به فراروندِ سخن، شاید نگارشِ نادرستی برایِ a-winahih ( ) باشد.

۳- *دستهٔ‌بندیِ بُنْ‌انگیزها (=علل)، برابرِ آموزهٔ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کردهٔ ۸۲*

بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ مینَوی
- یاری دهندگانِ زمینیِ بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ مینَوی،
- ستیزندگانِ زمینیِ بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ مینَوی،

بُنْ‌انگیزهایِ بدِ مینَوی
- یاورانِ زمینیِ بُنْ‌انگیزهای بدِ مینَوی
- ستیزندگانِ زمینیِ بُنْ‌انگیزهای بدِ مینَوی،

بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ گیتیایی	یاریْ‌دهندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ گیتیایی،
	ستیزندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهای خوبِ‌گیتیایی،
بُنْ‌انگیزهایِ بدِ گیتیایی	یاریْ‌دهندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهایِ بدِ گیتیایی،
	ستیزندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهایِ بدِ گیتیایی.

۴-چنین می‌نماید که نویسنده‌یِ این روایت (۸۲)، در عبارتِ پایانی، که خُرده‌ْسنجی بر گروهي از کیشْ‌داران است، سَرِ آن دارد که جُستارِ فلسفی-فرزانشیِ «دسته‌ْبندیِ علل» را به دامنِ دین گره زند و درستیِ این نوع از دسته‌ْبندی را —نه در حوزه‌یِ فلسفه، آن‌هم خِرَدْپژوهانه و چَمْوَرزانه که— در حوزه‌یِ دین وارسد و استوار کند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۸۳. دربـــارهٔ‌ِ راه‌ْبَـــرِیِ (rāyēnīdārīh / رایْ‌فَـــرمایی / اِداره) گســترده و ویــژسته‌ِیِ آفریده‌هایِ گیتیایی، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ <فرزانشِ>* اندازه‌ْشناسانه‌یِ جهان‌ْآفرین، هـمه‌یِ آفـریده‌هایِ گـیتیایی، در هـنگامه‌یِ آمیختگی با تازشِ اهریمن، به گونه‌ایِ جهانرَوا (amaragānīg / کلّی / همه‌گیر / کلانی / کلانْوَرانه / فراگیر) بر اساسِ سرشت (=غریزه / čihr) راه‌ْبَری می‌شوند؛ تا که، از راهِ برجاهستیّ چیزها در سرشت <خود>*، و، از راهِ <ویژگیِ>* ناگردیدنیِ هستیْ‌دارانِ سرشتمند (čihrēnīdagān) که برایِ <پایانگاهیِ>* سرشتمند شده‌اند [یا نیز: برنامه ریزی شده‌اَند / čihrēnīd-ēstēd]، و، ساختارِ فراگسترنده‌ای که در نیروهایِ سرشت (=غریزه / انگیختار) و امید و بیم هست، هـمه‌یِ آفریده‌ها به سرمنزلِ مقصود (frašagird) راه‌ْبَر شوند.

ولی راه‌ْبَریِ <هستیْ‌داران>* زیرِ خواستِ آگاهانه (kām-rāyēnīdārīh)، در سنجشِ با راه‌ْبَریِ سرشتینِ <هستیْ‌داران>*، جنبه‌یِ ویژسته (ēwāzīg / خاصّ) دارد؛[۱] تا به یـاریِ راه‌ْبَریِ <هستیْ‌داران>* زیرِ خواستِ آگـاهانه، <قوّه‌یِ>* راه‌ْبَـرانـه‌یِ *<نـابخودآگـاهِ> سرشتین (čihr-rāyēnīdārīh)، <زیرِ نیرویِ تازشِ اهریمن>* به‌پس‌رانده نشود و راهِ پیشرفتِ آفریده‌ها سدّ نگردد.

زیرا تنها تـحتِ فـرماندهیِّ *«خـواستِ آگـاهانه»* است کـه خـرد و خـیمِ <مـردمان و دیگـرِ هستی‌داران>* ویراسته و پیراسته خواهد شد؛ و اندر میانِ <هستیْ‌دارانِ>* راه‌ْبُـرده شـده بـا نیرویِ سرشتْ، تنها *«مردمیان»* اند که ــ بویژه از راهِ داناییِ دینی و شهریاری و <آگاهی به>* بایدها و نبایدها[۲] و دیگرِ رای-و-روش‌هایِ مبتنی بر خواستِ آگاهانه، و نیز از راهِ نیرویِ خواستِ آگاهانه و از راهِ نیرویِ فرماندهی بر سرشت ــ مـی‌توانـند تـازشِ اهـریمنی را سـرتاسرانـه بـه نابودی کِشند و <با راه‌ْبَریِ>* آفریده‌ها در کارِ پیوندانیدنِ آنان (=دیگرِ هستی‌دارانِ راه‌ْبُرده شده با نیرویِ سرشت) به آن سرنوشتِ ناگزیرِ پایانی (frašagird brīn) باشند.

یادداشت‌ها

۱-نگریسته‌یِ نویسنده این است که: جهانِ هستی، عموماً، زیرِ نیرویِ سرشت (čihrīg / غریزه / انگیختار) راهْبَری (=اِداره / رایمندی) می‌شود؛ و «اِداره‌یِ آگاهانه / رایِشِ آگاهانه» در برابرِ «اداره‌یِ سرشتین و غریزی»، زیرْمجموعه‌یِ کوچک‌تری را تشکیل می‌دهد که ویژه‌یِ مردمانِ دارنده‌یِ آگاهیِ دینی است؛ که صلاحیّتِ راهْبَری دیگرِ آفریدگان را دارند. نگاه کنید به آنچه در پی می‌آید.

۲-«بایدها و نبایدها» [یا: شایست و ناشایست] را برابرِ kunišn pahrēzišn آورده‌ایم؛ یعنی: مردم، زیرِ رهبریِ دینی و شهریاریِ نیکو به آنچه که باید بکنند و از آنچه می‌باید بپرهیزند آگاهی می‌یابند، و این، یکسره جدایِ از رایمندیِ (=اداره‌یِ / رایِشِ) دیگرِ هستی‌داران است که زیرِ رهبریِ انگیختارِ امید و بیم و دیگرِ نیروهایِ سرشتین ره به سرمنزلِ مقصود می‌بَرَند.



۸۴. دربارەیِ خداوندگاریِ سپندارْمینو بر زَدارْمینو، برابرِ آموزەیِ دینِ بهی.

هماناگواهِ خداوندگاریِ سْپَنْدارمینو بر زَدارمینو خود <پیدا>* از نام< آن دو>* است؛ زیرا که ترجمه‌یِ سپندارمینو «خِرَدِ افزاینده»؛[۱] است و ترجمه‌یِ زَدارمینو «بدآگاهیِ عظیم» می‌باشد.

هر اندازه که دانایی نیرومند شود به همان اندازه خداوندگاریِ او (=دانایی) فزونی می‌گیرد؛ هر اندازه که بدآگاهی اَفزا شود به همان اندازه نیازمندِ راهْبَری می‌گَردَد؛ این <موضوع>* در میانِ مردم نیز به گونه‌ایِ گسترده <آشکار است>* : آنکس که دانا ست بر آنکس که نادان است خداوندگاری دارد؛ آنکس که بدآگاه است از آنکس که دانا ست فرمانْپذیر است؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.

از آموزه‌هایِ دین دربارەیِ ذاتِ دو مینو<یِ سپندار و زَدار>* پیدا ست که: هیچ چیز از بود-و-باشِ (padišīh / حضور) خداوندگاریِ سپندارمینو رها وآزاد نیست.

نشانه‌یِ هر آن چیزی که ریشه در (azišīh / اصل) زَدارمینو دارد از این <موضوع>* پیدا ست که آن (=زَدارْمینو) به خویشتنِ خویش خداوندگاریِ سپندار مینو را می‌شکیبد (burdan ī).

ذاتِ زَدارمینو نیز از راه‌هایِ بسیاریِ (az was čim) <بیرون می‌افتد>*، یکی، درِ، نیروکاهیِّ[۲] ذاتیِّ زَدارمینو است که <پیوسته>* در کارِ گزندرسانی و زیان بر آفریده‌هایِ سپندارمینو می‌باشد.

ویرانیْ <خواهیِ>* ذاتیِ زَدارمینو زمانِ نوسازیِ جهان، پیداتر <از پیش>* خواهد شد؛ که با خداوندگاری <ِ سپندارمینو>* سرتاسر به تباهی کشیده خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱-این سخنواره را می‌توان «خِرَدِ مقدس» یا «خِرَدِ سپند» نیز ترجمه کرد.

۲-«نیروْکاهی» را برابرِ با واژه‌ایِ در نوشتارِ پهلوی آورده‌ایم که آن را kast-nērōgīh خوانده‌ایم؛ می‌توان kastārīh[x] نیز خواند. مرادِ نویسنده این است که زَدارمینو، در تضادِ با سپندارمینو که توانِ افزایندگی دارد، تنها توانِ کاهندگی دارد.



۸۵. دربـارهٔ گـونه‌هایِ دیـنْ‌دوستی و داوری دربارهٔ آنها، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا دوستداریِ دینِ بهی بر دو گونه است:

۱. <یکي>*، دوستداریِ با دانش است؛ و داوری‌اي که دربارهٔ‌اَش می‌شود <این است که او>*: بِهدینِ پارسا ست.

<چنین کسي>* بهشتْ‌آشیان و نیز شایستهٔ سرایِ سرود (=گَرودْمان) است.

۲. <دو دیگر>*، دینْ‌دوستیِ بی‌بهره از دانش است؛(۱) و داوری‌اي که دربارهٔ‌اَش می‌شود <این است که او>*: در مرزِ بددینی است (ka ag-dēn) <ولی به یوبهٔ همین دینْ‌دوستی>* امیدِ پارسایی‌اَش می‌رَوَد.

یادداشت‌ها

۱-تو گویی که نویسندهٔ این روایت (۸۵) امروزیان را نیز می‌دیده است.



۸۶. دربارهٔ <آهنگِ>* کوشاییِ و پرهیزگاریِ فرزانگان، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

<آهنگِ>* کوشاییِ فرزانگان برایِ فلان سود ــ که بیش از هر چیز می‌باید بر بنیادِ کوشندگی برایِ آن <سود>* باشد، بی‌آنکه یقین کند که از راهِ آن کوشایی، آن (=فلان سود) را خواهد یافت ــ کرفه‌کاری و پارساییِ روان است.

<آهنگِ>* پرهیزگاریِ فرزانگان از فلان زیان ــ که می‌باید بیش از هر چیز بر بنیادِ پرهیز از آن <زیان>* باشد، و یقین کند که آن (=فلان زیان) را پس خواهد زد ــ <پرهیز از>* گناه و تبه‌خوییِ روان است.

تا از راهِ سودِ نیامیختهٔ این‌جهانی(؟)،(۱) به آن کرفه دست یابد <تا حسرت‌وار به خود نگوید>*: «کاشکی یافت شود». هرچند که آن یافتن، با کوششِ بسیار بدست آید و بتندی بگذرد.

در زیانِ نیامیختهٔ این‌جهانی(؟)،(۱) هر چند در زمانی اندک گناه را پس‌زند ولی برایِ همیشه از آن رهایی نتواند؛ و با پس راندنِ <نیرویِ>* پرهیز و بیم <ِ از گناه در نزدِ خود>* از پارسایی بسی افسرده شود <و این>* کارِ فرزانگان نیست.(۲)

یادداشت‌ها

۱-در این روایت، نویسنده، سخن از sūd ī a-gumēg و zyān ī a-gumēg بمیان آورده است که معنایِ آن بر ما روشن نیست؛ شاید، سخن‌گوشه به سودِ مطلقِ و نابِ (=خالصِ) این‌جهانی و زیانِ مطلق و نابِ این‌جهانی دارد: یعنی کرفه‌کاری و پارسایی، سودِ نابِ این‌جهانی اَند و دنیاخواهیِ فزون از اندازه و تبه‌خویی، زیانِ نابِ این‌جهانی.

۲-می‌نماید که نگریستهٔ نویسنده چنین باشد:

سودِ این‌جهانی، حتی مطلقِ سودِ این‌جهانی، بی‌اعتنا به توشهٔ آخرت، ناپایدار و گذرا ست؛ ولی زیانی که انسان از راهِ گناه و تبه‌خویی بر خود روا می‌دارد، ماندنی و دیرپا ست. حتی برایِ سودِ اندکِ این‌جهانی، بی‌اعتنا به توشهٔ آخرت، می‌باید بسی کوشید؛ ولی اندک زیانِ این‌جهانی، که انسان به خود روا می‌دارد، تا مدت‌ها گریبانِ او را رها نخواهد کرد.



۸۷. دربارهٔ‌ِ کم‌ترین و میانین‌ترین و بیش‌ترین <اندازهٔ‌ِ>* همداستانی با دینِ مزدایی، و سودي که از این همداستانی بدست می‌آید، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

همانا کم‌ترین <اندازهٔ‌ِ>* همداستانی با دینِ مزدایی، باورمندیِ ژرفانهٔ‌ِ تنها یکي از مردمان به دینِ مزدایی است؛ که، تنها رهنمایِ او کلامِ آفریننده است؛ و سودي که از باورمندیِ این یک تن بدست می‌آید، افزایشِ نیرویِ ایزدان از همداستانیِ آن یک تن و نزاریْ‌رسیدنِ به <سپاهِ>* دروج به سببِ جدایيِ آن یک تن از دروج می‌باشد.

و میانین‌ترین <اندازهٔ‌ِ>* همداستانی با دینِ مزدایی، باورمندیِ ژرفانهٔ‌ِ گروهي از مردمان به دینِ بهی است؛ و تنْ‌سپردنِ (tan.........dāštan) از ژرفایِ جانِ آن گروه از مردمان به پیوستنِ به کلامِ آفریننده، <و، تنْ‌سپردنِ جانانهٔ‌ِ همین گروه>* به دستوریِّ روحانيِ بزرگ (zarduxštrotom / بزرگْ‌دینْ‌پاس) است؛ و سودي که از همداستانيِ این گروه با دینِ مزدایی فراچنگ می‌آید، افزایشِ نیرویِ ایزدان به اندازهٔ‌ِ همداستانيِ آن گروه و بسیارنزاریِّ دروج، به سببِ جدایيِ آن گروه از <سپاهِ>* دروج، می‌باشد.

و بیش‌ترین <اندازهٔ‌ِ>* همداستانی با دینِ مزدایی، باورمندیِّ ژرفانهٔ‌ِ همهٔ‌ِ گروه‌هایِ مردمی به دینِ مزدایی است (abar weh-dēn ēstādan)؛ و استواریِ جانانهٔ‌ِ (mēnišnīg / قلبی / از بُنِ جان) تمامیِ مردمان با کلامِ آفریننده، و، همداستانيِ <همهٔ‌ِ مردمان>* با رهبریِ تنها یک روحانيِ بزرگ است.

و سودي که از همْ‌آهنگیِّ همهٔ‌ِ گروه‌هایِ مردمی با دینِ مزدایی بدست می‌آید، [به سببِ همْ‌سپاهيِ همهٔ‌ِ مردم](؟) <به>* درهمْ‌شکستنِ سرتاسریِ <سپاهِ>* دروج، و نزاریِ مطلقِ او و از بی‌سپاهی <می‌انجامد>*؛ زیراکه(؟) <شکستِ سرتاسریِ دروج>* تنها از نیرویِ ایزدان ــ آنهم به سببِ همْ‌سپاهیِّ <یکتایانهٔ‌ِ>* همهٔ‌ِ مردم <زیرِ پرچمِ دین ــ بدست می‌آید>*.

زمانِ نوسازیِ جهان، از راهِ پیوستنِ <همگان>* به آن نیروی <یکتایانهٔ‌ِ یزدانی، و، به سببِ>* همداستانيِ نیروگانِ همهٔ‌ِ مردم <با فرمانِ یزدان>*، و به سببِ همْ‌سپاهیِ همهٔ‌ِ مردم با سودْمندِ پیروزگر (=سوشیانس)، <سپاهِ>* دروج نیست-و-نابود می‌شود؛ و <امکانِ>* آفرینشِ دوبارهٔ‌ِ دو جهان، آنهم برابرِ خواست و کامِ جهانْ‌آفرین، <فراهم می‌آید؛ این است>* آموزشِ دینِ بهی.



۸۸ = ۱۵۶. دربارهِ آنچه به بیش‌ترین اندازه دینِ مزدایی را به بالندگی می‌رساند، و آنچه به بیش‌ترین اندازه آن را به تباهی می‌کشاند، برابرِ آموزهِ دینِ بهی.(۱)

یادداشت‌ها

۱-این روایت (کردهِ ۸۸) هماني است که در همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کردهِ ۱۵۶ نیز دوبارهْ‌نویسی شده است؛ با دو تفاوت: یکي اینکه، کردهِ ۱۵۶، به نسبتِ این روایت (=۸۸)، کژنویسی‌هایِ کم‌تري را شکیبیده است؛ دیگر اینکه، کردهِ ۱۵۶ از جمله‌بنديِ سرراست‌تر و روشن‌تري برخوردار است؛ از این روی، این‌جا (دفترِ یکُم) از فارسیْ گردانیِّ این روایت درمی‌گذریم و در دفترِ دومِ این گزارش، که، کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌هایِ ۱۱۳ تا پایانِ ۱۹۴ را دربر می‌گیرَد، فارسیْ کردهِ روایتِ ۱۵۶ یا همین کردهِ ۸۸ را خواهیم آورد.



۸۹. دربارهٔ‌ِ به‌دیده گرفتنِ (=ملاحظهٔ‌ِ / wēnišn) رواجِ خرسندی و کوشایی، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

اگر <آدمی>* خروشِ خرسندنَمایانهٔ‌ِ(۱) آن مردِ توانگر (ōy.....tuwānīg) را حتی برایِ بی‌ارزش‌ترینِ چیزها<یِ مادی>*، و نیز، بی‌اعتناییِّ(۲) مردِ درویش را به برترین توانگری‌ها<یِ مادی>* در نظر آوَرَد (=ملاحظه کند)، آنگاه <فقط>* آن خرسندیِ بزرگي راکه رو سویِ نیکْبختيِ (سعادتِ/ نیکْ‌انجامیِ) بی‌پایان —آن مانْدْگاهِ مینَویِ <همهٔ‌ِ>* پاداش‌ها— دارد به‌دیده خواهد گرفت (wēnīhēd) و با کوشایی <تنها سویِ آن>* روانه خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱-«خروشِ خرسندنَمایانه» را برای burzišnīh ī hunsandīh آورده‌ایم؛ معنایي نزدیک به اِزدیادِ شور و شعف.

۲-«بی‌اعتنایی» را برای a-burzišnīh ī hunsandīh آورده‌ایم؛ آن نوع از بی‌اعتناییِ درویشانه به مال و منالِ دنیوی که امروزه تنها بر زبان‌ها جاری ست.



۹۰. دربارهٔ‌یِ چَم‌آوردِ (=دلیلِ / منطقِ) جهانْ‌آفرین در پاداش و پادافْرَهِ مردمان، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

پاداش <ِ ثواب>* و پادافْرَهِ <گناهِ>* مردمان از سویِ جهانْ‌آفرین است.

هم، «پرهیزِ از گناه» و هم «تمایلِ نیرومند به گناهکاری و دوریِ از ثواب»، هر دو، بر بنیادِ گزینشِ شخص <میانِ>* راهِ ثوابکاری و پرهیز کردن <یا نکردنِ>* از گناه است؛ <این قوهٔ‌یِ گزینش، همان>* بخشایندگی‌ای ست که <خداوند>* آفریده‌هایِ خود را شایسته‌یِ آن می‌داند و متناسب است با آنچه که از جهانْ‌آفرین به مردمان <می‌رسد>*؛ و از بُنیاد (mādayān)، به یوبه‌یِ دوستی به آفریده‌ها و ساخته‌هایِ خود است که خِرَد و دین و همه‌یِ دیگر چیزها<یِ نیکو را به آنان ارزانی داشته است>*.

آن چَمِ بُنیادین (wihān / دلیل) که پاداش ویژه‌یِ او (=جهانْ‌آفرین) ست از آن است که او جهانْ‌آفرینی فرآراسته است؛ به گونه‌ای که او خود به خویشتنِ خویش <مردمان را>* از راهِ دانش زورْآور کرده است؛ و او خود سرچشمه‌یِ (xān; V: wihān) ثواب‌ها در مردمان است. و او، به‌رسایی، مردمان را برایِ پرهیز از بزهکاری و روی‌کردنِ به ثوابکاری راه نموده است. و از این راه آنان را به فرساخته‌ترین شیوه (bowandag) یاری داده است.

<هم از این روی، کاربَستِ>* پادافْرَه بر بزهکار <بسیِ>* دادوَرانه است.

بخشاینده است آن که به یوبه‌یِ رستگاری(؟) (?bōzišnīgīhā[x])، بهانه‌یِ گنه‌ورزی را اندر مردمان ننهاده است، و همو ست که نیز هیچ چیزِ بدی را که بهانه‌یِ <گرایشِ>* مردمانِ دانا به گناه، و یا انگیزه‌ای که آنان را از ثوابکاری بازدارد نیافریده است (wihān; V: xān) (nē........dād)؛ و اینکه او راهِ شناختنِ ثواب و گناه را، و <چراییِ>* پاداشِ ثواب و پادافْرَهِ گناه را ـــ تا آن‌جا که اندر جهانِ آمیخته <با تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن>* شدنی است ـــ به‌رسایی و بسندگی بر مردمان روشن گردانیده است.



۹۱. در بارەیِ ستایش و سپاس، برابرِ آموزەیِ دینِ بهی.

همانا هر ستایش و هر سپاسي، به «جهانْ‌آفرین»، به آن که <فرجامْ‌آهنگِ>* همه‌یِ ستایش‌ها و سپاس‌ها ست، پیوند دارد: زیرا که او «نەمیانجيِّ سرآمدِ هر میانجيِ» است (=ناواسطِ سرآمدِ هر واسط).

«نەمیانجی» (=ناواسط) است از آن روی که فرایندِ آفریدن و هستی دادنِ آفریده‌ها تنها ویژه‌یِ او ست.

و اما آفریده‌هایِ میانین <خداوند و تودگان>*، اَمْشاسْپَندان و دیگرِ ستودگانِ مینَوی (=ایزدانِ مینوی) و خورشید و دیگرِ روشنانِ برترین و شهریاران و رَدان و همه‌یِ دیگر سازندگانِ آبادانی‌هایِ مینَوی و گیتیایی‌شان می‌باشند.

هر ستایش و هر سپاس بر یکْ‌یکِ این <ستودگان و اَمْشاسْپندانِ>* میانین (=واسط) و یکْ‌یکِ سازندگانِ آبادانی از مینَوی و گیتیایی —آن ستایش و آن سپاس که از بهرِ سازندگانِ آغازین انجام می‌گیرد— به او (=جهانْ‌آفرین = فرجامْ‌آهنگِ همه‌یِ ستایش‌ها و سپاس‌ها) پیوند می‌یابد.(۱)

یادداشت‌ها

۱-یعنی: دیگرِ ایزدان (=ستودگان) و اَمْشاسْپَنْدان که پذیرایِ ستایش و سپاس قرار می‌گیرَند، واسطِ رسیدنِ آن ستایش و سپاس به ذاتِ ذوالجلالِ خداوند اند. این مینُویِ اندیشگانی (=ایده / idea)، امروزه نیز نزدِ ما ایرانیان زیرِ نامِ «شفیع» و «شفاعت» می‌زیید.



۹۲. دربــــارهِٔ <فـــراگســترِشِ آن>* شوربختيِ زيانمند در جهان، برابرِ آمـوزهِٔ دينِ بهی.

همچنان‌که هر شوربختيِ زيانمندکه در جهان درگستَرَد ـــ و همه <نیز>* خواهانِ زُدودنِ آن شوربختی اَند ـــ انگیزاي اعتراض به شهریار می‌شود و از بهرِ آن شوربختی نکوهیده می‌شود (padiš ˣnikōhīhēd)، به همان گونه <برخي سُستْ‌باوران>* بر جهانْ‌آفرین <در بارهِٔ آن شوربختيِ جهانْ‌گستر>* نیز اعتراض می‌کنند، و آن (=اعتراض) این است: «***پیدا ست که <جهانْ‌آفرین>*، یا به‌تنهایی توانِ بازداشتن <ِ آن تازشِ اهریمنی و آن بدبختيِ ایرانْ‌گسترِ زیانمند>* را ندارد، و یا، نمی‌خواهد، و یا، نمی‌داند***»: <و مدعی می‌شَوَند>* این‌ها نموداري از این است که ایزد، اگر نمی‌تواند <بازدارندهِٔ پیشرفتِ آن بدبختيِ زیانمند باشد>* پس ناتوان است؛ اگر نمی‌خواهد، پس <خواهانِ>* بدی است؛ و اگر نمی‌داند <که آن شوربختيِ زیانمند بر ایران سایه گسترانیده است، نعوذ باا...>* این، نمایانگرِ نادانيِ او ست.

<پاسخ>*

این <نسبت‌هايِ بد>* سزاوارِ جهانْ‌آفرین نیست و نسبتِ به یزدان توهین‌آمیز (wizāyišnīg) است و ننگيِ گران بر <کارِ>* خداوندگاری است.(۱)

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-آیا این روایت (کردهِٔ ۹۲) در پَساپُشتِ خود فریادِ اعتراضِ بِهدینان را در زمانه‌اي خاص، برکامهِٔ بزرگانِ دینِ‌شان، به گوشِ ما نمی‌رساند که: دربارهِٔ آن تباهی و شوربختيِ زیانمند، که به سببِ یورش و تازشي، بر آنان دررسیده بوده است و از جهانْ‌آفرین چشمِ یاريِ داشته‌اند و نه تنها از زمین و زمان هیچ یاری‌اي به آنان نرسیده است بلکه آن شوربختيِ زیانمند روز-به-روز، بیش از پیش، دامن‌گسترانیده است و آنان شاهدِ رواجِ آن فسادِ عظیم بوده‌اند و آن را <نعوذ با..>* گواهِ

ناتوانی یا نادانی یا همسازگاریِ خداوند با آن بدبختی دانسته‌اند؟

یعنی جهانْ‌آفرین از آن واژگونی در دستگاهِ خدایی و خداوندگاریِ بِهدینان، یا بی‌خبر است، پس این بی‌خبری ــ نعوذباا... ــ گواهِ نادانیِ او ست؛ و اگر نمی‌تواند راهِ پیشرفتِ آن شوربختیِ زیانمند را سدّ نماید، این گواهِ ناتوانیِ او ست؛ و اگر نمی‌خواهد به بِهدینان در چیرگی بر آن تازش یاری رساند، این، گواهِ بدخواهی و همداستانیِ ایزد با آن شوربختی است.

همه‌یِ این اعتراض‌ها به جنجالیِ کلامی میانِ جماعتِ بِهدینان و بزرگانِ‌شان دامن زده است، و، کارْنشانِ آن جنجالِ کلامی در این روایتِ ویژه، برایِ ما به یادگار مانده است.



۹۳. دربارهٔ‌ِ زمین‌لرزه، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

همانا در اندرونِ زمین، از بهرِ ساماندهیِ زمین، بادي ست که پیوسته در گردش است.

همانگونه که در اندرونِ تنِ مردمان، راه‌ها و گذرگاه‌هایي ست که باد، درونِ آن گذرگاه‌ها گردش می‌کند، <از آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست که: درونِ زمین نیز به همان گونه <یِ تن>* است.

گاه هست که (čiyōn ast ī ka)، <از مسیرهایِ>* بادِ درونِ تن، از همان راه‌ها و گردشگاه‌هایش در اندام‌ها، مَسیري (gyāg ī) بند آید (a-widarag) و بسته شود؛ در زمینهٔ‌ِ بسته شدنِ گذرگاه‌ها، درونِ زمین نیز مانند درونِ تن است.

همانگونه که اندرونِ تن، به سببِ بدکاری و نیز تبهْ‌خوییِ‌هایِ جادوگران، <زماني>* که تبهْ‌گِنی می‌کنند (wināhišn kunēnd)، مجروح می‌شود (kē xwast)، به همان گونه نیز گاهي به سببِ بدکاری‌ها و نیز تبهْ‌خوییِ‌هایِ جادوگران، گذرگاهِ باد در اندرونِ زمین بسته می‌شود؛ آن بخش از زمین که بدین وسیله بسته شده است به علّتِ <نیرویِ>* گذرخواهیِ باد به لرزه درمی‌آید؛ همان‌گونه که افراسیابِ تورِ جادوگر، از سرِ جادوگری، با لرزاندنِ زمین، مردمان را آواره کرد و کشت (=ānāb ud zad mardōm) و نشستنگاه‌هایِ (=gyāgīhā) آنان را ویران کرد.

به پیوستِ آگاهی‌هایِ بدست آمده از دینِ بهی:

گاهي بادهایِ درونِ زمین به سببِ آتش <هایِ درونِ زمین>* تفتیده می‌شود و به لرزه در می‌آید؛ <بادِ تفتیده>* از ژرفایِ زمین به سطحْ (abar) هجوم می‌آورد، ولی به سببِ نبودِ گذرگاهي، مرتکبِ گناه می‌شود و زمین را به لرزه درمی‌آورد؛ <این است که>* تکانهٔ‌ِ باد <هنگامِ لرزاندنِ زمین>* به سببِ آتش‌ها <یِ درونیِ زمین>* است.

و این <در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست که اندرونِ تنِ مردمان نیز، تک‌تکِ تخمک‌ها(۱) (عناصر؟)، استوار بر ترازِشِ (=اعتدالِ / paymān) خود می‌باشند؛ <هر گونه>* بندآمدنِ <مَسیري (=a-rāhišn?) از گذرگاه‌هایِ اندرونِ تن>*، برخاسته از نبودِ ترازِشِ تخمک‌ها <که آن نیز برخاسته از>* آشفتگی است، می‌باشد(a-rāhišn(?)....... bawēd).

و نیز در دین پیداست که:

ترازِشِ (=اعتدالِ / paymān) تخمک‌ها از راهِ نیرویِ مینُویِ نیک است <که همیشه>* رو سویِ افزایندگی دارد؛ و نبودِ ترازِش <ِ تخمک‌ها>* از راهِ نیرویِ مینُویِ بد است.

باد، جانِ آتش است و آتش، رواج‌دهنده‌یِ باد؛ اگر <این دو، نسبتِ به هم>* بر تَرازندگی (=اعتدال) و بر اندازه‌یِ خویش ایستانده شوند، آتش از بادْ زندگی و بالِش، و بادْ از آتش نیروگانِ حرکت می‌گیرد؛ و همه‌یِ سامانِش‌ها —از <تنْ>درستی گرفته تا آسانِش— برآمدِ این <ترازندگی (= اعتدال)>* اَند.

و اگر که <باد و آتش به نسبتِ یکدیگر>* ناترازنده (=نامتعادل) شوند و از اندازه‌یِ خود بیرون روند، آتش به سببِ چیرگیِ باد خاموش شود، و باد، در اثر تکانه‌یِ آتش آشفته گردد؛ و همه‌یِ آنچه که سامانِشان از این <ترازِشِ باد و آتش است، >* —خواه زمین و آب و گیاه، خواه چهارپایان و مردمان— <همه، به سببِ این بی‌اعتدالی >* به لرزه درمی‌آیند.(۲)

یادداشت‌ها

۱-پر بی‌راه نیست که نویسندگانِ دینْ‌کرد از کاربردِ واژه‌یِ پهلویِ tōhmag همان معنایِ فلسفی و دموکریتوسیِ آن را فرادیدِ خود داشته‌اند؛ یعنی همانی را که مترجمانِ عربی «مُتَشاکِل» ترجمه کرده‌اند.

در دفترِ دومِ این گزارش، بویژه کرده‌یِ ۱۹۴، به این بحث و دانشواژه‌یِ یونانیِ آن بازخواهیم گشت.

۲-برایِ پی‌گیریِ بحثِ زمینْ‌لرزه در بُنْ‌نوشت‌هایِ پهلوی، نیز نگاه کنید به دادِسْتانْ‌دینیک، پرسشِ شصت و نهم؛ بُنْ‌نوشتِ پهلوی را در دستنویسِ ت د ۴ الف، برگْ‌نوشتِ ۳۴۹، خطِ ششم تا برگْ‌نوشتِ ۳۵۰، خطِ ششم دنباله‌گیری کنید.



۹۴. گفتهٔ‌ِ خردمندانِ پیشین در موضوعِ قصدِ مسلّم <ِ جهانْ‌آفرین>*، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

این مسلّم است که جهانْ‌آفرین چیزِ بد را نمی‌خواهد؛ و <از سویِ دیگر>* این مسلّم است که چیزِ بد هستی دارد.

و این نیز مسلّم است که جهانْ‌آفرین آنچه راکه نخواهد (=یعنی چیزِ بد را)، نه می‌آفریند و نه از او می‌تراود (=نه از او صادر می‌شود / azıš nē uzīd).

و این مسلّم است که جهانْ‌آفرین دانا ست.

و این مسلّم است که دانا هر کاري را برايِ دوستش زیانبار باشد نه انجام دهد و نه از او سر زند.

و این مسلّم است که جهانْ‌آفرین هر آنچه را به گونه‌اي فراگسترنده برايِ مردم بایِسْتْمَنْد باشد <هم می‌خواهد و هم می‌آفریند و هم از او می‌تراود>*.

و این مسلّم است <که جهانْ‌آفرین>*، به سانِ فراگیر (=به‌طورِ کلی / amaragānīhā)، هر آنچه را، برايِ خواستِ <واقعیِ>* مردم زیانبار <بِداند،.... برايِ>*، خواستِ <...>* نیز زیانبار <می‌شناسد>*؛ و برايِ <مردم نابایستمند>*.(۱)

و این مسلّم است که جهانْ‌آفرین برايِ خواستِ خود زیانبار نیست: و هر آنچه پذیرايِ سازگاری با خواستِ <ایزد است او آن را.....می‌پذیرد(؟)>*؛ و آنچه پذیرايِ سازگاری با خواستِ ایزد نیست او خواهانِ دفعِ آن است.

و این مسلّم است: کساني که در کارِ زیانْ‌رسانی به مردم، <سرشتي>* ناگردیدنی دارند — <یعنی>*: دیوان و درندگان و خزندگانِ اهریمنی — به‌گونه‌اي فراگستر برايِ همهٔ‌ِ مردم زیانبارَند.

<آن دسته از>* کیش‌داران که <اعتقادِ به>*: «***هر آنچه را در ستیزشِ با مردم و یاورانِ گیتیاییِ آنان*** <سرشتي>* ***ناگردیدنی دارند و به سانِ همه‌گیر زیانبارَند*** — <***یعنی***>*: ***دیوان و درندگان و خزندگانِ اهریمنی— نیز آفریدهٔ‌ِ ایزد است***» <باوري بُنیادین از>* کیشِ آنان است، <ناچارَند>* در بارهٔ‌ِ ایزد بگویند: «***آن*** <***خداوند***>****ي که به گونه‌اي بایستمند دوستِ مردم***

است، بایستمندانه دشمنِ مردم نیز هست؛ و <آیینِ ایزد، برابرِ باورِ این دسته از کیشْ‌داران>* ناسزاوارانه، آیینِ نجاتِ دیو و گرگ و خزندگانِ اهریمنی هم هست، <و به این نتیجه می‌رسند که:>* ***ایزدگنهکار است، و شیوه‌ی عملِ*** (kunēndagīh) ***او برایِ آنچه خواستِ او ست زیانمند است***»؛ و <نیز به این باور می‌رسند که:>* «***ایزد، ناسزاوارانه، برایِ خواستِ خود زیانبار باشد***» ــ آنچه را بودن نشاید ــ و <پی‌آمدِ اعتقاداتِ این کیش این است که:>* «***ایزد، درکارِ خداوندگاری، سزاوارِ آنکه پدرِ آفریده‌هایش باشد نیست***»؛ [یا نیز: <این دسته از کیشْ‌داران، به چنین موجودی>* به اشتباه (a-sazāgīh)، نامِ خداوندِ پدرِ آفریده‌ها نهاده اند]؛ و <با این ادعا، فروزه‌یِ>* یزدانی را از او برمی‌گیرند.

ــ یادداشت‌ها ــ

۱-ترجمه‌یِ این عبارت کامل نیست. شاید نویسنده سرِ آن داشته که بگوید: «خداوند هر آنچه را که بداند برایِ مردم بد است، بد اعلام می‌کند چون خیرِ مردمان را می‌خواهد. بنابر این هر آنچه را خداوند بد اعلام کرده است براستی نیز برایِ مردم بد است؛ هرچند برون‌نمایانه و در ظاهر برایِ ما بد به نظر نرسد (حسینِ بادامچی).



۹۵. دربارهٔ ِ بِهْترین و بدترینِ مینُوان، و در بارهٔ ِ آن آفریده‌هایي که نشان از اورمزد دارند <و آن هستومندانی که نشان از اورمزد ندارند>*، برابرِ آموزهٔ ِ دینِ بهی.

همانا در میانِ <هستی‌دارانِ>* ناب و ویژهٔ ِ مینَوی، بِهْترینِ‌شان «ایزدان» (=ستودگان) اَند.

و نیز در میانِ <هستی‌دارانِ>* مینَوی، بدترینِ‌شان «دیوان» اَند.

در میانِ <هستی‌دارانِ>* گیتیایی، آنچه از بنیاد از همه بِهْتر است «دانایی» می‌باشد.

و <آن هستومندانی که>* سرشتِ‌شان در جهتِ نیکی (bē-burdārīh ō wēhīh)، پذیرایِ فَرگَشت است ــــ چونان مردم و یاورانِ <گیتیاییِ>* مردم از رستهٔ ِ چارپایان ــــ نشان از آفرینشِ اورمزدی دارند.

در میانِ <هستی‌دارانِ>* گیتیاییِ آمیخته <با تازشِ اهریمن>* آنچه از بنیاد از همه بدتر است «بدآگاهی» می‌باشد.

و <آن هستومندانی که>* سرشتِ‌شان در جهتِ نیکی، پذیرایِ فَرگَشت نیست ــــ چونان گرگان، <که>* یاورانِ <زمینیِ>* دیوان <ِ مینوی> اَند و <همهٔ ِ دیگر>* رسته‌هایِ درندگان و خزندگانِ اهریمنی ــــ هیچ نشانی از این که آفریدهٔ ِ اورمزدی باشند <با خود>* ندارند و نمی‌سزد آنان را آفریده و دادهٔ ِ اورمزد بیانگاریم.



۹۶. دربارهٔ‌یِ فرمانروِ شهریاریِ نیکو و پادشاهیِ بد، و در بارهٔ‌یِ زمانه، آشکاری، آغاز و انجام<ِ آن دو>*، برابرِ آموزهٔ‌یِ دینِ بهی.

همانا فرمانروِ شهریاریِ نیکو، دانایی و راستی و نکویی است.

زمانه‌اَش، زمانهٔ‌یِ <فرمانرواییِ>* ستودگان (yazdān / ایزدانِ مینوَی) است.

آشکاری‌اَش، گستردگیِ «داد» اندر جهان و آبادانی و شادمانی‌ای ست که از آن برمی‌خیزد.

دانایی و راستی و نکویی، دانایان و راستان و دیگرِ نکویانْ رو به فرازَند.

مردمِ سزاوارِ مِهتری در مِهتری اَند و، کِهتران به کِهتری <ِ خود>* شایسته اَند؛ تودگان را ست فراخی و شادمانی؛ و نکوییِ چنین شهریاری در این است که به میانجیِ شهریاریِّ ایشان، جهانِ مادی دستْ‌آموزِ سْپَنْدارمینو می‌گردد.

بُنیانِ شهریاریِ نیکو، بهره‌مندی از <بُنِ>* شهریاریِ اورمزد است.

فرجامِ شهریاریِ نیکو، نابودیِ سرتاسرانهٔ‌یِ تازشِ اهریمنی و، فرارسیدنِ زمانِ نوسازیِ دو جهان و، فروآمیزیِ دوباره به همان نیرویِ آغازینی که از آن شاخه گرفته بود، می‌باشد.

فرمانروِ پادشاهیِ بد، کژآگاهی و دروغْ‌زنی و بدی است.

زمانه‌اَش، زمانهٔ‌یِ <سربرآوردنِ>* دیوان است.

<نشانهٔ‌یِ>* آشکاری‌اَش، آلودگیِ جهان از راهِ بی‌داد و دشواری و ویرانی‌ای <در زندگانیِ تودگان>* است که پی‌آیند آن می‌باشد.

کژآگاهی و دروغ‌زنی و بدی، کژآگاهان و دروغ‌زنان و دیگرِ بدانْ در فرازَند.

مردمِ سزاوارِ مِهتری سر به کِهتری می‌گذارند و، برزنیانِ لایقِ کِهتری منصبِ مِهتری می‌یابند؛ تودگان را ست تنگی و دشواری؛ و نیکیِّ(؟)(۱) این سیاستْ‌باز آن است که به میانجیِ پادشاهیِ بد او، جهانِ مادی دستْ‌آموزِ زَدارمینو می‌گردد.

بُنیان‌اَش، بهره‌مندی از سیاستْ پیشگیِ زَدارمینو است.

فرجامَش، نابودیِ سرتاسرانهٔ‌یِ هر چه که بُن و بهره از گوهرِ او دارد می‌باشد؛ <این است رازْ>آشکاریِ دینِ بهی.

<آن دسته از>* کیش‌داران که <اعتقادِ به>* **«پادشاهیِ بد نیز بخششی از ایزد و بهره‌ای از خداوند است»** <باورگونه‌ای از>* کیشِ ایشان است، <این باور آنان را بدانجا می‌کشاند که>* دربارهِ خداوندیِ ایزد بگویند: **«بدی و پادشاهیِ بد و پتیاره‌های دشمنِ آفریده‌ها <همه و همه>*، برخاسته از <آفرینشِ>* ایزد است»**، و، <با این اعتقاد>*، خویشتنِ یزدانیِ او را <از او>* برمی‌گیرَند و خویشتنِ دیوی را بر او برمی‌بندَند (=نسبت دهند).

یادداشت‌ها

۱-«نیکیِ این سیاست‌باز» را برابرِ عبارتی از بسترِ سخنِ پهلوی آورده ایم که می‌توان آن را wehīh ī ōy sāstār خواند؛ واژهِ wehīh، در این سخنواره، هم می‌تواند کژنویسیِ رونویش‌کنندگانِ سپستر باشد، و هم می‌تواند سویهِ اِستعاری داشته باشد؛ بدین معنی که: از پادشاهِ ستمگرِ سیاستْ‌باز، تنها نیکی‌ای که سرمی‌زند بدی و سیاست‌بازی و دشواری و تنگی برایِ مردمان است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۹۷. دربارهٔ گونه‌گونیِ مردم، و دربارهٔ فرازترین و فرودترینِ آنان، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

مردمان بر چهار دسته اند:

۱. دوستدارِ جان[۱] و <پیروِ>* دینْ‌دستورِ نیکو؛

۲. دوستدارِ جان و <پیروِ>* دینْ‌دستورِ بد؛

۳. دوستدارِ تن و <پیروِ>* دینْ‌دستورِ بد؛

۴. دوستدارِ تن و <پیروِ>* دینْ‌دستورِ نیکو.

فرازترین دسته از این میان، دوستدارِ جان و پیروِ دینْ‌دستورِ نیکو ست: چه آنکه راهِ رستگاری بر وی باز است و کژراهه بر وی بسته.

بدترین و بدکردارترین دسته، دوستدارانِ تن و پیروانِ دینْ‌دستورِ بد است: چه آنکه، کژراهه بر آنان گشاده و راهِ رستگاری بر آنان بسته است.

اما دوستدارِ جان و پیروِ دینْ‌دستورِ بد، و دوستدارِ تن و پیروِ دینْ‌دستورِ نیکو در دستهٔ میانین اند: چه آنکه دوستدارِ جان و پیروِ دینْ‌دستورِ بد، باشد که از راهِ دوستداریِ جان، و، دوستدارِ تن و پیروِ دینْ‌دستورِ نیکو، باشد که با پیروی از دینْ‌دستورِ نیکو به رستگاری رسند.

در همین جُستار نیز دستورْمردي از کهنْ‌دانایان، <از کتابِ>* «*مَجْمَعُ‌القوانین(؟)*»[۲] چنین آموزانده است که:

«بادا کسانی به پارسایی رسند اگر در میانِ دستورهایِ بدِ بددینی، آن <دستور>ي را برگیرند (=اخذ کنند) که دوستداریِ جان <در آن باشد>*؛ و بادا که آن دوستداریِ جان آنان را رستگارْ به جهانِ مینَوی برساند.

و نیز در میانِ بِهدینانِ پیروِ دینْ‌دستورِ نیکو، <بادا کسانی روشی را>* برگزینند که <راهْ>* به بدی و تنْ‌دوستی <بَرَد>*؛ و به سببِ آن روشِ بد و آن تنْ‌دوستی، به باید بیمناک از این باشند که <در فرجامْ>* سرافکنده به جهانِ مینَوی رسند».

یادداشت‌ها

۱-بخش‌بندیِ مردمان به دسته‌یِ دوستدارِ جان و دوستدارِ تن، همان سخنِ آشنایِ «جان و تن» در دبستانِ رازپژوهی و ادبِ دلْ‌آگاهیِ (=عرفان) است؛ نمونه را:

«میلِ تن» در کسبِ اسبابِ علف — «میلِ جان» اندر ترقی و شرف
«میلِ تن» در باغ و راغ است و کروم — «میلِ جان» اندر ترقی و علوم.

«مولوی»

۲-«*مَجْمَعُ‌القوانین*» را برابرِ hamāg dād آورده ایم و احتمال داده ایم بازگشتِ نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۹۷) به کتابی به همین نام باشد.

-عبارتی از «دادِستانْ‌دینیک»، پرسشِ سی و هفتم، بندِ سوم، درستیِ سخن و ادعایِ ما را استوارتر می‌کند؛ نگاه کنید به:

___ دادستان، ۳۵ک، fol. 151 r. 13): čiyōn wēnīhēd rōšn paydāg andar hamāg-dād ..... .



۹۸. دربارهٔ‌ِ هنرها<یِ اخلاقی>*ای که شهریار —از بهرِ فرازینگی‌اَش بر مردمان— می‌باید جمع داشته باشد(۱) تا به میانجیِ آن هنرها<یِ اخلاقی>*، تودگان و ویژگان را ویژسته‌تر کند و خود نیز، خداوندگاری سودمندتر شَوَد، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

همانا آن هنرها<یِ اخلاقی>* بسیار اَند و <شمارگانِ>* آن‌ها برابرِ <شمارگانِ>* تکْ‌تکِ مردمانِ جهان است و بود-و-باشِ (padišīh / حضور) آن‌ها <در هر کس، برایِ آن کس>* فرازینگی می‌آورد.(۲)

در میان<ِ آن همه هنرهایِ اخلاقی>* سه تایِ آنان برترین اَند:

۱. <نخست>* آن <هنرهایِ اخلاقی که شهریار>* در برخوردِ با تودگان <می‌باید رعایت کند>*:

—راستْ گفتاری،

—نکویی را پاداش دادن و بدی را راندن؛ تا به میانجیِ این‌ها، تودگان، <گِراینده>* به نکویی و رویْ‌گردان از بدکاری شوند؛ باشد جهان از راهِ «داد» و «کرفه‌ْکاری» ویراسته گَردَد.

۲. <دو دیگر>* آن <هنرهایِ اخلاقی که شهریار می‌باید>* در برخوردِ با ویژگان <بدیده بگیرد>*:

—گزینشِ بخردانهٔ‌ِ ویژگان(۳) <در هر کاری>*، به گونه‌ای که تکْ‌تکِ ویژگانْ بهره و پایه‌ای سزاوار<ِ کاردانیِّ خود>* دریافت دارد؛ <تا کارها و>* خواهش‌ها(؟)، سزاوارانه، و بخوبی سامانْ‌دهی و آرایش داده شود؛ و با انظباطی آیینْ‌مندانه (؟ēwēnag xōg / نهادینه؟)، سودِ <راستینِ>* شهریاری فراهم آید.

۳. <سه دیگر>* آن <هنرهایِ اخلاقی‌ای که شهریار>* می‌باید از بهرِ خویش <به‌دیده بگیرد>*:

—دَمان و کوشان (taftīg tuxšāgīhā)(۴) در پیروی از دستوریِّ دین و دُعایِ اَهونَوَر و مَنِشِ مؤمنانه(؟) (dahm-mēnišnīg) باشد؛

ــو به میانجیِ قدرتِ پادشاهی برایِ خود، خوشروانی و خوشنامیِ بش‌بزرگ و جاودانه را جمع آورد؛

ــ <و نیز این نکته را بدیده بگیرد که:>* تنها از راهِ گِرایان‌کردنِ خیم <و خویِ>* پاکِ خود سویِ فروتنی است که بهره‌مند از فروغِ (=بارقه‌یِ / لَمعه‌یِ) الهی(۵) خواهد شد تا بتواند <خیم-و-خویِ>* کسانِ خود را نیز با کمکِ بایدها و نبایدها (kunišn ud pahrēzišn / اوامر و نواهی) ویراسته گرداند و جانِ <خدایی>*شان را از راهِ اندیشه‌یِ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک بسي پارسا گرداند؛ تا گذرگاهِ داوری (=پُلِ صراط) را بر خود و کسانِ خود ــ که دارایِ جانيِ هم‌آهنگِ با اویند ــ فراخ گرداند.

ــــــ یادداشت‌ها ــــــ

۱-«جمع داشته باشد» را برابرِ bē-harrōbēd آورده‌ایم؛ بهره از حافظ:

ای دل! به کویِ عشق گذاري نمی‌کنی اسبابِ جمع داری و کاري نمی‌کنی.

۲-عبارتِ بالا را در ترجمه‌یِ padišīh ī pahlōm آورده‌ایم؛ ما خود معنایِ روشنِ این سخنواره‌یِ پهلوی را درنیافته ایم و تنها به‌گمان، به: «بود-و-باشِ (=حضور) آن‌ها، در هر کس، برایِ هر کس، فرازینگی و تقوی به بار می‌آورد» ترجمه کرده‌ایم.

۳-«گزینشِ بخردانه‌یِ ویژگان» را برابرِ wizīdār dahišnīh آورده ایم؛ معنایي نزدیک به «شایسته سالاری» که امروزه نیز تنها بر زبان‌ها جاری است.

۴-«دَمان و کوشان» را برابرِ taftīg tuxšāgīhā آورده ایم؛ می‌توان «به سر حدِّ کوشندگی و تفتندگی» نیز ترجمه کرد.

۵-«بهره‌وری از فروغِ الهی» را برابرِ سخنواره‌اي از بسترِ سخنِ پهلوی آورده ایم که ما آن را brāh paywastārīhā خوانده‌ایم. گفتنی ست که: آموزشِ طبقاتِ نور و ظلمت، از بَرنَهِش‌ها، جُستارها، زیرْماده‌ها و درآمدهایِ زیرین و بُنیادینِ جديِ کتابِ سوم دینْ‌کرد است؛ هم از این روی، ما، سخنواره‌یِ در نظر (brāh paywastārīhā) را در پیوندِ با بخش‌بندی‌هایِ فرزانشِ «پرتوشناسیِ هستی» (=حکمةالاشراق / فرزانگیِ فروغ) ترجمه کرده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۹۹. دربارهٔیِ مردِ توانگرِ در خِرَد، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزه‌یِ دین، آن مردي را می‌باید در <زمینه‌یِ>* خِرَد توانگر در نظر آورد که:

ـ سخن به دانایی <گوید>*؛

ـ و در کار و کرفه، بخردانه‌گُزین و راد و نیکومنش باشد؛

ـ وَز بهرِ سودِ آفریده‌هایِ اورمزد، بینا و کوشا(۱) رفتار کند؛

ـ زمانِ یَزِشِ ایزد <چونان>* پارسایان،

ـ و زمان <ِ زمزمه‌یِ>* مَنْتْرَها<یِ دین>* سرآمدِ زمزمه‌کنندگان،

ـ و بسیار از آن <مَنْتْرَها>* آگاهی دارنده،

ـ و در انجام <ِ فریضه‌ها>* سرآمدترینْ چونان رَدان و سروران <ِ دینی>* باشد.

یادداشت‌ها

۱ــ «بینا و کوشا» را برابرِ سخنواره‌اي آورده‌ایم که ما آن را «wēnāgīh-tuxšāg» خوانده‌ایم. «بینایانه به سر حدِّ توان» و مانندِ این نیز می‌توان ترجمه کرد.



۱۰۰. آنچه را باور آوردن می‌شاید، و آنچه را باور آوردن نشاید، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

آنچه را می‌بایست به آن باور آورد و در گستره‌یِ شدنی‌ها ست و می‌سزد که باشد، این است:

<باورِ به>* «اورمزد <در جایگاهِ>* بُنِ بُنانِ همه‌یِ کرفه‌ها»، و، «نه بُنِ بُنانِ همه‌یِ گناهان»؛ و <باورِ به>* هر آنچه که شایسته‌یِ اورمزدِ سرتاپا نیکی است.

و آنچه نَیارَست باور آوردن و نمی‌شاید شدن و سزاوار<ِ باور>* نیست، این است:

<باورِ نادرست به>* اورمزد <آنهم در جایگاهِ>* «بُنِ بُنانِ همه‌یِ گناهان» و «نه بُنِ بُنانِ همه‌یِ کرفه‌ها» او را؛ و، <باور آوردنِ نادرست به>* هر آنچه شایسته‌یِ اورمزدِ سرتاپا نیکی نیست.

و آنچه را هیچگاه نشایدشدن، این است:

هستن، بودن و باشیدنِ آنچه که در ظرفِ هیچ دانشي [۱] نگنجد و نه <در گذشته>* بوده است و نه <اکنون>* می‌باشد و نه <در آینده>* خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱- «در ظرفِ هیچ دانشي نگنجد» را برابرِ andar ēč dānišn zōr آورده‌ایم؛ معنایِ واژه-به-واژه‌یِ آن می‌تواند اینگونه باشد: «زورِ هیچ دانشي به آن نرسد».



۱۰۱. دربارەیِ آن هنرها<یِ اخلاقی>* که اورمزدِ جهانْ‌آفرین، به یوبه‌یِ آن‌ها، زرتشت اسپیتامانِ فْرَوَهَرْ ستوده را برایِ پیامبریِ دینِ مزدایی پسندیده‌تر داشت، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

آن هنرها<یِ اخلاقی>* که اورمزدِ جهانْ‌آفرین به یوبه‌یِ آن‌ها **زرتشتِ اسپیتامانِ فْرَوَهَرْستوده** را برایِ پیامبریِ دینِ مزدایی بیش‌تر از هر هستومندِ گیتیایی پسندیده‌تر داشت، بسیارَند؛ گُزیده‌یِ آن‌ها این است:

ـ آرمانْ‌خواهی،

ـ داشتنِ خِرَدِ فرآراسته،

ـ داشتنِ برترین دوستی‌ها به دینِ بهی،

ـ در هرکاریِ برتر از هرکسی در نیکْ‌اندیشی و نیکْ‌گفتاری و نیکْ‌کرداری بودن؛

ـ به سر حدِّ کوشندگی غمْ‌خوارِ (ranǰwarīh ī) بیمار و ناتوان و نیازمند بودن؛

ـ نمایانده‌یِ بِه‌ترینِ میانجی‌گران <ِ روزِ داوری>* (=شفیع) بودن؛

ـ <یکسره>* در پرهیز و سپاسْ‌گویی[1] بودن؛

ـ و همیشه در رفتارهایش یاری‌دهنده‌یِ درویشان بودن؛

ـ <یکسره>* در کارِ به‌تباهیْ‌کشاندنِ تازشِ اهریمن بودن.

یادداشت‌ها

۱ـ«پرهیز و سپاسْ‌گویی» را برابرِ pahrēz ud šnāyišn آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید نویسنده‌یِ این روایت از این سخنواره معناییِ همچون «دائمُ‌الصوم و دائمُ‌الصَّلاة» را در نظر داشته است.



۱۰۲. درباره‌یِ آن سودي که از رواجِ دینِ مزدایی برایِ همه‌یِ آفریده‌ها بدست می‌آید؛ و آشکاریِ آن سود در گذشته و اکنون و آینده، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

سودي که <در گذشته>* از رازْآشکاریِ دینِ مزدایی ـــ که نخستین بار به دستِ «پیامبرْ زرتشتِ اسپیتامانِ فْرَوَهَرْستوده» پذیرفته و پاییده شد ـــ برایِ همه‌یِ آفریده‌ها بدست آمد:

ـ شکسته شدنِ کالبدِ دیوان است؛ که به سببِ آن (=شکسته شدنِ کالبدِ دیوان)، همگیِ آفریده‌ها<یِ زمینی>* به آسانی و سود رسیدَند.

سودي که در این زمان (=جهانِ مادیِ کنونی) از رازْآشکاریِ دینِ مزدایی برایِ همه‌یِ آفریده‌ها بدست می‌آید:

ـ پیوستگی <و بهرْه‌دهیِ>* آن «سودِ پایَسته»(۱) به همگان،

ـ پاکیزگیِ چشمه‌هایِ نیکو،

ـ پاسبانی از آتشِ اورمزد و،

ـ یَزشِ ستودگانِ مینوی است.

و سودي که <در آینده>* دامنْ‌گسترِ همه‌یِ آفریده‌ها خواهد شد:

ـ به سببِ پیوستن<ِ مردم و دین>* به هوشیدرِ پسرِ زرتشت، با دستِ او کالبدِ همه‌یِ تیره‌هایِ درندگان نیز شکسته خواهد شد؛

ـ گزافه‌ْخواهی و کاستیْ‌کاری (freh-būd ud abē-būd) در آن زمانه(۲) است که برخواهد افتاد؛

ـ و با پیوستن<ِ مردم و دین>* به هوشیدَرْماهِ پسرِ زرتشت، با دستِ او کالبدِ همه‌یِ تیره‌هایِ گزندگان شکسته خواهد شد؛

ـ <دیوِ>* گرسنگی و تشنگی در آن زمانه(۲) از میانه رخت برخواهد بست؛

ـ و با پیوستن<ِ مردم و دین>* به **سوشْیانْسِ** پسرِ زرتشت است که به دست او کالبدِ همه‌یِ رَسته‌هایِ آشموغی شکسته خواهد شد؛

ـ <پتیاره‌یِ>* پیری و مرگ در آن زمانه(۲) برخواهد افتاد؛

ـ و جهان، نوساخته و رستاخیز و تنِ پسین خواهد شد؛

<این است رازْ>* آشکاریِ دین <ِ بهی>*.

یادداشت‌ها

۱-«سودِ پایَسته» را برابرِ winnārišnīg sūd آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که بازگشتگاهِ (=مرجع) آن «سودِ پایَسته»، سخنْ گوشه به شکسته شدنِ کالبدِ دیوان در گذشته دارد که آسانِش و سودِ مردمان هنوز وامدار و قرارگرفته بر آن است؛ هم از این روی، آن سود هنوز مُسْتَدام و مُسْتَقَر و پایَسته است.

۲-«در آن زمانه» را برابرِ واژه‌ای از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را anān zamān ( ) خوانده‌ایم؛ شاید بتوان، «فوراً»، «آناً» و «در دَم» و «بی‌درنگ» نیز ترجمه کرد.



۱۰۳. دربارهٔ‌ِ فرازترین و فرودترین کامه‌هایِ مردمی، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

همانا فرازترین کامه (=تمایل / میل) اندر میانِ مردم آن است که، از <مْیانِ کار و بارِ>* اینْ‌جهانی، از ***پارسایی*** آن اندازه سیرناپذیر شوند که از <جهانِ>* مینَوی <سیرناپذیرَند>*؛ و در زمانِ دارایی‌ْاندوزی، از دارایی‌هایِ اینْ‌جهانی همان اندازه کام برگیرند که برایِ رونق و بود-و-باشِ ***پارسایی*** بایسته است.

و بدترین کامه <اندر میانِ مردم>* آن است که، از دارایی‌هایِ اینْ‌جهانی آن‌قدر اندوزَند که از مرزِ بایستگانی‌ها (=ضروریّات) فراتر رود.



۱۰۴. دربارهٔ بیماری‌هایِ جان در <زمینه‌یِ>* نبالیدگی‌اَش(۱) در دانش و فرهنگ، و <راهِ>* درمانِ این بیماری، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا بیماریِّ جان در <زمینه‌یِ>* نبالیدگی‌اَش در دانش و هنر، برخاسته از دو <گونه بیماریِّ>* دروجی است: یکي خود بزرگْ‌بینی (freh-būd) و دیگري خودکم‌بینی (abē-būd).

خودبزرگْ‌بینی، برتر انگاشتن <ِ خود>* است؛ و <آن زماني است>*کسي بیندیشد که: نیک می‌دانم که من <در دانش و فرهنگ از دیگران>* فرازتر و برتَرَم.

بیماریِ دیگر، خوارمنشیِّ خودکم‌بینانه است؛ و آن <زماني است>*کسي بیاندیشد که: <کاش>* آن دیگري نداند که <من در دانش و فرهنگ>* از وی فروپایه‌تر و پایینْ‌ترَم.

آن‌کس که جان <اَش>* با این دو دروج <ِ دانش و هنر>* آسیبْ‌پذیر (=عیبناک) شده است، ـــ <چنین>* بیماري ـــ همیشه در کارِ سنجیدنِ خویشتنِ خویش، حتی با آن کسان که در دانش و هنر از او برترَند، می‌باشد؛ چه بسیار به خود بگوید: من می‌دانم، ولی <آن دیگری>* نمی‌داند که من از وی فرازتر و برترَم و وی از من فروپایه‌تر و پایین‌تر است.

این دو بیماریِّ جان، یکی، <گزافْ‌بینانه>* خود را برتر انگاشتن، و دیگر، خود را خوار انگاشتن، <آن‌چنان>* بازدارنده‌یِ شخص ـــ که جانش از این <دو آفت>* بیمار شده است ـــ اَند که <نتواند>* با فروتنی (az ērīh) از هیچ کس چیزي بیاموزد و یا پذیرایِ افزایشِ دانش و هنر <برایِ خود>* باشد.

و درختِ(؟) [یا نیز: بوته‌یِ(؟)] دانشش سر به خشکی می‌گذارد، چونان خشکیِّ درخت از بی‌آبی.

درمانِ این گونه از خودبزرگْ‌بینی و خودکم‌بینی، این دو بیماریِّ جان، آرمانْ‌خواهیِ استوار بر اندیشه‌یِ میانه‌روانه (=معتدلانه) در باره‌یِ خود و دیگرِ کسان است؛ که به میانجیِ نگرشِ آرمانْ‌خواهانه، <توانا>* به دیدنِ دانش و هنر، حتی از کسي که از وی فروپایه‌تر(۲) است شود؛ <دانش و هنري که>* او را نیست و یا اگر هست کم‌تر <از دیگری>* است؛ و نیز به همان اندازه

که دانش و هنر در دیگري ست <آماده‌ي آموختنِ دانش و هنر>* از وی باشد؛ <همان دانش و هنري>* که خود ندارد یا اگر دارد کمْ‌تر <از وی>* دارد؛ تا بدان پایه که خود را فروپایه‌تر از آن کسي که در <زینه‌اي>* فروتر است بیانگارد و بشمارد؛ و، <در دانشْ‌اندوزی>* او را فرازین‌تر از خود و خود را فرودین‌تر از وی <بداند>*.

<تنها>* راه<ِ درمانِ این بیماريِ دروجی>*، فروتنی (ērīh) است؛ راهَش این است از آن کسِ فرودین، در آن <زمینه‌اي>* که فلان کس در آن دانا <و آموخته>* است و خود از آن <زمینه>* چیزي نمی‌داند، آنچه را نمی‌داند از فلاني <که آموخته‌تر ولی فروپایه‌تر است>* بیاموزد: تا جان از بیماری‌هايِ خوارمنشی و خود را برتر انگاشتن رهایی یابد و پذیرنده‌يِ افزونی در دانش و هنر شود.

یادداشت‌ها

۱-نبالیدگی» را برابرِ an-abzōnīgīh آورده‌ایم؛ سخني هم‌ْمعنايِ «نرسیدنِ به حدِّ یَقِفْ» که خِرَدشناسانِ (=منطقیون) پیشین گفته‌اند.

۲-«فروپایه‌تر» را برابرِ nidtar آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده‌يِ این روایت (=کرده‌ی ۱۰۴)، از «فراتری» و «فروتری»، فرودستی و فرادستيِ طبقاتِ مردُمانه (=اجتماعی) را فرادیدِ خود داشته است.



۱۰۵. دربارهٔ‌یِ برجاهستیِ(؟)(۱) مینُویِ روشنایی و نابرجاهستیِ مینُویِ تاریکی، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا آفرینش، <در مرحله‌یِ آغازینِ>* مینَوی، هستنده‌ای بی‌ضدّ و یکساخت است (ēw-kardag bawišn / وجودِ بحتِ بسیط)؛ و ویژستگی‌اَش، نادیدنی و نابسودنی بودنِ آن است.

برابرِ آفرینشِ <اندازه‌شناسانه‌یِ>* جهانْ‌آفرین، آفریده‌ها از آغاز در هستندگیِّ مینَوی بوده‌اند: هستندگی‌ای تُهی از ضدّین و نادیدنی و نابسودنی.

هستندگان <ساحتِ مینَوی>* (bawišnīgān / موجودات)، در فرایندِ دگرشدنْ [یا نیز: در فرایندِ هستیدن] به ساختِ گیتیایی بود که دیدنی و بسودنی شدند.

<استوارِیِ درستیِ>* این <گزاره>* از اینجا پیدا ست که هرگاه، چیزهایِ دیدنی و بسودنیِ گیتیایی، از ساختِ گیتیاییِ دیدنی و بسودنیِ خود برون روند (wišāyīhēd)، دوباره به هستندگیِ آغازینْ، همان <گوهرِ>* مینَویِ نادیدنی و نابسودنیِ خود ــ که برسازنده‌یِ بُنیادشان است ــ بازخواهند گشت (abāz.....šawēd).

مینُویِ روشنایی به میانجیِ نیرویِ «گرم-نمورْ» رَه به ساحتِ زندگیِ <مادی>* می‌بَرَد؛ و از <سامانِ>* یک هستنده‌یِ مینَویِ تُهی از ضدّینْ دگرمی‌شود و <سامانِ>* باشندگیِ گیتیایی را پذیرا می‌گردد(؟).(۲)

اکنون (=جهانِ مادیِ کنونی)، آنچه در سرتاسرِ جهانِ مادی در سیمایِ هَستیانه (pad-stī-īh) سامان یافته است، به میانجیِ همان نیرو<یِ آغازینِ مینَوی>* است.

مینُویِ تاریکی، که درگوهرِ خود میرنده است و سرد-خشک، از بهرِ تبهْ‌گوهری‌اَش، او را نسزد که به ساختِ باشندگیِ گیتیانه تَرادیسیده شود.

آن چه <زیرِ نامِ مینُویِ تاریکی>*، در ساحتِ هستی به پدیداری می‌رسد، این پدیداری را از گوهرِ خود ندارد؛ بلکه، تنْ‌پوشیِ جُدا از گوهرِ آن است.

چونان همان‌هاییِ که بویژه از این راه در تاریکخانه‌یِ دیوْ، نَمایه‌یِ پیکرهْ‌مندی <به خود>* گرفتند و در پوششِ درندگان و خزندگانِ اهریمنی ایستانده شده‌اند؛ این <پیکره‌مندی و

نمایشگری>* از گوهرِ خودِ آنان نیست —توانِ آنکه چونان تندیس‌هایِ هستندگانِ روشن به سرْمنزلِ مقصود درپیوندند، ندارند— و هر آن کالبدِ دیوی <راهي نداشتند>* جز آنکه در هزاره‌یِ زرتشت فروشکسته و نیست و ناپیدا گردند.

هر آن کالبدِ گرگی در آغازِ هزاره‌یِ هوشیدر و هر آن کالبدِ گزندگان [یا نیز: کالبدِ وزغی] در آغازِ هزاره‌یِ هوشیدرماه فروشکسته خواهد شد.

دیگرِ دروج‌هایِ <لانه‌ْگُزیده>* در تخمه‌هایِ <هستندگانِ>* روشنان <از>* پیکرهْمندی فرو می‌مانند (dwārēnd).

<در پایان>* از راهِ بندْبند شدنِ کالبد و جان از یکدیگر، به‌گونه‌ای که تنانِ گیتیایی به سویِ ساختِ گیتیایی، و آنِ مینَوی به سویِ آستانِ مینَویِ خود همی درآمیزند؛ و در این میان دیوِ دروج به نابودی کشیده خواهد شد.

در فرجامِ هزاره‌یِ هوشیدرماه است که آن **سودمندِ پیروزگر (=سوشیانس)** درخواهد رسید؛ به یوبه‌یِ یکساخت کردنِ هستی [یا نیز: از رهگذارِ <نیرویِ>* یکساخت‌گروانه‌اَش]، هر آن پیکره‌مندی <از دیوان و دروجان>* پرداخته خواهد شد؛ دروج از بیخ و بُن شکسته و نابود خواهد شد؛ <این است رازْ>*آشکاریِ دین.

یادداشت‌ها

۱-آن واژه‌ای را که به «هستی» ترجمه کرده‌ایم و در آوانویسی stī خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ (spās??/) آمده است. برایِ استواریِ درستیِ نوشت-و-خواندِ ما، نگاه کنید به بندهایِ ۷ و ۸ همین روایت (کرده‌ی ۱۰۵).

۲-واژه‌ای را که «پذیرا می‌گردد» ترجمه کرده‌ایم و در آوانویسی šā<yi>stan خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ( ) آمده است؛ اگر سیمایِ برونی و نمایانِ واژه را در نظر بگیریم می‌توان آن را šastan نیز خواند؛ بدین سان، ترجمه‌یِ سخنواره‌یِ در نظر چنین خواهد بود: «مینویِ روشنایی به میانجیِ نیرویِ گرم-نمور(=گرم-مرطوب) ره به ساحتِ زندگی <مادی>* می‌برد، و از سامانِ هستندگیِ مینویِ تُهی از ضدّین برون می‌شود، <گوهرِ مینَویِ خود را>* فرو می‌افکند (šastan؟) و به سامانِ «باشندگیِ گیتیانه» تَرادیسیده می‌شود».



۱۰۶. دربارهٔ‌یِ پایگان‌هایِ میانین، <به‌نسبتِ>* فرازترین و بدترین <شیوه‌یِ>* راهْبَریِ مردم،[۱] برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا <نخستین و>* فرازترین <شیوه‌یِ>* راهْبَریِ مردم ــ تا آنجا که در هنگامه‌یِ تازشِ اهریمن شدنی است ــ بینشِ فرآرسته‌یِ بنیادشده بر خِرَدِ خدادادی است.

<واپسین، ششمین>* و بدترین <شیوه‌یِ>* راهْبَریِ مردم، از راهِ تبهْ‌خویی است.

و، پایگان‌هایِ (=مراتب) میانِ این دو <شیوه‌یِ>* راهْبَریِ مردم را چهار تا دانسته‌اند:

۱. خِرَدِ شنیداری (=عقل مُکْتَسَب)؛

۲. دلبستگیِ همیشگیِ آموزشِ <استوار بر اصلِ>* «بایدها و نبایدها»؛

۳. سرپرستِ <دینیِ>* دارایِ مرجعیّت برایِ بازداشتنِ مردم از گناه؛

۴. عمرِ کوتاه.

از آغاز، <این گونه نهاده شده است و در دین>* گفته شده‌است که: فرازترین <شیوه‌یِ>* راهْبَریِ مردم، خِرَدِ خدادادی است؛ و اگر <مردم>*، از خردِ خدادادی <با هر چَم و بهانه‌ای>* محروم شوند، دومین <شیوه‌یِ>* راهْبَریِ مردم که <بر دیگرِ شیوه‌ها>* برتری دارد «خِرَدِ شنیداری» است.

اگر <مردم>* با خِرَدِ شنیداری نیز بیگانه شوند، سومین <شیوه‌یِ>* راهْبَریِ مردم که <بر دیگرِ شیوه‌ها>* برتری دارد، همان دلبستگیِ همیشگی <ِ مردم>* در آموختنِ <فرمان‌هایِ دین>* و بنیادشده بر «بایدها و نبایدها»[۲] ست.

اگر <مردم>* از این یکی (=آموزشِ بنیادشده بر باید و نباید) هم محروم شوند، چهارُمین <شیوه‌یِ>* راهْبَریِ مردم که <بر دیگرِ شیوه‌ها>* برتری دارد، سرپرستِ دارایِ مرجعیت در بازداشتنِ <مردم>* از گناه است.[۳]

و اگر این یکی نیز <میانِ مردم>* نباشد آنگاه، عمرِ کوتاه <تنها و>* برترین <شیوه‌یِ بازداریِ مردم از گناه>* است: تا به سببِ زیستِ (=عمرِ) طولانی، و به سببِ تُهی شدن از هر

<منشِ>* بَرین، <آدمی>* به گناه دست نیازد و دچارِ بدترین رای-و-روش، که همان تبهْخویی است، نشود (= ma.....winâhād <ud ma> rasād).

یادداشت‌ها

۱-ارسطو، پس از آنکه ازگزارشِ خود دربارهٔ رای-و-روشِ پاسِ تن (=تدبیرِ تن) فارغ می‌شود، به رای-و-روشِ خانه‌داری (=تدبیرِ منزل)، و در پایان به رای-و-روشِ شهربانی (تدبیرِ مُدُن) می‌پردازد؛ نظرِ ما این است که نویسندهٔ این روایت (کردهٔ ۱۰۶)، به گونه‌ای گذرا، نیز به وارسیِ این رای-و-روش‌ها پرداخته است و میانِ فرازترین گونهٔ آن، که تدبیرِ تن از راهِ خردِ خدادادی (=عقل فطری) است، و فرودترین گونهٔ آن، که سرپرستی از راهِ تبهْخویی است، چهار زینهٔ میانین را بازشناخته است و یکْ‌یک، به شیوهٔ گُزینْ‌گویی، به روشنْ‌نویسی دربارهٔ آن شش می‌پردازد.

۲-«بایدها و نبایدها» را برابرِ kunišn pahrēzišn آورده‌ایم؛ معنایی نزدیک به «بکُن و نکُن» و «امر و نهی» در زبانِ امروزیِ مردم.

۳-خوانندهٔ نکتهْ‌بین، خود به این نکته آگاهی دارد که برایِ تدبیرِ تنِ مردمان و بازداریِ آنان از گناه، اوامر و نواهیِ دین و مرجعیّتِ بلامنازعْ، در زینه و پایگانِ پایانی آورده شده است. نخستین و بیشْ‌ترین پُشتوانِ نویسنده، در موضوعِ تدبیر تن، بر راهنمایی‌هایِ خردِ فطری (=خدادادی) و عشقِ به درستْ‌کرداری و پرهیزگاریِ خودِ مردمان اُستوان است.



۱۰۷. دربارهٔ راهی که <رَه>* به نزدیکیِ ایزد می‌بَرَد، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا راهی که <رَه>* به نزدیکیِ ایزد می‌بَرَد، بیش از هر چیز، از گذرِ دو <راه>* است:

۱. یکی از راهِ دانش است، ۲. و دیگری از راهِ گِرَوِش.

هر دویِ این راه‌ها <می‌باید>* «***خوارداشتِ نیکی‌هایِ گیتیاییِ پیوندگسسته با نیکی‌هایِ مینَوی***» را <سرنمونه‌یِ خود بدارد(۱) ....

.... وسودِ برخاسته از این دو راه............و>*
رستگاریِ زمانه به سبب <ِ ثواب‌کاری و درستْ‌کرداری می‌باشد>(۲)

ابزارِ <پیروزی>*شان سه است:

۱.خرسندی، ۲.شکیبایی، ۳.کوشایی.

بدین آیین که، تقّربِ به یزدانْ، استوار بر شناختِ یزدان است، و، شناختِ یزدان، خود، استوار بر دانش و گِرَوِش است.

<آدمی>* به میانجیِ جان است که به گونه‌ایِ گوهرین دارایِ بینش می‌شود؛ بینشی که استوار بر بی‌پردگی (=بی‌حجابی) است؛ <یعنی>* همان <دانشِ راستینیِ>* که با «بینش» از یک گوهر اَند و دانشیِ نمونه <سرآمدِ همه‌یِ>* چَمْ‌ورزی‌ها (=استدلالات) ست.(۳)

بینشِ استوار بر سُهِشِ تنانی (=حواس جسمانی) از راهِ شهوت و آز و رَشک و کین و بدنامی و دیگرِ دروجان <ِ جان>* ــ که آشفتهْ‌گر و تباهْ‌کننده و رُباینده <یِ دانش و بینشِ اعلای >اَند؛ که نیز، در کارِ گسلانیدنِ «***نیکی‌هایِ گیتیانه از نیکی‌هایِ مینُوانه***» به راهزنی ایستاده‌اند ــ بی‌پردگی‌ها <یِ بینشِ جان را>* از فراویِ بینشِ جان می‌زداید (=زایل می‌کند / abar-dāštan / برمی‌دارد) و دانش <ِ راستین>* را از تن <ِ آدمی>* دور می‌رانند.

<آدمی>* تنها از راهِ خوارْداشتِ «***نیکی‌هایِ گیتیانه<یِ پیوندگسلیده با نیکی‌هایِ مینُوانه>****» می‌تواند رزمْ‌آورانه به پذیره‌یِ بدی‌هایِ زمانه رود؛ چونان به کمکِ خِرَدْ به پذیره‌یِ شهوت؛ به کمکِ خرسندی به پذیره‌یِ آز؛ به کمکِ سروشِ خدایی به پذیره‌یِ <دیو>* خشم؛ و به کمکِ دادوری(؟) به پذیره‌یِ رشک؛ و از راهِ بخشایندگی به پذیره‌یِ کین؛ و بویژه با کمکِ

ابزارهایِ سه‌گانه‌یِ دانش، یعنی: «***خرسندی و شکیبایی و کوشایی***»، <می تواند به پذیره‌یِ...... و همه‌یِ دیگر بدی‌ها رود. ....>* می‌شاید همی <.........>* تا همه‌یِ دروجان<ِ جان>*از زمانه وا پس نشینند.

در کارِ «***خوارداشتِ نیکی‌هایِ گیتیانه‌یِ پیوندگسلیده با نیکی‌هایِ مینُوانه***»، هر آن کاهلیِ دروجانه که در تنِ مردمان <لانه گزیده است>* آشفته خواهد شد؛ و <تن و جانِ مردمان>*، به‌نکویی، پایدار و اُستوان خواهد گردید؛ و دروجانِ اندرونِ تنْ سر بنهند؛ بینش<ِ بَرین>* از پردگی <هایِ دروجیّ>ِ جان رهایی یابد، و چشمِ جان <نیز>* به یوبه‌یِ ناب‌تر دیدن و شناختنِ ایزد <از پردگی>* بدر آید؛ <بدین سان، جان>* با ایزد دوستی گیرد و به وی تقرّب جوید.

<آن دسته از>* کیش‌داران که، <اعتقادِ به>*: «***پردگی‌هایِ چشمِ جان را، آنهم از بهرِ بازدارندگیِ بینش، ایزد فرا <دیدِ>* مردم نهاده است***» <باورْگونه‌ای از>* کیشِ آنان است، <کارشان بدانجا می‌کشد که بگویند:>* «***ایزد خواهانِ یزدانْشناسیِ مردم نیست***» و بنا بر کیشِ آنان <از یک سو>* سخن بر سر فرمانِ یزدانْشناسی به مردم است، <و از سویِ دیگر می‌نماید که:>* این فرمان با خواستِ ایزد ناسازگار است: <چاره‌ای ندارند جز اینکه>* بگویند: «***ایزد فریبْ‌دهنده‌یِ مردم است***» و به او نسبتِ افسوسگری دهند و <فروزه‌یِ>* یزدانی را از ایزد بازگیرند.

یادداشت‌ها

۱-رویکردِ آدمی به نیکی‌هایِ گیتی اگر بی‌اعتنا به نیکی‌هایِ مینَوی (=خیرِ عالمِ معنی) باشد ناپسند و مذموم است؛ نویسنده‌یِ این روایت، این رویکردِ ناپسند را با عبارتِ nēkīg ī gētīg i brīdag az nēkīg ī mēnōg بیان می‌کند و بر این باور است که این نوع از رویکرد را می‌باید کوچک شمرد و خوارداشت؛ و به جایِ آن، نیکی‌هایِ گیتی می‌باید چشمْ‌آگاهِ نیکی‌هایِ مینَوی باشند و آدمی می‌باید نیکی‌هایِ مینَوی را بزرگ دارد و اِعزاز و اِکرام کند تا رَه به جوارِ ایزد بَرَد و به وی تقرّب جویَد. این معنی، فرجامْ‌آهنگِ نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۱۰۷) است.

۲-پاره‌ای راکه با نقطهْ‌چین نشان داده‌ایم، نمایانگرِ بخشی آسیب دیده از این روایت (کرده‌یِ ۱۰۷)

می‌باشد که به سببِ جا-به-جایی با نیمه‌یِ پایانیِ روایتِ ۷۴ به وجود آمده است؛ برایِ توضیحِ بیش‌تر نگاه کنید به: همین دفتر، بخشِ آوانویسی، کرده‌یِ 107، زیرنویسِ شماره‌یِ 2.

۳-«دانشیِ نمونه <سرآمدِ همه‌یِ>* استدلال‌ها و چَمْ‌ورزی‌ها» را برابرِ čim nimūnag dānišn آورده‌ایم؛ ولی به این نکته خَستو هستیم که دریافتِ روشنی از این سخنواره‌یِ پهلوی نداریم: آیا می‌شاید که نویسنده‌یِ این روایت در برابرِ دانش و بینش و گِرَوِشِ راستینْ، پایِ استدلالیون (=چَم‌ورزان) را چوبین می‌دانسته است و آن دانشِ راستینِ موردِ نظرِ خود را سرآمدِ همه‌یِ چَمْ‌ورزی‌ها؟



۱۰۸. دربارهٔ هستی و چبّودیِ ایزد و دیو، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.[۱]

همانا ایزدان، از نظرِ گوهر، همسامانِ روانِ گوهرینِ مردم اَند [یا نیز: ایزدان، از نظرِ گوهر، با روانِ گوهرینِ مردم دارایِ یک تعریف اَند].

۱. چبّودیِ (=ماهیّتِ) ایزدان:

ـ فرّهِ نیامیخته با تاریکی،

ـ دانایِ نیامیخته با کژآگاهی،

ـ نکوییِ نیامیخته با بدی، و،

ـ جنبشیِ مینُوانه-سُروشانه از نیرویی تباهْناپذیر است.[۲]

<ایزدان>*، با فرّهِ نیامیخته با تاریکی، از همهٔ هستی‌داران نیکوچهره‌تر اَند؛ چونان خورشید، زمانِ بردمیدن و خوبْ‌پیکری و نیکْ‌چشمی؛ و چونان شهریارِ مردم هنگامِ فراخ‌کنندگی و رادمردی ـــ تا آنجا که در بالاترین مرزِ شایدْ در زمانهٔ آمیختگی <با اهریمن>* می‌توان به بَرجاهستیِ کالبدی[۳] دست یافت.

<ایزدان>*، با دانایِ نیامیخته با کژآگاهی، با <بهره‌مندی از>* بینشِ ذاتیِ مینُوانه، چیزها را به‌رسایی و نابی می‌بینند؛ به مانندِ <رسایی و نابیِ>* راهی گشاده از <قوهٔ>* اَخْوْ (=axw / نیرویِ اندیشگی / اندیشهْ‌ورزی) به اندیشه‌گاه که مردم را ـــ تا آنجا که در زمانهٔ آمیختگی با تازش می‌شایَد ـــ به <مرزِ>* بینشِ مینُوانه نزدیک می‌کند.

<ایزدان>*، از راهِ جنبشی مینُوانه-سروشانه <از نیرویی تباه‌ناپذیر، همیشه>* در جنبش‌اند؛ تا <.........و>* با بسیجیدنِ(؟) قُوایِ(؟)...شان(؟)، در کارِ بخشایندگیِ فرّه<یِ یزدانی>* به جهانیان‌اند؛ برایِ نمونه: تندپوییِ[۴] اندیشِشِ مردم دربارهٔ چیزها <از سویِ ایزدان بهرهٔ آنان شده است>*.

<ایزدان>*، با نکوییِ نیامیخته با بدی، پرتو و فرّه<یِ یزدانی>* را به آفریده‌ها می‌افشانند؛ برایِ نمونه: <با فرستادنِ>* نیکوپادشاهِ کشوربانِ آکنده از خرد و فرآراسته و دارندهٔ گوهرِ آزادگی

برایِ درخشندگیِ جهان، آنهم از رهگذارِ کاربَستِ قانونِ آزادیْ‌بخش.

همچنان است <حالِ>* آن روانِ پارسا که <نیرویِ پارسایی>* از سویِ ایزدان در تـنِ او حلول می‌کند (bē tan rasišn)؛ به گونه‌ای که در همسامانی و چبّودیْ همترازِ دیگرِ ستودگان (=ایزدان)، درست در همین پیکرینگی، با هنرهایِ <اخلاقیِ>* مُنَزّه از هر عیب، بـه‌فرآراسـتگی همانندِ با ایزدان است.

دیوان، با درندگان و خزندگانِ اهریمنی همسرشت‌اَند.

۲. چبّودیِ دیوان:

ـ تاریکیِ نیامیخته با روشنایی،

ـ کُژآگاهیِ نیامیخته با آگاهی،

ـ بدیِ نیامیخته با نکویی،

ـ لغزیدنیِ مینُوانه-خشمانه در گذرگاهِ بدکاری است.(۵)

<دیوان>*، با تاریکیِ نیامیزنده با روشـنایی، <از هـمه‌یِ زشت‌هـا>* زشتْ‌چـهره‌ترند؛ همچون آن بِزِهْ‌آیین‌ترین و آن ریمن‌ترینِ همه‌یِ خزندگان.

<دیوان>*، با کژآگاهیِ نیامیزنده با دانایی، بدآموزی‌هایِ فریب‌کارانه دارند؛ مانندِ آن ویرانگرِ زیرک که، خود و کسان را <به فریب>* آموزش می‌دهد.

<دیوان،>* با فرولغزی‌هایِ مینُوانه-خَشمانه، اهریمنانه می‌دوند <سویِ........و دست‌انـدر کارِ فروپخشِ (=توزیعِ) شوربختی به جهانیان‌اند>*؛ همچون دزد و ستمْ‌کامه <که باخشم پیِ غارت می‌دود>*.

<دیوان،>* با بدیِ نیامیزنده با نکویی،(۶) با نیرویِ بد دست‌اندر کـارِ ویـران کـردنِ جـهانِ پارسایی‌اند؛ مانندِ تباهیْ‌گرِ آفریده‌ها و گزندرسان(؟) و جادوگر و تبهْ‌خویِ بدِ پـتیاره‌یِ جـهان و، آشموغ و <هواخواهِ جدایی دین از>*سیاست و درندگان و خزندگانِ اهریمنی.

ایدون، <درباره‌یِ چبّودیِ>* روانِ تبهْ‌خو:

<همین‌که تبهْ‌خو>* دچارِ مرگِ تن شود، در جامه‌یِ دیوی و دروجی که برآمدِ بِزِه‌کاری‌هایِ او ست، به سببِ تماس <ِ روانِ تبهْ‌خو>* با دیوان در پیکرینگی‌ای <که در گیتی داشت>* و به سببِ عیبْ‌ناکیِ دور از <هر> هنر <ِ اخلاقی>*، هماننده‌ی <گوهرِ>* دیو و دروج است.

یادداشت‌ها

۱-در این روایت (=کردهٔ ۱۰۸)، سرنمونه‌هایِ عالَمِ مُمْثَل (=جهانِ مینُوانه-سروشانه / عالمِ مِثالی)، و، تکْ‌یافت‌هایِ گیتیانه‌یِ (=مصادیقِ مادّی) آن سرنمونه‌ها، و، بهره‌مندیِ تکْ‌یافت‌ها از ایده‌یِ بَرین (مُثُلِ اعلا / سرنمونه‌یِ مینَوی) خود و اینکه در تشبیه با آن هَمانَستی دارند —البته تا آنجا که در جهانِ مادی، زیرِ تازشِ خردکننده و قابضِ زَدارمینو و لشکریانِ دیوی و دروجی‌اَش شدنی ست — به زیر اندرِ سخن برده شده‌است.

۲-«جنبشیِ مینُوانه-سروشانه از نیرویی تباه‌ناپذیر» را برابرِ mēnōg-wāzišnīh ī srōšīg ōz ī a-nīzār آورده‌ایم؛ بسنجید با مبحثِ «خیزندگیّ (تموّج) خلاء در هستی‌پذیریِ ذرّاتِ بنیادین» در فیزیکِ کُوانتومی؛ جایِ آنست بگوییم، دینْ‌کرد، مشتی از خرمنِ دستگاهِ اندیشگانی-فرزانشیِ گُمْ‌شده‌یِ این کهنْ‌بوم-و-بر در تاراجِ تاریخ است که، بازیابی و بازگشاییِ رازِ سر-به-مُهرِ سخنانِ ژرفارو و پیچ-در-پیچِ آن، دانِشْت و اندیشه و هوش-و-توشِ فرزانگان را به آوَرْدْ فرامی‌خواند.

—و نیز نگاه کنید به عبارتی از همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کردهٔ ۱۹۳ اُم، آنجا که دربارهٔ کرانمند شدنِ زمان می‌گوید:

—u-š kanārag, ǰumbišn ī stī andar way, pad spāš;

—به‌راستی، عبارتِ ǰumbišn ī stī andar way چه معنایی جز «تموج و خیزندگیِ هستی و هستندگی در خلا» می‌تواند داشته باشد؟

۳-سخنواره‌یِ «بَرجاهستیِ کالبدی» (=تقوّمِ کالبدی = تقرّرِ جسمانی = kirb-ōstīh)، بازگشتِ به خورشیدِ نیکوچهره و شهریارِ رادِ فراخگر دارد؛ زیرا، آمیختگی و آلوده‌شدنِ با تازشِ اهریمنْ ستودگانِ پاکِ مینَوی (=ایزدان) را نشاید. به گمانِ ما، نگریسته‌یِ نویسنده‌یِ این روایت (کردهٔ ۱۰۸) این است که: تقوّمِ کالبدیِ خورشیدِ نیکوچهره و تقوّمِ کالبدیِ شهریارِ رادِ فراخ‌کننده‌یِ جهان، اگر به بالاترین مرزِ می‌شاید (=ذروهِ امکانیّت) برسند، می‌توانند مبنایِ همانندی و تشبیه با ستودگانِ پاکِ مینَوی شوند؛ چه آنکه برابرِ آموزانش‌هایِ دینْ‌کرد، ایزدان و مینُوانِ سپند، دست‌اندرکارِ پابرجاستی (=تقرّر)، تقوّم و پابرجاییِ ذرات و هرگونه دستگاه‌هایِ سازمند اَند؛ ولی، زَدارمینُوان، دست‌اندرکارِ تازشیِ خُردکننده و فروپاشنده بر هرگونه دستگاهمندی و آرایه‌مندی و انتظامِ جهانِ مینوی-گیتیایی‌اند؛ و جهانِ مادی، برآیندِ پیکرینگیِ این دو نیرویِ متضاد است.

۴-«تندپویی» را برابرِ واژه‌ای خوانده نشده در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم با نگارشِ ([illegible])، و با گمانمندی آن را tēz-ˣwizīnīh خوانده‌ایم و معنایی همانندِ «سرعتِ انتقالِ ذهنی»، و «تند گزینشی» را از آن مراد کرده‌ایم.

۵-چنین می‌نماید که نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌ی ۱۰۸)، هستی‌پذیریِ ایزدانِ مینَوی را فرآوردِ «خیزندگی و تمّوجیِ سُروشانه در جهانِ پاکِ مینَوی» می‌داند؛ و، هستی‌پذیریِ دیوانِ آلوده را «تمّوجیِ اهریمنانه در گذرگاهِ بدی» و یا جهانِ مینَویِ خودِ آنان در نظر گرفته است.

۶-خواننده‌یِ نکته‌شناس، خود بدین جُستار آگاهی دارد که نگریسته‌یِ نویسنده از «تاریکی، بدآگاهی و بدیِّ نیامیزنده»، همان «تاریکی، بدآگاهی و بدیِّ هرویسپی (=مطلق)» است.



۱۰۹. دربارهِ‌ي آنچه براي آفريده‌هاي نيكوي مينوَي و گيتيايي سودمندترين است؛ و دربارهِ‌ي آنچه مردم را از زيان پاسبان‌ترين است و رهاننده <ي آنان>* از تبهْخويي، و والا (=متعالي) كننده<ي آنان>* در پارسايي است؛ دربارهِ‌ي آنچه مردم و همهِ‌ي ديگر آفريده‌هاي نيكو را بيش از هر چيز از آن(۱) بازمي‌گرداند، برابرِ آموزهِ‌ي دينِ بهي.

سودمندترين <چيز>* براي آفريده‌هاي نيكوِ مينَوي و گيتيايي، و پاسبان‌ترينِ آنان در برابرِ زيان، و رهاننده‌ترينِ مردم در برابرِ تبهْخويي، و بَرينْ‌پايه كننده‌ترينِ (= والايي دهنده‌ي / تعالي‌دهنده‌ي) آنان در پارسايي، همانا «***دانايي***» است؛ تا بدانجا كه «***دانايي***» گوهرِ دينِ بِهي ست.

<دانايي>* بُنْ‌انگيزِ (= علت / سرچشمه / انگيزاننده‌ي بنيادين) كار-و-ورز و رادمردي و راستي و سپاسداري و نژادگي و شرم و قناعت و مهرورزي و عدالت و ديگرِ هنرهاي <اخلاقيِ>* ويرايشگرِ جهان و <نيز بُنْ‌انگيزِ>* ثوابكاري و پارسايي در مردمان است.

و نيز، هر آن شهرياريِ <متعهدِ به>* پاسباني و پرورشِ آفريده‌ها، سامانمندي و كارآينديِ خود را از «***دانايي***» دارد.

زيانبارترين <چيز>* براي آفريده‌هاي نيكوي مينَوي و گيتيايي، و <در زمينه‌ي>* سودْ واپس‌افكننده‌ترين و بدبختي‌آفرين‌ترين، و، بازدارنده‌ترينِ مردمان در پارسايي و كرفهْ‌كاري، و، لغزاننده‌ترينِ مردم در بزهْ‌كاري و تبهْخويي همانا «***بدآگاهي***» است؛ تا بدانجا كه «***بدآگاهي***» جوهرِ بددِيني است.

<بدآگاهي>* بُنْ‌انگيزِ (wihān) كاهلي و زُفتي و دروغزني و ناسپاسي و ناخرسندي و نانژادگي و ستمْ‌كامگي و دروجي و نيامرزيدگي و سياست‌بازي (=جدايي دين از سياست / sāstārīh) و آشموغي و كَيَكْ‌آييني و كَرَپانْ‌آييني و بيداد و ديگرِ عيب‌هاي آشفته‌گرِ جهان و <نيز بُنْ‌انگيزِ>* گناه و تبهْخوييِ مردم است.

پیداییِ قُوایِ ستمکامگی ریشه در «***بدآگاهی***» دارد.

بنیادِ «***دانایی***» خِرَدِ خدادادی است؛ و بنیادِ «***بدآگاهی***» کژراهه‌یِ شهوت.

بنیادِ خردِ خدادادی و هنرها <یِ اخلاقی>*، اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

هر آن که کس ایزدِ دادار را، در ویژگی و نابی‌اَش، در <جایگاهِ>* بُنِ بُنان(۲) [و یا نیز: در جایگاهِ بُنِ بی‌نیاز از بُن / علت‌العلل]، <خاستگاهِ>* نکوچشمی(۳) [یا نیز: خاستگاهِ آموزه‌هایِ نیکو(؟)]، مینُویِ <سرآمدِ>* همه‌یِ مینُوان، همه‌ْدانا و همه‌ْتوانا و همه‌ْخدای و همه‌ْنیکی در نظر آورد، به شناختِ این گُزاره (īm gumān / قضّیه) خواهد رسید: «***می‌شایَدْکه چبّودیِّ ایزد سامان‌گرفته در هستندگی <ِ ویژه‌اَش>* باشد***».(۴)

<آن کس که ایزد را در جایگاهِ>* مطلّقي نادیدنی، و چبّودی <ِّ او را در جایگاهِ>* «***نخستینی***» <به نسبتِ هستیِ او>* می‌شناسد، <آنگاه>* شناسنده‌یِ هستیِ ایزدی نیز خواهد بود؛ چه آنکه: «***چبّودیِ ایزد می‌شایَد سامان‌گرفته در هستندگیِّ <ویژه>*اَش باشد***».

<چبّودیِّ ایزد:>*

مطلّقي نادیدنی؛ <بر هر چبّودی‌اي>* نخستینگی دارد؛ حتی هستیِّ او <به نسبتِ چبّودیِّ او>* پسینی است؛ پس، هَستیِ (=وجودِ) او به میانجیِ چبّودیِ (=مهیّتِ) او شناخته می‌گردد [اصالتِ مهّیت].

آن کس که ادعایِ یزدانْ‌شناسی دارد ولی چبّودیِّ ایزد را نمی‌شناسد، <هرگونه>* دریافتي که از او دارد (grift ī padiš)، به نسبتِ آنچه شایسته‌یِ ایزد است، <دریافتي>* باژگونه می‌باشد؛ و بسي دور از یزدانْ‌شناسی است.

و اگر که از چبّودیِّ (=مهیّتِ) هستیِّ آن <مینُویِ>* نادیدنی بی‌خبر است (<ēč>* nē-dānēd)، نشاید نظرگاهش (بینشش / دانشش) به هستیِ آن چه <گمان می‌کند>* از او دریافت کرده است برسد؛ زیرا چنین کسي چبّودیِّ هستیِ ایزد را باژگونه از آنچه <در واقع>* هست می‌شناسد؛ و بینشش <چون چبّودیِ او را نمی‌شناسد>* به هستیِ آن نخواهد رسید و <بینشِ چنین کسي>* چبّودیِ هستیِ دیگري را دریافت کرده است و رسیده است.

چونان شهري که اندر آن شهر هیچ اسبي نیست، کسي <پیدا شود و>* بگوید که: «***من اسبْ‌شناس هستم***»، و درباره‌یِ چبّودیِ اسب بگوید: «اسب <جانوري>* شاخدار

(sōgōmand) است ولی علف‌جونده نیست، و ازگونه‌یِ(؟) <موجوداتِ>* هفت یا حتی پنج پای است؛ چنین کسي از شناختنِ هستیِّ اسب نیز بیگانه است.

<آن دسته از>* کیش‌داران که مدعیِّ یزدانْ‌شناسی‌اَند، و کیشِ آنان دربارهِ‌یِ چبّودیِ ایزد این است که: «*او (=ایزد) پیْ‌ریزِ بدی و <نیز خود پیْ‌ریز>* آیینِ بزهکاری <در مردم>* است و برایِ دیگرِ آفریده‌ها <یِ خود خاستگاهِ>* تباهی در گیتی است*»؛ و دربارهِ‌یِ دوزخیان می‌گویند: «*بُنْ‌انگیزِ گناهِ مردم، خودِ ایزد است که مردم را فریبکارانه به گناه کشانده است، و او خود، مردم را در دوزخْ فرومی‌لغزاند و تا به جاودان حتی یک تن نیز از دوزخ آمرزیده نخواهد شد و این وعده‌یِ حتمیِّ الهی است*»، شناختِ آنان (=کیش‌دارانِ یادشده) از ایزد نه این است که او بنیادِ نیکی و بنیادِ کرفه‌کاری و پاسبان و رستگارکننده‌یِ همه‌یِ آفریده‌ها و به هستی‌آمده‌ها ست، و، نه این است که ایزد راهنمایِ مردم به آن نیکیِّ ناب و ابدی (a-sazišnīh / گرودمان) می‌باشد؛ بلکه <ایزدي که آنان>* معرفی می‌کنند، *آکنده ازگناه و سرتاپا بد و ویرانگرِ آفریده‌ها که خود همان اهریمن است*؛ <اینان>* از یزدانْ‌شناسی آنچنان بیگانه‌اند، چونان بیگانگیِ آن کسان که ادعایِ اسبْ‌شناسی دارند و چبّودیِّ اسب را در <زمینه‌یِ>* اسبْ‌شناسی (az šnāsīh ī asp) واژگونه نشان می‌دهند.

یادداشت‌ها

۱-«از آن» را در ترجمه‌یِ aziš آورده‌ایم، بازگشتگاهِ «آن / (š)» برای ما روشن و شناخته نیست؛ شاید «آن / š» بازگشت به «زیانمندترین» و یا شاید «تبهْ‌خویی» دارد.

۲-«در <جایگاهِ>* بُنِ بُنان» و یا «در جایگاهِ بُنِ بی‌نیاز از بُن» را برابرِ ī hast a-bunīh آورده‌ایم؛ نگریسته‌یِ نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌ی ۱۰۹) این است که: اورمزد را در پله-و-پایگاني بشناسیم که در آن پایگان، او، بنیادِ همه‌یِ چیزها ست و بنیادي پَساپُشتِ خود ندارد.

۳-اگر قرائتِ «نیکوچشمی» درست باشد، می‌نماید با باوري همگون و همگِن با باورهایِ امروزی رو-به-رو هستیم: «اورمزد، صاحب و خاستگاهِ نیروگانِ نکوچشمی، و اهریمن، صاحب و منشأِ قوه‌یِ چشمْ‌زَخم است».

۴-فراروندِ سخن در این روایت (کرده‌ی ۱۰۹)، در بندهایِ ۹ به بعد، بدین گونه است که: نخست از

سرشتْ‌نشان‌هایِ (=خصلت‌هایِ) ناب و تکِ ایزد سخن بمیان می‌آید [=صفاتِ ثبوتی / فروزه‌هایِ هستْ‌نَمایانه]؛ سپس چبّودیِّ ایزد بر بنیادِ «صفات و اَفعال» تقریر می‌شود [=اصالتِ مهّیت]؛ پس از آن تحقّق و واقعیت‌یافتگیِ «هستیِّ ایزد» آنهم بر بنیادِ «صفات و افعال» متَحَقّق می‌گردد [=هستیِ واجب‌الوجودی بر اساسِ تحقّقِ مهّیت].

عبارت‌هایِ درونِ قلاب [..]، همه از دانشْواژه‌ها، فرزانْ‌واژه‌ها و مُصطَلَحاتِ فلسفه‌یِ نامیده به «فلسفه‌یِ اسلامی» اَند؛ و مترجمِ کنونی از بهرِ نشان دادنِ یکدستی، دیرپایی و تداومِ تاریخیِ اندیشه‌یِ ایرانی در گذرِ سده‌ها و سالیان، آن فَرزانْ‌واژه‌ها و مُصطَلَحاتِ فلسفی را، به یوبه‌یِ نمونه‌آوری، در این جا آورده است.



۱۱۰. دربارهٔ گوناگونیِ خواستن و یافتنِ ثواب؛ دربارهٔ انواع گناه‌ورزی، و گوناگونیِ داوریْ در بابِ تک‌ْتکِ آن‌ها، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا خواستن و نیز یافتنِ ثواب، و نخواستن و نیز نیافتن <آن، رویِ هم>* چهارگونه است:

۱. خواهنده و یابنده،

۲. خواهنده و نیابنده،

۳. نخواهنده و یابنده،

۴. نخواهنده و نیابنده.

و داوری‌ای که دربارهٔ آنان می‌شود این است:

۱. آن‌کس که خواهانِ کرفه (=ثواب) است و آن را می‌یابد:

رستگار و بَرینْ‌پایه است؛ چونان آن‌کس که زَر خواست و آن را یافت؛ از راهِ خواستنْ رستگار، و با یافتنْ بَرینْ‌پایه می‌شود.

۲. آن‌کس که خواهانِ کرفه است ولی آن را نمی‌یابد:

رستگارشوندهٔ بَرینْ‌پایه نَشَونده است؛ چونان آن‌کس که زَر خواهد و آن را نیابد؛ رستگاریِ او به سببِ خواهندگیِ او ست، و بَرینْ‌پایه‌نَشوندگیِ او به سببِ نیافتنِ او ست.

۳. نخواهنده و نیابنده:

چنین کسی شایستهٔ بَرینْ‌پایگی (=تعالی / والایی) نیست، ولی رستگار و رهایی یافته است.

۴. نخواهنده و نیابنده:

چنین کسی نه رستگار و نه بَرینْ‌پایه می‌شود.

سخن در بابِ دسته‌هایِ گناه‌ورزی و این‌که شمارگانِ آن چهار است:

۱. آن کس که غلطیده در گنهْ‌ورزی است ولی رستگار می‌شود؛
۲. آن کس که غلطیده در گنهْ‌ورزی است و رویِ رستگاری نخواهد دید؛
۳. آن کس که در گنه‌ورزی نغلطیده است و <خود به خود>* رستگار است؛
۴. آن کس که در گنه‌ورزی نغلطیده است و نیز رستگار نمی‌شود.

<داوری دربارهٔ‌یِ تکْ‌تکِ آنان:>*

۱. آن کس که غلطیده در گنهْ‌ورزی است ولی <در فرجام>* رستگار می‌شود:

ـ مردمِ اهریمنْ‌زده‌اند؛ فروغلطیِ آنان در گنهْ‌ورزی به سببِ کامه‌یِ گناهْ‌ورزانه‌یِ آنان است؛ و رستگارشَوَندگیِ آنان در جهانِ بازپسین روی خواهد داد؛ زیرا گناهْ<ورزی>شان زیرِ فشارِ تازِشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن، و نیز اندر هنگامه‌یِ آلودهْ‌کاریِ دشمنِ ستمْ‌کامه، که خود بُنْ‌انگیزِ گناه است، انجام گرفته است [یا نیز: که خود، بُنْ‌انگیزِ گناه است و آن را ساخته است]؛ حتی این <در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست که دَهیک<ِ نومن(؟)>* [یا نیز: ضحاک(؟)]، با بارِ سنگینِ گناه در پایان<ِ جهان>* ....(؟) به رستگاری خواهد رسید.

۲. آن دسته که غلطیده در گنهْ‌ورزی‌اند و <هیچگاه>* رویِ رستگاری نخواهند دید:

ـ دیوان‌اند؛ غلطشِ آنان <در گناه>* ریشه در جوهره‌یِ سرشتِ آنان دارد؛ رستگار نشدنِ آنان در این است که جوهره‌یِ سرشتِ تاریکانه‌یِ آنان پذیرایِ فَرگشت به گوهرِ روشنایی نیست؛ چه آشکار است «افراسیابِ دیوْمردم»،(۱) <به یوبه‌یِ همان نیمه‌یِ دیوی‌اَش،>* حتی با پادافرهِ گناه، رویِ رستگاری نخواهد دید.

۳. آن کسان که در گناه نمی‌غلطند و رستگارَند:

ـ کودگانِ نبالیده و <مرد و زنِ>* نابهُشیارَند:(۲)

<چراییِ>* نغلطیدنِ کودکِ نبالیده به گناه، به سببِ نرسیدنِ <سالِ>* کودک به حدِّ نصاب است؛ و <چراییِ رستگاریِ مرد و زنِ>* نابهُشیار، ناکارآمدیِ هوشِ آنان <در بازْشناختِ نیک و بد>* است؛ رستگاریِ اینان به‌یوبه‌یِ آن است که روانِشان <به سببِ بیْ‌گناهی>* تا به «خورشیدْپایه» نیز <می‌تواند بالا>* می‌رود.

۴. <دسته‌يِ چهارُم آن کساني اَند که>* در گناه نغلطیده‌اند و رويِ رستگاری نخواهند دید:

از این <دسته>* در میانِ مردمْزادگان یافت نمی‌شوند؛ ولی <هستی‌داراني>* هستند که هم در گناه نغلطیده‌اند و هم بی‌نیاز از رستگاری اَند، اینان، ستودگانِ (yazdān) پاکِ مینُوی‌اَند.

یادداشت‌ها

۱-«افراسیابِ دیوْمردم» را برابرِ frasyāb ī dēw-mardōm آورده‌ایم؛ معنایي نزدیک به «مردمْزاده‌يِ دیوشده» (=گوهرِ دیوی پذیرفته = نیمه‌دیو-نیمه‌مردم) از آن می‌فهمیم؛ برايِ یک وارسیِ جدی‌تر از این معنی، نگاه کنید به همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد،کرده‌يِ ۲۴۳، چاپ مَدَن برابرِ با MD(265.20).

۲-فارسیْ‌گردانيِ ما از این عبارت به‌گمان است؛ ترجمه‌اي نزدیک‌تر به سخنِ پهلوی چنین است: «آن دسته که در گناه نمی‌غلطند و رستگارَند، کودکانِ نابالیده‌يِ نابهُشیارَند؛ <چرایيِ>* نغلطیدنِ کودکِ نابالیده به‌گناه، به سببِ نرسیدنِ <سالِ>*کودکِ نابالیده به حدِّ نصاب و ناکارآمديِ هوشِ او <در بازْشناختِ نیک و بد>* است.



۱۱۱. دربارهٔ دسته‌بندیِ آفرینشِ مردم، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

مردم، از آفرینش، بر چهار دسته اَند، به گونهٔ زیر:

۱. یک دسته آنانی که از خِرَد بهره‌مند شده‌اند و به رستگاری رسیده‌اند؛

۲. یک دسته آنانی که از خِرَد بهره‌مند شده‌اند ولی <به دامنِ گناه>* لغزیده‌اند؛

۳. یک دسته آنانی که بهره از خِرَد نبرده‌اند و اندر زمانهٔ پاک وناب <ِ پیش از تازشِ اهریمن>* می‌زیسته‌اند؛

۴. یک دسته آنانی که بهره از خِرَد نبرده‌اند و در مرتبهٔ گمانمندی مانده‌اند.

<گزارشِ سرنوشتِ هر یک از آنان:>*

۱. آنانی که از خرد بهره‌ور شده‌اند و به رستگاری رسیده‌اند:

اینان کسانی‌اند که به دنیا آمده‌اند و پارسا از دنیا رفته‌اند.

۲. آنانی که از خرد بهره‌ور شده‌اند ولی <به دامنِ گناه>* لغزیده‌اند:

اینان کسانی‌اند که پا بدین جهان گذاشته‌اند و با خویِ تباهْ‌شده از دنیا رفته‌اند.

۳. آن کسان که هیچ بهره‌ای از خرد نبرده‌اند و اندر زمانه، پاک و ناب، <همچون پیش از تازشِ اهریمن>*اند:

اینان کسانی‌اند که از مادر زاده نشده‌اند و پیراسته <از گناه>*اند [یا نیز: اینان کسانی اَند که در زایش، پیراسته <همچون>* نازادگان اَند].

[یا نیز: ۳. آنانی که بهره از خِرَد نبرده‌اند و کوته زمانی در پاکی و نابی زیسته اَند:

آنان کسانی اند که پیراسته زاده شده‌اند و <پیش از سنِ بلوغ مرده‌اند و در زمینهٔ ایمان و گنه‌ناکردگی، همچون>* نازادگان اَند].

۴. آن کسان که بهره از خِرَد نبرده‌اند و در مرتبهٔ گمانمندی (=شک) مانده‌اند:

اینان کسانی‌اند که در هنگامهٔ پس از تازش <ِ اهریمن>* زاده شده‌اند؛ <هم>* امیدِ پارسایی‌شان می‌رود، <هم>* بیمِ تبهْ‌خوییِ‌شان.



۱۱۲. دربارهٔ‌یِ ۱.باران،

۲. چرایی <ِ فِرِشتِشِ باران>*،

۳. نیروبُن<ِ باران>*،

۴. آبگاه<ِ باران>*،

۵. <باران در آسمان تا کجا>* می‌رسد (=رَسِشگاهِ باران)،

۶. فرمانده<ِ باران>*،

۷. <رایْ‌فرما و>* کارگزار<ِ باران>*،

۸. سرپرستِ کارگزاران<ِ باران>*،

۹. جنس<ِ باران>*،

۱۰. ابزارها<یِ ساخته‌شدنِ باران>*،

۱۱. <کارْگذارانِ اورمزد در>* واپس‌راندنِ پتیاره‌ها <از باران>*

۱۲. <چگونگیِ فروپخشِ آبِ باران>*،

۱۳. سود و زیانِ باران،

۱۴. دربارهٔ‌یِ چگونگیِ <ساخته شدنِ>* قطره‌هایِ (الف) ریز،(ب) درشت، (ج) برف و (د) تگرگ <از باران>*؛

۱۵. افزایش‌دهندگان<ِ باران>*،

۱۶. کاهش‌دهندگان<ِ باران>*،

۱۷. <سودرسانِ بر باران>*،

۱۸. زیان‌رسان<ِ بر باران>*،

۱۹. <سازندگانِ باران>*،

۲۰. <پتیاره‌هایِ باران>*، برابرِ آموزهٔ‌یِ دینِ بهی.[۱]

۱. باران از <سويِ>* جهانْ‌آفرین <فروفرستاده می‌شود>*.

۲. چرایی <ِ فرِشْتِشِ باران>* در نیازِ نوبه‌نو شونده‌یِ جهان به <نموری، به انگیزایِ>* دررسیدنِ خشکی <ِّ اهریمنی>* است؛ <تا،>* جهان از راهِ نموری <ِّ اهورایی، از خشکیِ اهریمنی>* درمان کرده شود و به رویندگی رسد.

۳. نیروْبُن <ِ باران>*، شاخه‌گرفته از توزین و توزیعِ ایزدِ رایْ‌فرما (=مدّبر / فرمانْ‌فرما / مدیر / رایْ‌مند / rāyēnīdār) می‌باشد که، <بخارِ آب را>* درست بازگونه‌یِ سرشتش [سرشتْ‌ستیزانه / قَسری / به سببِ قسریت / pad-bē-čihr]، از پایین، با نیرویِ گرما و زورِ باد، سویِ بالا برفراز می‌بَرَد، و، دوباره آب را همْ‌آهنگِ (=موافق) سرشتش [سرشتْ‌آهنگانه / طبیعی / pad-xwad-čihr]، <یعنی>* رو به پایین، باز می‌گرداند.(۲)

۴. آبگاهِ باران، در بُن، دریایِ وُروکَش (=فراخکرد / مرکزِ جهانیِ آب) است.

۵. رَسِشْگاه <ِ باران در فَلَکِ آسمان>*، تا به «اَبْرْپایه» است؛ و <از آن جا ست که>* سویِ زمین باز می‌گردد؛ و دوباره به دریا <یِ وُروکَش>*، که آبگاهِ آغازینش است، بر می‌گردد.

۶. دستوردهِ <ریزشِ>* باران «اورمزدِ جهانْ‌آفرین» است.

۷. <رایْ‌فرمایان (=مدیران / فرمانْ‌فرمایان) و کارگزارانِ باران:>*

از فرمانِ جهانْ‌آفرین، رایْ‌فرمایان (=مدیران / رایْ‌مندان) و کارگزارانِ باران، ستاره‌یِ «**تیشتر**» و ستاره‌یِ «**سَدْویس**» و «**وَهْمَن**» و «**اَرْدْویسوُر**» و «**باد**» و «**هوْم**» و «**دین**» و «**بُرز**» و «**فَرَوَهَرهایِ پارسایان**» می‌باشند.

۸. سرآمد و سالارِ کارگزارانِ بارانْ <ستاره‌یِ>* «**تیشتر**» است، که در جایگاهِ سالارِ کارگزاران، با همکاریِ ستاره‌یِ «**سَدْویس**»، <آب و دَمه‌یِ>* دریاها و رودان و چشمه‌ها و جویبارها را با ابزاریِّ باد، به بالا گُسیل می‌دارد و آب را به دَمه (=بخار) تبدیل می‌کند؛ و سپس دَمه را به «اَبْرِ حاملِ آب» [یا نیز: آبِ اَبْرْگون] تبدیل می‌کند و برفراز می‌بَرَد.

<ابر و دَمه>* با همکاریِ <ایزدِ>* **وَهْمَن**، با بهره گرفتن از ابزاریِّ باد است که به بالا شَوَد(؟) و سویِ فضا رود(؟).

۱۱. <کارگزارانِ اورمزد در واپس راندنِ پتیاره‌ها از باران،> **فرّه‌یِ دین و شهریار**، <و نیز>* **اَرْدْویسور** و **اَناهید** اند؛ <که نیز برایِ هر چه>* بالاتر رفتن <ِ باد و اَبر و دَمه>* به فضا،(۳) با همْکاریِ آتش(۴) [و باکمکِ باران](؟) پتیاره‌ها، از دیوان و جادوگران و پریان گرفته تا سرانِشان دیوِ

اَپوش⁽⁵⁾ و *اِسپنجگرِ* دروج <همه و همه>*، را خواهند کشت، و آن‌ها را (=پتیاره‌ها را) از باران دور خواهند راند.

۱۲. <چگونگیِ فروپخشِ (=توزیع) باران:>*

بُرز، که ایزدِ مادینگان است، با همکاریِ چشمه‌هایِ نیکو و فْرَوَهْرهایِ پارسایان، <به یوبه‌یِ>* آبمند کردنِ کشورها، روستاها <و دیگرِ>* جای‌ها، <آبِ باران را>* فرومی‌پخشانَد (=توزیع می‌کند) و <بر هر جا>* به اندازه فرومی‌بارانَد.

۹. جنسِ باران از آب است.

۱۰. ابزارهایِ <برسازنده‌یِ>* باران، باد و دَمِه و اَبْر اَند.

۱۴. <ساختِ>* چِکّه‌هایِ (=قطرات / چکانه‌ها) ریز و درشتِ <باران و ساختِ>* تگرگ و برف، به سببِ پذیرشِ سرشت‌هایِ (= طبایعِ) متفاوتِ <سردی و گرمیِ>* باد ــ که <آن طبایع، حالاتِ متفاوتِ>* بُنْماده‌هایَند (=عناصرَند) ــ می‌باشد.

(الف). زمانی که باد، <سرشتِ>* گرمی را <در خود>* پذیرفته است، چکانه‌هایِ ریز را <می‌سازد>*؛ (ب). زمانی که <سرشتِ>* نَموری (=رِطب / نمناکی) را پذیرفته است، چکانه‌هایِ (=قطراتِ) درشت را <می‌سازد>*؛ (ج). زمانی که <سرشتِ>* سردی را <در خود>* پذیرفته است، برف را می‌سازد؛ (د). و زمانی که <سرشتِ>* خشکی را <در خود پذیرفته است>* تگرگ را می‌سازد و <باران>* نمی‌بارانَد.

۱۶. کاهندگانِ باران، دیوِ *اَپوش* و *اِسپَنْجگرِ* دروج و بسیاریِ دیگر از دیوان و جادوگران و پریان و <هستومندانِ>* زُفت و ویرانگر و ستمْ‌پیشه و ...(؟) و <مردمِ>* بدچشم [یا نیز: مردمِ بدْنهاد] و داورانِ دروغ اَند که با نظرِ <بد>* انداختنِ به اَبر <انگیزایِ کاهشِ باران‌اَند>*.

۱۵. افزایش‌دهندگانِ باران، همه‌یِ ستودگانِ پیش‌گفته (=ش ۷) و آتشِ بهرامِ مینَوی و دیگرِ ستودگان (abārīg yazdān)، و رادْمردِ خِرَدْگُزین و مردِ نیکِ خوش‌نظر و زنِ پاکدامن و آموزندگانِ راستی اَند که با نظرِ <نیک>* انداختنِ به اَبر <انگیزایِ افزایشِ باران اَند؛ و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.

۱۳. <سود و زیانِ باران:>* سودِ فرجامینِ باران بسی فراگسترنده است و برخاسته از آفرینشِ خداوندی است؛ و زیانِ <احتمالیِ>* باران ویژَسته (ēwāzīg / خاصّ) است و برآمدِ آمیزشِ اهریمن <با جهان است>*.

۱۷.　<آن کس که سودِ باران را گسترده‌تر می‌دارد:>*

شهریار است که، بیش از هر کس، با فرمان‌هایِ نیکو و قدرتِ دادگستری‌اَش، سودِ فراگسترنده‌یِ باران را افزاینده می‌دارد و زیانِ ویژسته‌یِ باران را می‌کاهانَد.

۱۸.　<آن کس که زیانِ احتمالیِ باران را افزاینده می‌دارد:>*

هواخواهِ <جدایی‌َ دین از>* سیاستْ و ستمْ‌پیشه است که، با فرمان‌هایِ بد و بیدادگریِ بسیار، زیانِ ویژسته‌یِ باران را <تا بتواند>* افزایش می‌دهد و هر آن سودِ فراگسترنده‌یِ آن را کاهنده می‌دارَد.

۱۹.　<سازندگانِ باران:>*

سازندگانِ باران، <ایزدان اَند>*؛ که با قدرتِ بارانْ‌سازیِ سودمندِشان در کارِ افزایندگیِ باران اَند.

<پیروی از یَزِش‌هایِ دینِ بهی، خوشنودیِ ایزدان و رنجِ دیوان را دربر دارد؛ هم از این روی، رنج و خاموشیِ دیوان بیش از هر چیز برآمدِ بارانْ‌سازیِ سودمند است>*.(۶)

۲۰.　<پتیاره‌هایِ باران:>*

پتیاره‌هایِ باران دیوان اَند؛ که با زورِ پتیارگی‌شان در کارِ کاهشِ باران‌اند؛ <افزایشِ قدرتِ پتیارگیِ دیوان بر باران>* بیش از هر چیز از راهِ رواجِ بتْکده‌ها و آیین‌هایِ دیوپرستان خواهد بود؛ <که با مستی و ستمْ‌کامگی، آنان نیز در کارِ پتیارگی بر باران‌اَند>*.(۷)

یادداشت‌ها

۱-گمان و باز شناختِ ما این است که در این روایت (کرده‌یِ ۱۱۲) از بیست جُستار، به شیوه‌یِ گُزینْ‌گوییِ معمولِ دینْ‌کرد، سخن به میان آمده است؛ ولی آرایه‌یِ پاسخ‌هایِ نوشتارِ پس از این، به نسبتِ آرایه‌یِ جُستارهایِ طرح شده در سرنامه چنین است:

۱،۲،۳،۴،۵،۶،۷،۸،۱۱،۱۲،۹،۱۰،۱۴،۱۶،۱۵،۱۳،۱۷،۱۸،۱۹،۲۰.

۲-بحثِ از گونه‌ها و اقسامِ حرکتِ مکانی را نخستین بار ارسطو در کتابِ «گیتیک» [فیزیک / τα φυσικα / فنِّ سماعِ طبیعی]، دفترِ پنجُم، کرده‌یِ ششُم [بُنْ‌نوشتِ یونانی برابرِ با $230^{a}/18$] باب کرده است. ارسطو در آنجا گشایشگرِ این پرسش می‌شود که چرا هر یک از بُنْ‌ماده‌ها و عناصرِ

چهارگانهِ گیتی، در سامانِ سرشتین و طبیعیِ خود، روسویِ منزلیِ آسمانی یا زمینی دارند؟ آتش رو سویِ بالا و عنصرِ خاک رو سویِ زمین دارد. او، با بهره گرفتن و پیروی از دانشِ زمانِ خود، در پاسخِ این پرسش به این نتیجه می‌رسد که هر کدام از عنصرها و بُنْ‌ماده‌ها، بـه گـونه‌ایِ سـرشتین، رو سویِ میدان و مرکزِ جهانیِ خود دارند آنهم اگر نیرویيِ برونی و خارجی بازدارندهِ این حرکتِ سرشتینِ عناصر نشود.

در دانشِ ارسطویی، مرکزِ آتش، فلکِ آسمان است و مرکزِ جهانیِ خاک، زمین. از این روی، آتش در سامانِ گیتیانه و سرشتینِ خود روسویِ فلکِ آسمان، و خاک، رو سویِ زمین، یعنی میانجای و مرکزِ جهانیِ خود، دارد.

در فیزیکِ ارسطویی، آب نیز، در جایگاهِ یکيِ از بُنْ‌مادهِ چهارگانهِ برسازندهِ جهان، گِرایان به مرکز و سرشتگاهِ جهانیِ خود است. و همهِ بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه، اگر و تنها اگر نیرویيِ برونی و ستیزنده بر آنها وارد نشود، چنین است. ارسطو، این گرایشِ هـمْ‌آهنگ بـا سـرشتِ بُـنْ‌ماده‌ها را بـا دانشْواژهِ یونانیِ فوزین (=$\phi v \sigma \iota v$ / گیتیانه / سرشتْ‌آهنگانه) بیان می‌کند. به زبانِ ارسطویی، بُنْ‌ماده‌ها در سامان‌هایِ سرشتین و گیتیانهِ خود از فوزینِ $\phi v \sigma \iota v$ خود پیروی می‌کنند.

پرسشِ دیگريِ که بیدرنگ به میان می‌آید این است که چرا در بیشینهِ نمونه‌هایِ پدیداری و دیدنی در جهانِ برونی، دیده می‌شود که ماده، باژگونهِ سرشتِ خود، یعنی سـرشتْ‌ستیزانـه، در مکان، حرکت‌هایيِ دیگرسان (=متفاوت) می‌کند؟ برایِ نمونه بخار و دَمِهِ دریـاها در حـرکتی سرشتْ‌ستیزانه، رو به بالا سیر می‌کند.

ارسطو پاسخ می‌دهد که اگر در جهانِ پیرامـون، بـا چـنین نـمونه‌هایيِ رو-بـه-رو شـویم، کـه پی-در-پی رو-به-رو می‌شویم، باید نتیجه بگیریم که نیرویی ستیزنده با سرشتِ بُنْ‌ماده در کار است که آن بُنْ‌ماده را باژگونهِ سرشتش در مکان به حرکت وامی‌دارد؛ ارسطو، این گرایشِ سرشتْ‌ستیزانه را با دانشْواژهِ یونانیِ $\pi \alpha \rho \alpha\ \phi v \sigma \iota v$ (= پارافوزین / پاراگیتی / سرشتْ‌ستیزانه) بیان می‌کند.

آن فرزانْ‌واژه‌ها و مصطلحاتِ فلسفی، در این روایت از دینْ‌کرد (۱۱۲) ــــ به خامهِ نویسندهِ این روایت ــــ نیز به کار رفته است.

آنجا که نویسندهِ این روایت (کردهِ ۱۱۲) برایِ حرکتِ روبه بـالایِ دَمِـهِ دریـاها، واژهِ پهلویِ bē-čihr را بکار می‌برد، درست همین معنایِ ارسطوییِ $\pi \alpha \rho \alpha\ \phi v \sigma \iota v$ (=پارافوزین) را در نظر دارد؛ و آنجا که برایِ حرکتِ روبه پایینِ باران، واژهِ پهلویِ xwad-čihr را بکار می‌برد،

درست همان معنایِ اَرسطوییِ $\phi\upsilon\sigma\iota\nu$ (=فوزین) را در نظر دارد.

مترجمانِ عربی، آن دو فرزانْ‌واژه‌یِ یونانیِ $\phi\upsilon\sigma\iota\nu$ و $\pi\alpha\rho\alpha\ \phi\upsilon\sigma\iota\nu$ را برابرِ درکِ خود، «قَسری» و «طبیعی» ترجمه کرده‌اند. به گمانِ ما (مترجمِ کنونی)، گزارشگرِ پهلویِ این روایت (۱۱۲) در این نکته کوشا بوده است که، با واژه‌سازی در زبانِ پهلوی، به گوهر و معنایِ یونانیِ آن فرزانْ‌واژه‌ها نزدیک شود، و هم، اسیرِ برابرهایِ تاریکِ عربی (=قسری و طبیعی)، و بی‌ربطِ با گوهرِ معناییِ یونانی نگردد.

ما برایِ این دو سخنواره‌یِ پهلوی bē-ˇcihr و xwad-ˇcihr در این روایت (=کرده‌یِ ۱۱۲) هیچ معنایِ روشنیِ، به ترتیب، جز «سرشتْ‌ستیز» و «سرشتْ‌آهنگ» نتوانستیم یافت.

برایِ پیگیریِ این بحثِ ارسطویی در همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد نیز نگاه کنید به:

_DK. III. ch 187 = MD (199.17-199.20):

hād! ʿgētīg xīrān hamāg’ āhang ī abāz ō ʿxwēš bun-xān ˇcihrīg’.

ud ʿātaxš bun-xān’ ʿwāyīg ātaxš’.

ʿāb bun-xān’ ʿbūmīg zrēh’.

ast ˇcihrīg, ul-uzišnīh <ī>* ātaxš ō way ud, frōd-grāyišnīh* ī āb ō būm padiš nāmˇcištīg daxšag.

۳-«<که نیز برایِ هر چه> بالاتر رفتن <باد و اَبر و دَمِه>* به فضا» را برابرِ عبارتِ به گمانِ ما تاریکِ wāy āyōzišn آورده‌ایم؛ شاید بتوان این گونه نیز ترجمه کرد: «<که نیز برایِ هر چه بیش‌تر>* راندنِ <پتیاره‌ها>* به فضا».

۴-«با همکاریِ آتش» را برابرِ ātaxš ham-kārīhā آورده‌ایم؛ آیا واژه‌یِ آتش در این عبارت معناییِ جز رعد و برق دارد؟.

۵-نویسنده‌یِ کتابِ پهلویِ دادِسْتانْ‌دینیک، برابرِ دانشِ واژه‌شناسیِ خود، واژه‌یِ *«آپوش»* را به دو پاره‌یِ āp و ōš بخش می‌کند، و از آن، معنایِ *«میراننده‌یِ آب»* را مراد می‌کند. نگاه کنید به دادِسْتانْ‌دینیک، پرسشِ نود و دوم، بندِ یازدهم؛ بُنْ‌نوشتِ پهلوی برابر است با:

_ دادِسْتان، ت د ۴ الف، ۳۹۳،۳): ast āp-aōš nām, wizārīhēd āb-ōš.

۶-عبارتی را که درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار نوشته‌ایم، از بندِ پایانیِ این روایتِ گرانْ‌سنگ (کرده‌یِ ۱۱۰) وام گرفته و بدین جا آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، سه بندِ پایانیِ این روایت، به سببِ

نا-به-جا نویسی و کژنویسی‌هایِ مرسومِ رونویس‌کنندگانِ پیشین، درهم‌ریخته شده‌اند و سخنواره‌هایِ آن سه جا-به-جا شده‌اند: ما (=گزارشگرِ کنونی) ترجمه‌یِ خود را، نه برابرِ نوشتارِ پهلویِ برجای، که، برابرِ بازشناخت و درستْ‌گردانیِ خود پی گرفته‌ایم؛ ولی در آوانویسی، عبارت‌هایِ جا-به-جا شده را درونِ قلاب نشان داده‌ایم و آوانویسیِ خود را برابرِ نوشتارِ پهلویِ برجای به انجام رسانده‌ایم.

نیز نگاه کنید به: همین دفتر، بخشِ آوانویسی، کرده‌یِ 112، یادداشتِ شماره‌یِ 30، که در آن جا کوشش کرده‌ایم سیمایِ خِرَدْشکیب و منطقیِ عبارت‌هایِ، به گمانِ ما درهمْریخته‌یِ پهلوی را بازسازیم و نشان دهیم.

۷-از بسِ درهم‌ریختگیِ نوشتارِ پهلوی نمی‌توان دریافت که سخنواره‌یِ «مستی و ستمْ‌کامگی»، متممِ دیوانِ آسمانی است یا متممِ دیوپرستانِ زمینی؛ از این روی، فارسیْ‌گردانیِ ما به‌گمان است.

